

کَلِمَاتُ الْإِسْلَامِ

کُتُبُ بَرِيَانِ مَقْصُودِ رِزْقِ الْاَلَاءِ اَللّٰهِ كَمَا رُكِبَتْ مُقَدِّمَهُ

الْهَيْهَ نَازِلٌ شَدِيدٌ اسْت

تالیف

أَحْمَدُ حَمْدِي آلِ مُحَمَّدٍ

ترجمہ

عَبْدُ الْحَمِيدِ اشْرَاقِ خَاوَرِي

مؤتسسه ملی مطبوعات امری

سنه ۱۲۶ بدیع

بنام خداوند بخشنده مهربان

ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است که صاحب روز جزا است خداوندی که ما را به راه راست خویش هدایت فرمود و قلوب پزمرده ما را از هزیز نسعات لطیفه عنایت و لطف خویش طسراوت و نصارت بخشید - دلها را بنور مواهب خود روشن ساخت و باران مرحمت خویش را بما مبذول داشت . سپاس خدای را که ما را در زمره امت کریمه محشور فرمود و از پیروان حضرت بها^۱ الله محسوب داشت .

اگر هر موی من گردد زبانی شود هر يك ترا تسبیح خوانی
هنوز از بی زبانی خفته باشم ز صد شکر یکی نا گفته باشم (۱)

درود بی پایان بساحت مقدس انبیا^۱ و رسولان خداوند
تقدیم میداریم بخصوص به محضر مقدس حضرت محمد رسول الله که
بر اثر بشارت آن حضرت به موهبت ایمان و ایقان در این دور مقدس
جمال قدم فائز شدیم و پس از تحری حقیقت بسر منزل مقصود رسیدیم
اما بعد مشاهده شد که بعضی از مردمان بی خیبرسی

(۱) شعر از حکیم نظامی است . (مترجم)

اطلاع در موضوع خدا پرستی و مسئله الوهیت معتقدات بهائیان را تحریف کرده و برخلاف حق و حقیقت جلوه میدهند با آنکه عقیده اهل بهاء در این مسئله مهمه عین همان عقیده ای است که در قرآن مجید و سایر کتب آسمانی نازل شده و معتقدات بهائیان در الوهیت مطابق معتقدات پیشوایان عظیم الشان اهل توحید و علمای بزرگ تفسیر است . پس از مشاهده آن گفتارهای بی اصل من در صدد تألیف این کتاب برآمدم تا حق و حقیقت مطلب را آشکار کنم و برای اهل انصاف چند مطلب را پدیدار سازم تا اهل انصاف را از اندوه برهاند و اقناع نماید . نام این کتاب را " دلیل و ارشاد " گذاشتم و مقصود از لقا " الله را که در کتب آسمانی وارد شده در این کتاب واضح ساختم بدیهی است که حقیقت دین الهی در هیچ دوره ای تغییر نمی پذیرد و با بعثت رسولان و نزول کتب آسمانی در اصل دین الهی در هیچ دوری تبدیلی حاصل نمیشود و در آیه ۱۳ سوره شوری در قرآن مجید باین نکتہ تصریح شده بقوله تعالی :

" شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ان اقموا الدین ولا تتفرقوا فیه " میفرماید حقیقت شریعت نوح و شریعت اسلام و دین ابراهیم و موسی و عیسی همه یکی است و اختلافی در اصول معتقدات وجود ندارد زیرا همه ادیان و جمیع پیغمبران در هر دوری سرمد

را به خدا پرستی و ایمان به کتاب آسمانی رسولان الهی و معاد و بقای روح انسانی و ثواب و عقاب دعوت فرموده اند و در هر عهده‌ای خلق خدا را به صدق و صفا و فضائل عالیه و کمالات معنویه و عصمت و انصاف و سایر شئون فاضله راهنمایی فرموده اند . آری در شرایع الهیه فروع احکام هر شریعت با دیگری فرق دارد و این هم به مقتضای زمان است که باید برای هر امتی شریعت مخصوصی و مناهج معینی تشریح شود که عبارت از همان احکام فرعیه است . چنانچه در سوره مائده آیه ۴۸ فرموده :

لکن جعلنا منکم شرعة و منهاجا : این اختلاف مخصوص فروع احکام است ولیکن در اصول معتقدات به هیچ وجه اختلافی نیست ولیکن چون پیشوایان و علماء در فهم آیات و بیانات الهیه که در کتابهای مقدمه آسمانی نازل شده با هم اختلاف دارند لهذا اختلافی فهم آنان سبب شده که در اصول معتقدات اختلافی بنظر برسد ولی این اختلاف از اختلاف افهام و ادراکات علماء حاصل شده و در اصل معتقدات نازل در کتابهای آسمانی به هیچ وجه ذاتا اختلافی وجود ندارد . هر کس آیات کتاب را به نحو فهمید و مفهوم خود را حقیقت پنداشت بخصوص در باره فهم آیات متشابهه که اختلاف شدیدتر و بیشتر شد . حضرت اعلی و حضرت بها الله که ظاهر شدند بر حسب وعده الهیه که در قرآن مجید نازل شده حقایق مندرجه در ضمن آیات الهیه کشف گردید

و معانی مستوره آیات متشابهه واضح و از پس پرده خفا آشکارشود
 خداوند در سوره قیامت آیه ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ فرموده است :

" ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قراناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا
 بیانه . " کلمه (ثم) که حرف عطف است دلیل بر تراخی است
 یعنی بین حصول مفهوم معطوف و معطوف علیه باید فاصله ای
 باشد یعنی بین نزول قرآن و شرح و بیان قرآن باید فاصله زمانی
 باشد و بیان قرآن باید بوسیله مظهر امر الهی که بعد از حضرت
 رسول مبعوث میشود گفته شود و این مظهر مقدس الهی عبارت از
 حضرت باب اعظم و مظهر کلی الهی جمال قدم و اسم اعظم است .
 در انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۲۶ نیز مشابه آیه مزبوره قرآن
 مجید وارد شده میفرماید :

" روح تسلی دهنده که پدرم بنام من او را خواهد فرستاد همه
 چیز را بشما میاموزد و آنچه را من بشما گفته ام بیان میکند . "

جمله (خواهد فرستاد) که عربی آن (سیرسل) میشود به معنی
 وقوع در آینده است زیرا در لغت عرب کلمه (س و سوف) دلیل
 بر تسویف است یعنی بر وقوع فعل در آینده دلالت دارد و مقصود
 از این که فرمود او هر چیز را بشما میاموزد عبارت از معتقدات حقیقی
 است که چون روح تسلی دهنده ظاهر شود حقیقت معتقدات را به
 مردم میاموزد و اصل مطلب را که به مرور زمان آبیخته به اوهام شده
 به مردم یاد آوری میفرماید و معانی حقیقی فرمایشات حضرت مسیح

را که در انجیل وارد شده بیان میفرماید و مردم بی میبزند که آنچه را حضرت مسیح فرمود حق بوده خلاصه آنکه تبیین آیات کسب مقدسه و تأویل بیانات الهیه موکل بظهور حضرت باب اعظم و جمال قدم بود که ظاهر شدند و بیان فرمودند در آیه هفدهم سورة الحج قرآن مجید میفرماید :

" ان الذين آمنوا والذين هادوا والصابئين والنصارى والمجوس والذين اشركوا ان الله يفصل بينهم يوم القيامة ان الله على كل شئ شهيد . "

میفرماید خداوند اختلافات حاصله بین یهودی و صابئی و مسیحی و مشرک و مجوس را از بین خواهد برد . بدیهی است که مقصود از اختلاف عبارت از اختلافات اتمهای مذکوره در معتقدات است و خداوند در یم ظهور معتقدات اصلیه و حقیقیه را بیان میفرماید و حقایق را از اوام جدا میسازد آنچه از معتقدات سابقه که مطابق تقریر و تبیین صاحب ظهور باشد بدیهی است که حق بود و آنچه مخالف است بدیهی است که باطل بوده است . بنابراین شخص عاقل باید تحری حقیقت کند و اصرار به تقلید گذشتگان نداشته باشد زیرا تقلید و پیروی بدون تحقیق و تحری از معتقدات دیگران همواره نور حقیقت را مستور میدارد . اگر مردم تحسری حقیقت کنند و به حضرت بها^۱ الله مؤ^۲ من بشوند چه ضرری متوجه آنها خواهد شد ؟ جز اینکه مخالفت ها و دشمنی ها از بین امم

و طوایف متباغضه بر طرف خواهد شد و همه جهان يك ملت و امت
تشکیل خواهند داد و جنگ بر طرف خواهد شد و جدال از جهان
بر طرف خواهد گردید و گرفتاریها به کلی محو و زائل خواهد شمس
خداوند است که توفیق عطا میفرماید و عباد خود را هدایت میکند
و از همه مهربان تر است .

در سوره رعد آیه بیستم از قرآن مجید نازل شده قوله
تعالی :

”لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحَسَنَىٰ وَ
الَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَٰهُ لَوْ اَنَّ لَهُم مَّا فِى الْاَرْضِ
جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدُوا بِهٖ اُولٰٓئِكَ لَهُمْ سُوٓءُ
الْحِسَابِ وَمَا بِهِمْ جَهَنَّمَ وِبِئْسَ الْمِهَادُ .“
یعنی کسانی که دعوت الهی را قبول
میکنند و به مظهر امرالله مؤمن میشوند یا داش
نیک برای آنها مقدراست و آنان که قبول دعوت
الهیة نمایند اگر تمام جهان و دوچندان مانند
آنها ببخشند و فدیة دهند که بجزای نیک
برسند فایده ای ندارد و عاقبت آنان زیان و
خسران است و جایگاه آنان دوزخ است که بسیار
جای بدی است .

مقدمه

زید و عمار در یکی از باشگاهها نشسته بودند و با هم
سخن میگفتند گفتار آنها درباره عنایت الهی نسبت به آنها بود که
راه راست را به آنها نموده و وسائل اقرار و اعتراف به حقانیت امر
حضرت بهاء الله را برای آنها مهیا کرده است و آنها را موفقی

داشته که دعوت الهی را اجابت کنند و در دین مبین الهی وارد شوند یعنی همان دیانتی که هرکس به آن فائز شد به جمیع خیرات فائز میگردد و در جنت نعیم وارد میشود و از فضل و موهبت دائمی برخوردار میگردد در ضمن اینکه از اینگونه سخنان میگفتند مردی بنام مسعود نزدیک آنها رفت و بعد از ادای مراسم سلام و تعارف مسعود گفت من مدتی بود که در نزدیکی شما نشسته بودم و در این باشگاه بگفتگوی شما گوش میدادم سخنانی را که درباره شرح قیامت و زندگانی پس از مرگ بیان میکردید شنیدم و از ابتدا تا انتها در گفتار شما دقت کردم حقیقت این است که تمام گفته های شما و لائسی که برای اثبات آنها اقامه میکردید درست و صحیح و مقرون با حقیقت بود حال میخواهم از شما ای زید مطلبی را سؤال کنم . — شنیده ام که در روز قیامت لقای خداوند برای مردم میسر میشود آیا این مطلب درست است ؟ و اگر این مطلب را صحیح میدانید دلیل صحت آن چیست ؟ میخواهم برای من بیان کنید که خداوند چگونه در این جهان ظاهر میشود ؟ چطور میآید ؟

زید گفت : نصوص صریحه ای که در شریعت اسلام درباره حصول لقاء الله در روز قیامت برای مردم موجود است بقدری زیاد است که برای احدی جای شك و شبهه باقی نگذاشته است . خداوند در قرآن مجید مردم را به لقاء الله بشارت داده . حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در ضمن احادیثی که روایت شده است بندگان خدا

را به لقاء الله مؤده فرموده . کتابهای آسمانی قبل از قرآن نیز عموماً به لقاء الله بشارت داده اند از جمله آیاتی که در قرآن مجید درباره لقاء الله نازل شده است این آیه است که میفرمایند :

" واتقوا الله واعلموا انکم ملاقوه وشرالمؤمنین " (بقره ۲۲۳)

و نیز میفرمایند :

" وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة " (قیامت ۲۲ و ۲۳)

نسبت به اشخاصی که لقاء الله را انکار میکنند تهدید و وعید بسیار نازل شده از جمله در قرآن مجید میفرماید :

" والذین کفروا بآیات الله ولقائه اولئک یتسومن رحمتی واولئک لهم عذاب الیم " (عنکبوت ۲۳)

و نیز میفرماید :

" ان الذین لایرجون لقاءنا ورضوا بالحیاة الدنیا واطمئنوا بها والذین هم عن آیاتنا غافلون اولئک ماویهم النار بما كانوا یکسبون . "

(یونس ۸ و ۷)

علامه بخاری در کتاب توحید در ذیل تفسیر آیه مبارکه " وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة " از جریر بن عبدالله حدیثی روایت کرده است که پیغمبر فرمودند " انکم سترون ربکم عیاناً " یعنی البته شما پروردگار خود را بزودی واضح و آشکار خواهید دید . .

و نیز علامه بخاری از قول جریر بن عبدالله روایت کرده است که گفت شب چهاردهم ماه در خدمت حضرت رسول بودم حضرت

فرمودند " سترون ربکم یوم القیامه کما ترون هذا لا تضامون فی رومته " یعنی پروردگار خود را بزودی در روز قیامت خواهید دید همان طوری که این ماه شب چهارده را می بینید بدون این که در دیدن او برای شما زحمت و مشقتی باشد کلمه تضامون را علمای حدیث دو قسم خوانده اند بعضی با (میم) مشدد خوانده اند (تضامون) بنابراین معنی حدیث چنین است که در روز قیامت پروردگار خود را آشکارا خواهید دید و مجبور نخواهید شد که از یکدیگر بپرسید و احتیاجی نیست که کسی او را به دیگری نشان بدهد بلکه با کمال وضوح و روشنائی همه او را مشاهده خواهند کرد .

بعضی از علماء هم به تخفیف (میم) دانسته اند و معنی چنین میشود که در لقای الهی روز قیامت برای احدی زحمت و مشقتی نخواهد بود .

باری امثال این احادیث خیلی زیاد است و مضمون همه آنها این است که مسلماً در روز قیامت لقاء الله صورت خواهد گرفت . از جمله امام نووی در شرحی که بر کتاب صحیح مسلم نوشته است ادله بسیاری از قرآن و احادیث برای اثبات لقاء الله که در قیامت برای مؤمنین حاصل خواهد شد اقامه فرموده است . حتی در اثبات اینکه مؤمنین خدا را روز قیامت خواهند دید به اجماع صحابه و بزرگان امت اسلام پس از صحابه رسول تصریح کرده است و از

طریق ۲۰ نفر از اصحاب رسول الله احادیث رویت را از یزید بن ابی مرثد روایت فرموده است و آیات قرآن را که در این خصوص نازل شده است ذکر کرده و میگوید این آیات در نزد همه مسلمین شهرتی بسزا دارد. خلاصه جمیع انبیاء و مرسلین در هر دوری خلق را به لقا^۱ الله بشارت داده اند و در جمیع کتب و صحف سماوی که در دوران گذشته و قرون سابقه از طرف خدا نازل شده است مژده لقا^۱ الله به خلق داده شده از جمله در عهد عتیق (تورات و کتب انبیاء) در این خصوص بشارات بسیاری موجود است اشعیای نبی در فصل چهارم آیه ۹ و ۱۰ از کتاب خود فرموده است :

" ای صهیون که بشارت میدهی بکوه بلند برآی و ای اورشلیم که بشارت میدهی آواز را با قوت بلند کن آن را بلند کن و متوسرس و به شهرهای یهودا بگو که هان خدای شماست اینک خداوند یهودا با قوت میآید و با زور بی برایش حکمرانی مینماید* .

در رسائل انجیل نیز این بشارات وارد شده است از جمله در سبب ۲۳ انجیل متی آیه ۳۸ و ۳۹ میفرماید :

" ای اورشلیم ای اورشلیم قاتل انبیاء و سنگسارکننده مرسلان خود چند مرتبه خواستم فرزندان ترا جمع کنم مثل مرغی که جوجه های خود را زیر بال خود جمع میکند و نخواستید اینک خانه شما برای شما ویران گذارده میشود زیرا شما میگویم از این پس مرا نخواهید

دید تا بگوئید مبارك است او كه بنام خداوند میآید* .

قرآن مجید و کتب آسمانی عهد عتیق و احادیث نبوی همانطوری که بیان کردم در کمال وضوح دلالت دارند بر این که بدون هیچگونه شك و شبهه* لقاؤه الله تحقق خواهد یافت .

مسعود گت : مطلبی را میخواهم بگویم اما خیال نکنید که مقصود من مجادله و بهانه جویی و اثبات غلبه و تفوق و سایر اموری است که به هیچ وجه فایده ای نداشته و نخواهد داشت من طالب حقیق و حقیقت هستم اگر آن را در محلی بیابم و مقرون با دلائل متینه بسا آن آشنا شوم فوراً قبولی خواهم کرد وگرنه با کمال شدت به مقاومت خواهم پرداخت . این آیات و بیانات الهیه که تو برای من خوانندی و این دلائل متینه را که اقامه نمودی نمیشود منکر شد و هرگز نباید در مقام معارضه برآمد ولی همانطوری که گفتم مطلبی بخاطر من رسیده است که ناچار از گفتن آن هستم خداوند در قرآن میفرماید :
 " لا تدركه الابصار " یعنی چشمهای بشر نمیتواند خدا را ببیند
 این آیه دلالت بر عدم رؤیت دارد و از حیث مضمون با آیات و احادیثی که بیان کردی مابینت دارد .

زید گت : اکنون حقیقت این مسئله را برای تو شرح میدهم . بدان که ذات مقدس الهی را هیچ چشمی نمیتواند ببیند و هیچ بصیرتی نمیتواند درک کند الهام بشر از احاطه بر ذات الهی عاجز است و عقول انسانی از درک حقیقت ذات قاصر (المسبیل مسدود و الطلب

مردود) غیب منبع لایدرک حقیقی است که هیچ کس به ادراک آن
فائز نشود و هیچ عارفی به عرفان آن نرسد مقصود از آیه ای که
خوانندی و در قرآن مجید نازل شده است " لاتدرکه الابصار وهو
یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر" (انعام ۱۰۳) همین است که
بصائر و ابصار از ادراک حقیقت ذات الهی عاجز است خداوند در
سوره فصلت آیه ۵۴ از قرآن مجید میفرماید " الا انه بکی شمس
محیط" یعنی خدا بهر چیزی احاطه دارد . در این آیه درست
تأمل فرما تا مطلب آشکار شود . میفرماید ذات مقدس الهی محیط
است و جمیع کائنات محاط انسان نیز یکی از کائنات است و ناچار
به مفاد آیه مبارکه مزبوره محاط خواهد بود چگونه ممکن است
که محاط به حقیقت ذات محیط بی ببرد و او را ادراک کند .
و در کتاب جامع الصغیر در حدیث شماره ۲۳۴۵ از حضرت
رسول روایت شده که فرمود " تفکروا فی کل شیء ولا تفکروا فی
ذات الله تعالی " یعنی درباره هر چیزی تفکر کنید ولیکن در
ذات الهی تفکر نکنید و نیز حضرت رسول فرمود " کلکم فی ذات الله
حقیقی " یعنی همه شما از ادراک ذات مقدس الهی عاجزید .
آیا ممکن است مصنوع به حقیقت صانع خود بی ببرد بدیهی است
که محال است حقیقت مقدسه الوهیت از ادراک عقل و خیالات
منزه و مبرا است . هیچ کس را بدان مقام بلند راه نیست . یکی
از دانشمندان معروف اسلام و افراد مشهور امت حضرت خیر الانام

در این خصوص ابیاتی گفته از این قرار :

قل لامری رام ادراکا لخالفه العجز عن درک الادراک ادراک
 من دان بالحیره الغر فهو فتی لغایة العلم بالرحمن دراک
 وای شخص این الاتحقیقه فان غایته جعد و اشراک
 فالعجز عن درک التحقیق شمس ضحی جرت بفوق جوالنمک افلاک
 مضمون ابیات به فارسی چنین است . " به کسی که در صدد برآمده
 است آفریدگار جهان را ادراک نماید و بکنه ذات او پی ببرد از طرف
 من بگو حقیقت ادراک ذات الهی برای بشر آن است که اقرار بسه
 عجز از ادراک خود نماید . آری اقرار به عجز از ادراک حقیقت ادراک
 است هر کس در مسئله ادراک الهی اقرار به عجز و حیره و قصور
 نماید مردی است که به نهایت درجه علم و ادراک نسبت به خدا
 رسیده است اگر شخصی بخواهد که از این حد تجاوز کند و بسه
 حقیقت ذات پی ببرد عاقبت چنین شخصی انکار و کفر و شرک است
 اقرار به عجز از ادراک مانند آفتاب تابان است که در افلاک عالیسه
 عبودیت و زهد جاری و ساری است . "

دانشمند معروف ابراهیم باجوری در حاشیه ای که بر کتاب جوهره
 نوشته است در صفحه ۲۶ در ذیل بحث از معرفت الله فرموده
 است که مقصود از معرفت الله شناسائی ذات الهی و عرفان کنه
 حقیقت او نیست زیرا هیچکس جز خداوند بکنه ذات و حقیقت او
 پی نبرده است . و در حدیث آمده است که " تفکروا فی الخلق

ولا تفکروا فی الخالق فانه لا تحیط به الفکره * . یعنی در خلق خدا فکر کنید و درباره آفریدگار تفکر ننمائید زیرا افکار شما به خداوند احاطه پیدا نخواهد کرد و نیز در حدیث وارد شده " ان الله احتجب عن البصائر كما احتجب عن الابصار وبالجملة لا يعرف الله الا الله فترك الادراك ادراك والبحث عن ذات الله اشراك * " یعنی خداوند از ادراک عقل و قلوب خارج است و ابصار مردم از دیدن او عاجز .

خلاصه آن که حقیقت ذات الهی را جز خداوند نمیتواند ادراک کند نهایت ادراک بشر آن است که ترک ادراک کند و به عجز خود اعتراف نماید زیرا بحث کردن درباره ذات خدا منجر به شرک خواهد شد . شیخ عبدالکریم گیلانی در باب اول از کتاب خود موسم به انسان کامل درباره ذات الهی چنین میگوید :

" ذات الهی را نمیشود ادراک کرد و به هیچ عبارتی در نیاید و به هیچ اشاره ای مشخص نشود زیرا اشیا موجوده در این جهان یا به مثل خود ادراک میشوند یا به ضد خود . برخی از اشیا را از مطابقه با مثل میتوان شناخت و بعضی را به وسیله ضد آنها میتوان تشخیص داد . ذات مقدس خداوندی نه مثلی دارد و نه ضدی بنابراین نمیشود او را به هیچ معنائی و به هیچ عبارتی معرفی کرد هرکس درباره ذات الهی تکلم کند تکلم او عیسی سکت است و حرکت او عین سکون . عقل و افهام حیرانند و از ادراک

ذات او عاجز علم بشر اعم از علم جدید و قدیمه به کنه ذات او راه نیافته و نخواهد یافت و هیچ کس از عهدہ تعریف او بسر نخواهد آمد "عجز بشر از ادراک کنه ذات در کتب سماویہ عتیقه نیز از قبیل تورات و انجیل و غیره ذکر شده است از جمله در توراہ در سفر تثنیه باب چهارم آیه ۱۱ و ۱۲ میفرماید :

" و شما نزدیک آمده زیر کوه ایستادید و کوه تا بوسط آسمان به آتش و تاریکی و ابرها و ظلمت غلیط میسوخ و خداوند با شما از میان آتش متکلم شد و شما آواز کلمات را شنیدید لیکن صورتی ندیدید بلکه فقط آواز را شنیدید ."

و در انجیل یوحنا فصل یک آیه ۱۸ میفرماید :

" خدا را هرگز کسی ندیده است . پسر یگانه که در آغوش پسر است همان او را ظاهر کرد ."

در بیان اینکه مقصود از لقاء الله لقاء مظاهر

مقدسه الهیه است

در ضمن آیه مزبوره که از انجیل نقل شده کلمه ابن مذکور شده استعمال کلمه ابن در باره مسیح از جهت تعظیم و اهمیت مقام روحانی است نه اینکه العیاذ بالله خداوند را فرزندی باشد زیرا ذات مقدس او منزّه از شئون بشری است در ترجمه عربی آیه مذکوره در فوق چنین وارد شده " الابن الوحيد الذی هو نفسی حصین الاب هو خیر " مقصود از جمله " هو خیر " آن است که سفرای الهی آنچه را میگویند از خود نیست بلکه اخبار از ذات اقدس الهی است که مردم را با حقیقت آشنا میکنند و استدلال صحیح را به آنها میآموزند . باری خداوند منزّه از عرفان عارفین است و مقدس از توصیف اهل امکان . بنابراین باید دانست که حقیقت ذات الهی بر همه کس پوشیده و پنهان است و لکن برای ذات مقدس تجلیات و ظهوراتی در عالم وجود است . یعنی خداوند منان بر کائنات جسمانیه تجلی میفرماید و مظاهر مقدسه الهی مطالع عالیه این تجلی هستند و این نفوس مبارکه آینه های صافی

و شفافی هستند که شمس حقیقت احدیه در آنها تجلی فرموده
از این جهت هرکه به لقای این نفوس مقدسه فائز شود به لقای
الهی فائز شده است و شناختن آنها شناختن خداست ظهور آنها
ظهور الهی است . هرکس کلمات آنان را بشنود کلمات خداوند را
شنیده است . هرکه به آنها اقبال کند به خدا اقبال کرده
و هرکس از مظاهر مقدسه اعراض نماید از حق جل جلاله اعراض —
نموده است . در قرآن مجید میفرماید :

" ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله " (فتح آیه ۱۰)

مخاطب این آیه حضرت رسول علیه السلام است میفرماید ای محمد
هرکه با تو بیعت کند همانا با خدا بیعت کرده است .
علامه بخاری و مسلم از حضرت رسول روایت کرده اند که فرمود
" من رآنی فقد رای الحق " بنابراین فیوضات و تجلیات ذات حق
از این مرایای صافیه ظاهر و آشکار میگردد همانطوری که آفتاب
تابان چون در آینه منعکس شود جمیع شئون و کمالات خاصه او
در آینه ظاهر میگردد و قرص آفتاب و نور و حرارتش همه در آینه
منعکس است شمس حقیقت هم چون به مرایای صافیه مظاهر
مقدسه تجلی کند جمیع شئون و کمالاتش در آنها ظاهر میشود این
نفوس مقدسه حامل وحی پروردگارند اوامر و نواهی الهی در بین
مردم بواسطه این وجودات مبارکه منتشر میشود هرکس به معرفت
آنان فائز شد به معرفت الله فائز است و محرومیت از شناسائی آنان

در پیاپی اینکه ذات قدیم الهی حدوث نمی پذیرد

و حادث قدیم نمیشود و حلول اتحاد در ^{نسبت} پدید

مسعود گفت : با این شرح و تفصیلی که بیان کردی چنان بنظر میرسد که ذات قدیم الهی حادث باشد و موجود حادث به عالم قدم قدم گذارد یا آنکه لا اقل ذات خدا در مظاهر مقدسه حلول کرده باشد یا خدا و مظاهر عین یکدیگر باشند و شبیه اتحاد به میان آید .

زند گفت : ای مسعود هیچ يك از این مطالب که گفتی مقصود نیست و شایان درگاه نه (ما قدر و الله حق قدره) قدیم هیچ وقت حادث نمیشود و حادث هیچ زمانی قدیم نمیگردد . حقیقت هر شئی همیشه محفوظ است و تغییر و تبدیل در حقایق ممکن نیست مسئله حلول و اتحاد هم در اینجا معنی ندارد زیرا ذات مقدس الهی هیچوقت در شئی حلول نمیکند و شئی نیز در او حلول نمینماید . مقام خداوندی از اتحاد با غیر خود بالاتر است تعالی عما یقسول

الظالمون علوا کبیرا . ای مسعود در اینجا میخواهم گفتاریکی
از علمای معروف را برای توبیان کم . دانشمند مشهور اب النسا
محمود شکر الوسی تفسیری به قرآن مجید نوشته است بنام " روح
المعانی " و در ذیل آیه ۱۷۰ از سوره نسا که میفرماید " لاتقولوا
ثلاثه انتهموا " چنین گفته است (جلد ششم صفحه ۳۲) :

" ملاحظه فرمائید که خداوند چگونه مسئله تثلیث را باطل
ساخته و فرموده است " لاتقولوا ثلاثه " و چگونه برای ما واضح
فرموده که مسئله حلول در کار نیست بلکه مقام تجلی است :

شیخ الاکبر محیی الدین قدس سره در باب ۲۹۲ از کتاب
" فتوحات مکیه " چنین فرموده است :

" نور آفتاب چون بر قرص ماه بتابد آثاری از ماه ظاهر میشود که
از دیگری به ظهور نمی پیوندد و در این مطلب شکی نیست بر همین
قیاس است تجلی خداوند بر نفوس مقدسه چون عنایت الهی شامل
حال یکی ازندگان شود و قلب او محل تجلیات گردد افعال مخصوصه
از او به ظهور خواهد رسید هر چند اساس این افعال مخصوصه
راجع به اقتدار الهی است یعنی از خود آن شخص صادر نشده
ولکن در ظاهر حکم به ظاهر میشود مانند آفتابی که در آینه صافی
بتابد عقل انسان حکم میکند به این که قرص ماه فی نفسه فاقد
نور شمس است و آفتاب در حین تجلی بر ماه از مقام عظیم خود
ساقط نشده و انقلاب ذاتی برای او حاصل نگردیده بلکه آفتاب

در علوم مقام خوش ثابت و برقرار است و قرص ماه محل تجلی انوار شمس است . بنابراین نمی توان گفت که ماه تبدیل به آفتاب شده یا آفتاب بسدل به ماه گردیده . نه انقلاب حقیقت است نه حلول است نه اتحاد است بلکه مقام تجلی است . قلوب بندگان بر زمین قیاس است . صفات خاصه خداوندی هیچوقت در مخلوق او تحسین ذاتی ندارد و خدا هرگز در بنده خود حلول نمیکند اگر اعمال عجیبه ای از بندگان آشکار میشود که سبب تشبیه به اعمال خداوندی است بواسطه تجلی انوار حق در قلوب بندگان است نه این که خدا بنده شده یا بنده خدا گردیده است .

علامه آلوسی بعد از نقل بهان محیی الدین میفرماید: از این بیسان شیخ اکبر بخصی بطلان حلول و اتحاد آشکار میشود و آنان که چنین نسبتی را به بزرگان میدهند از راه جهل آنها است که کلمات بزرگان را نفهمیده اند و در صدد انکار برآمده اند . این منکران نتوانسته اند به معنی واقعی تجلی پی برند و لهذا از کلام بزرگان حلول و اتحاد فهمیدند اینها نمیدانند که شیئی که محل تجلی حقیقی واقع شود غیر از آن است که آن حقیقت در آن شیئی حلول کند و به اصطلاح مجلی یا مجلی فرق دارد . نقشی که در آیند ظاهر میشود جزو ذات آینه نیست و عین ذات آینه هم نیست بلکه ایسن نقش در آن آینه تجلی کرده اینجا نمیشود گفت حلول است زیرا وقتی چیزی در چیزی حلول میکند در حقیقت در آن جایگیر میشود و

حصول میپذیرد پس واضح شد که معنی تجلی و ظهور غیراً حلال است . ظهور و تجلی در مظاهر مقدسه ای تحقق مییابد که در کمال تنزیه آن تجلی را با دایره وسیعه میپذیرد ولی حلال چنین معنی را در بر ندارد .

ای مسعود ملاحظه فرمودی که شیخ محسی الدین ابن عربی قدس سره تجلی خدا را در قلوب بندگان به تجلی آفتاب در قرص ماه تشبیه کرده است من عین عبارت او را برای تو خواندم و احتیاجی به تکرار آن نیست . بیانات علامه آلوسی را نیز در باره حقیقت تجلی و امتیاز آن از حلال و اتحاد برای تو بیان کردم .

مسعود گفت : من نمیتوانم بفهمم که در این مطلب حلالی نیست مگر نور آفتاب به ماه متصل نمیشود همین اتصال عبارت از حلال است که در نتیجه نور آفتاب از ماه آشکار میگردد یعنی عین نور آفتاب است که از ماه به ما منعکس میشود مگر نور آفتاب جزئی از آفتاب نیست ؟ بنابراین میتوان گفت که آفتاب در ماه حلال کرده است چون نور آفتاب جزئی از آفتاب است و تواضعی الدین و آلوسی برای من نقل کردی که فرموده بودند در قرص ماه چیزی از نور آفتاب وجود ندارد

زید گفت : بشرحی که گفتم و شنیدی هر وقت قرص ماه در مقابل آفتاب واقع شود نورانی میگردد اما این عین نور آفتاب نیست . ملاحظه کن نور آفتاب به ماه میتابد بدیوار میتابد به آینه میتابد

اما هیچ يك از این نورها عین نور آفتاب نیست بلکه بواسطه نور
 آفتاب و تجلی او این نور در ماه و دیوار و آینه پیدا شده است
 علامه غزالی در صفحه ۹۰ و ۹۱ کتاب خود موسوم به " المعضنون
 به علی غیر اهله " میفرماید وقتی که میگوئیم فیض الهی بایستد در
 معنی آن تفکر کنیم وقتی که از ظرفی آب بر روی دست خود بریزیم
 در اصطلاح عرب میگوئیم فیضان الماء یعنی قسمتی از آبی که در
 ظرف بود جدا شد و با دست ما اتصال پیدا کرد اما معنی فیض
 الهی از این قبیل نیست وقتی میگوئیم فیض الهی شامل حال شد
 مقصود این نیست که چیزی از ذات خدا کم شد و بما اضافه شد
 بلکه مقصود از فیض الهی تجلی است مانند فیضان و تجلی نور آفتاب
 بر دیوار بعضی از مردم در باره نور آفتاب اشتباه کرده اند و گفته اند
 که شعاع از قرص آفتاب جدا شده و بدیوار متصل میگردد و سراسر
 دیوار را فرا میگیرد اما این گفتار اشتباه است چیزی از آفتاب جدا
 نمیشود بلکه نور آفتاب سبب میشود که در دیوار کیفیت خاصی
 شود که در نورانیت مناسب با دیوار هست هر چند که همین نور اگر
 بر دیوار رنگینی بتابد ضعیف تر میشود اما سبب اصلی تجلی نور
 آفتاب است وقتی که میگوئیم صورت شخصی در آینه ظاهر میشود
 مقصود این نیست که قسمتی از عضو بدن انسان که مقابل آینه
 ایستاده از بدن او جدا میشود و به آینه می چسبد بلکه مقصود
 این است که صورت انسان ایستاده در مقابل آینه سبب میشود که

در آینه صورتی شبیه به صورت اصلی منعکس شود و این از آن جهت است که آینه قبول صورت میکند یعنی شفافیت دارد بدیهی است که در بین انسان و آینه به هیچ وجه اتصال و انفصالی صورت نمی گیرد فقط سببیت است که حالت انعکاس را ایجاد میکند فیض الهی بر زمین منوال است وقتی میگوئیم فیض الهی شامل شمسند مقصود آن نیست که چیزی از خدا کم میشود و به بندگان اضافه شود بلکه مقصود آن است که جود و کرم خداوندی سبب حدوث نور وجود است و بدیهی است که نور وجود در ماهیتی حادث میشود که مانند آینه صافی بتواند قبول نور بکند و بزرگان این نور وجود را فیض الهی مینامند معلوم است که نور عبارت از تجمیع ماده اثر است در مقابل قرص آفتاب بنابراین نور آفتاب تنها سبب حدوث حالتی شبیه به نورانیت است که بر روی دیوار حاصل میشود مانند آنکه صورت انسان در آینه در هنگام مقابله با آن حدوث میپذیرد مثال دیگری برای تو ذکر میکنم . چراغی را روشن میکنیم و شعله چراغ را از زجاج مشاهده میکنیم یعنی در ماورای زجاج نور چراغ میدرخشد و با زجاج فاصله معینی دارد میگوئیم چراغ روشن است آیا میتوان گفت که در بین چراغ و زجاج حلولی بوجود پیوسته است بدیهی است که چنین سخنی باطل است سراج عین زجاج نشده است بلکه سراج در زجاج تجلی کرد .

مسعود گفت: من تا حالا خیال کردم که نور ماه و دیوار و سایر

اشیاء عین نور آفتاب است .

زید گفت : مثال دیگری برایت بیان میکنم . این رادیو را میبینی این تلویزیون را مشاهده میکنی ، آنها سخنانی را بگوش ما میرسانند مطالبی را برای ما بیان می کنند اوامر و نواهی قانونی را برای ما بیان می کنند ما همه میدانیم که تلویزیون و رادیو بخودی خود امر و نهی نمی کنند بخودی خود نمی خوانند سخن نمی گوید بلکه تمام ایسن اوامر و نواهی و سخنان مختلف از مرکز معینی بخش میشود و ممکن است که فاصله بین ما و مرکز بخش اخبار هزاران میل باشد ما یقین داریم که گوینده در مرکز بخش از جای خود حرکت نکرده و در رادیو یا تلویزیونی که در مقابل ماست حلول نکرده بلکه در جای خود ثابت و برقرار است . در اطای در بسته نشسته و در مقابل بلندگو سخن میگوید و سخنان او از آن بلندگو در تمام نقاط منتشر میشود و به همه رادیوها و تلویزیونها میرسد و ما آن را میشنوم با آنکه گوینده حقیقی از جای خود حرکت نکرده حال از تویی پرسیم آیا صدائی که از رادیو میشنوی عین همان صدای گوینده اصلی است بدیهی است که چنین نیست زیرا گوینده اصلی با ما هزاران میل فاصله دارد و صدای واقعی او از چنین فاصله دوری نمیتواند بما برسد و حقیقت آن است که صدای رادیو شبیه صدای گوینده اصلی است که از مرکز رادیو بخش میشود . همانطوری که در قرص ماه شبیه نور آفتاب و در آینه شبیه انسان منعکس میگردد . بس

ثابت شد که عین نور آفتاب در ماه و در آینه وجود ندارد و عین صدای گوینده اصلی بگوش ما نمیرسد تجلی الهی بر همین منوال است وقتی که در محل خاصی تجلی کند نه حلولی روی میدهد نه اتحادی تحقق میپذیرد بلکه فیض الهی است که تجلی میکند و مظاهر این تجلی حقائق کلیه و مطالع قدسیه یعنی مظاهر مقدسه هستند .

مسعود گفت : اشکال من مرتفع شد و کاملا برای من آشکار شد که حلولی در کار نیست .

زید گفت : همانطور که حلولی نیست اتحادی نیز در بین نیست زیرا اتحاد از آمیختن دوشی با یکدیگر تحقق پیدا میکند یعنی دو چیز با هم بطوری مزوج بشوند که تبدیل به شئی واحد گردند و توازیبیانات گذشته من دانستی که وقتی آفتاب به ماه می تابد نور آفتاب عینا در ماه تجلی نمیکند و نیز کسی که در مقابل آینه ایستاده عینا در مرآت منعکس نمیشود و به هیچ وجه اتصال و امتزاجی حاصل نمیگردد و بنا بر این اتحادی در میان نیست زیرا اتحاد نتیجه آمیختگی و امتزاج است تجلی الهی در بندگان نیز بر همین منوال است و به هیچ وجه از حضرت آفریدگار در ذات بندگان چیزی وارد نمیشود و آمیخته نمی گردد تا منجر به اتحاد شود . ای مسعود مگر این گفتار حق تعالی را نشنیده ای که فرموده است " فلما اتاها نودی من شاطسی

الوادی الایمن فی البقعه المبارکه من الشجره ان یا موسی انسی
 انالله رب العالمین * (قصص آیه ۳۰)

این آیه در باره حضرت موسی و تجلی خداوند در شجره مبارکسه نازل شده است . آیا از این آیه جز تجلی خدا در درخت چیزی دیگری مفهم میشود خدا به درخت تجلی کرد و از درخت موسی را مخاطب قرار داد این نص قرآن است قابل انکار نیست مادام که خداوند در درخت تجلی کند آیا میشود گفت در شجره انسان تجلی نبی نماید . بدیهی است که شجره انسانی از شجره معمولی کاملتر و به تجلی الهی سزاوارتر است . این نکته را هم بدان که به هیچ وجه رابطه و نسبتی بین حقیقت مقدسه الهیه و مخلوقات اونست مخلوقات حادثند ممکن الوجودند نقص محضند حقیقت مقدسه الهیه قدیم است واجب الوجود است کمال محض است مشیت محیطه اوبرکائنات جمیع را خلق فرموده و مظهر کلی الهی در عالم وجود به منزله آئینه ای است که شمس حقیقت در آن به جمیع کمالات و صفات آثار آیات خود تجلی فرموده است بنابراین هرکس مظاهر الهی را بشناسد خدا را شناخته است .

ای مسعود بدان که تجلی الهی تعدد قبول نمیکند و فیض رحمانی فیض واحدی است بر جمیع ممکنات فیض خود را عنایت میفرماید و هر شیئی به اندازه استعداد ذاتی خود از فیض واحد پروردگار بهره و نصیب می برد چنانکه در آیه ۴۴ از سوره الاسری فرموده

است " وان من شیئی الا یسبح بحمده " اگر اشراق فیض کردگار نبود هیچیک از ممکنات با به عرصه هستی نمی گذاشت آفتاب ظاهری برای اثبات این منظور مثلی بسیار مناسب است ملاحظه فرما که آفتاب جهانتاب بر همه اشیا " به یک نحو میتابد تابش او یکی است و لکن هر شیئی به اندازه استعداد خود از تابش انوار آفتاب بهره و نصیب میبرد تابش آفتاب بر دیوارهای سفید رنگ شدیدتر از دیوارهای تیره رنگ است و بر چمنهای سبز و خرم که میتابد مانند نور ماه بنظر میرسد چنانکه ابن المعتمر شاعر معروف فرموده است :

یا صاحبی تقصیا نظریکما تریا وجوه الارض کیف تصور
 تریا نهارا مشمساً قد زانسه زهر الری فکانما هو مقمر
 خلاصه مضمون به فارسی این است که میگوید ای دورفیق من با دقت تمام به سطح زمین بنگرید که چگونه زیبا بنظر میرسد در این روز روشن که آفتاب به چمن ها تابیده است گلها و شکوفه های تپه ها پر زیبائی نور آفتاب افزوده و آنها مانند نور ماه که تابیده است مینمایاند .

آینه های شفاف و صافی بدیهی است که استعدادشان برای قبول تابش آفتاب از سایر اشیا " بیشتر است وقتی که آفتاب به آینه میتابد قرص آفتاب در آینه منعکس میشود حرارت و تابش آن با نهایت جلوه و جمال در آینه پدیدار میگردد .

آنگاه همان نور آفتاب از آن آینه ها به اطراف و جوانب میتابد و در هر نقطه ای آن نور ضعیف تر و تیره تر میشود و هیچکدام از اشیا مزبوره نمیتوانند نور آفتاب را در خود به صفا و کمال آینه منعکس کنند مظاهر مقدسه الهیه همین حکم را دارند استعدادشان برای قبولی انوار الهی و تجلی حضرت پروردگار از سایر افراد بشر بعتراتب بیشتر است این مظاهر مقدسه یعنی انبیا و رسل و اولیا از حیث ذات و صفات و کمالات نفسانی از سایرین بتمام معنی امتیاز دارند علامه شهرستانی در کتاب نهاییه الاقدام میفرماید هر یک از بندگان را که ذات حق جل جلاله برای رسالت مبعوث میفرماید او را مظهر کمالات عالیه خویش میسازد این نفوس مقدسه گفتارشان جالب و جاذب بیاناتشان زیبا دارای اخلاق فاضله و شئون و احوال مرضیه هستند و به رتبه ای میرسند که هیچیک از افراد بشر نمیتوانند با آنها برابری کنند حرکات و سکات آنها همه معجزه است یعنی خلق از اتیان به مثل آن عاجزند همانطوری که حرکات و کیفیات افراد انسان برای حیواناتی که در مادیات رتبه انسان هستند معجزه است نوع انسان باید پیرو تابع مظاهر مقدسه باشد همانطوری که انسان جمیع انواع حیوانات را مسخر میکند و به متابعت خویش وادار مینماید مظاهر مقدسه نیز افراد انسان را به پیروی خویش دعوت میکنند تا بدرجه کمال برسند این نفوس مقدسه برگزیدگان خدا هستند . در سوره نسا آیه ۱۶۴ میفرماید

خداوند برای انذار و تبشیر مردم رسولان خود را میفرستد و بعد از ارسال رسل حجت الهی بر خلق کامل میشود . نص آیه این است " رسلا مبشرین و منذرین لثلا یكون للناس علی الله حجة بعد الرسل " .

در سوره حج آیه ۷۵ میفرماید " الله یتطقی من الملائکة رسلا و من الناس " .

آنچه برای توبیان کردم از جنبه صفات ذاتیه انبیا بود از جنبه قوای جسمانی و بدنی نیز مظاهر مقدسه بر دیگران امتیاز دارند علامه غزالی در کتاب معارج القدس در مراتب معرفت النفس میفرماید خداوند منان حقیقت طبیعت را مسخر فرموده او را وادار میکند تا ماده جسمانی را بطوری پرورش بدهد و به نحوی ترکیب و امتزاج ببخشد که قابل ظهور نفس و عقل و فیض الهی شود ماده بر اثر ترکیبات مختلفه در ظل قوانین طبیعی به اراده الهی به تدریج روبه کمال و صفا میرود زوائد و تیرگیهای او محو میشود و سه هر درجه ای که میرسد از رتبه مادون خود صافی تر و کامل تر میگردد بالاخره کار بجائی میرسد که بر اثر این تحویل و تحولاتها در میان این مرکبات جزئیة شخص پیدا میشود که مظهر عقل کلی میگردد بلکه میتوان گفت آن شخص بزرگوار عقل مشخص و حقیقت ادراک است همین نفس مقدس است که پیغمبر زمان خویش است سروکار خلائق با اوست هم مبداء خلائق است هم معاد خلائق

صاحب مبدا، و صاحب کمال است و فردی است که در نهایت
 درجه کمال به مقامی رسیده که مصداق الیه راجعون گردیده
 بزرگان گفته اند " اول الفکر آخر العمل " حضرت رسول علیه
 السلام فرمود " نحن الاخرون والسابقون " این دو گفته اشاره
 بنفس مطلبی است که برای توبیان کردم میفرماید اگر ما سلسله
 انبیا، اگرچه در ظهور متأخریم اما در رتبه مقدم هستیم از این
 بیان مبارک به خوبی سر مطلبی را که گفتم آشکار میشود . علامه
 غزالی بعد از ذکر این مطلب یعنی مسئله تصفیه ماده بدنسی
 انبیا، باین مطلب میپردازد و میگوید که از مرکبات جزئیة شخصی
 در عالم امکان پیدا میشود در مقابل عقل کلی در حقیقت ذات مقدس
 او عقل کلی الهی است نمایندۀ قوه قدیمه است محیط به حقائق
 اشیا، است و عالم به اسرار کائنات مقتبس از انوار الهی است
 و داناتی اسرار ربانی و اینکه فرموده است بد، و عود بسوی اوست
 اختصاص به فرد معینی از انبیا، ندارد هر بیخبری در هر عصری
 که ظاهر شود هم مبدا، است و هم معاد . مبدا، است از آن
 جهت که مبعوث من عند الله است . معاد است از آن جهت که
 رجعت رسل قبلی است . انسان کامل یعنی مظهر امرالله ذات
 مقدسش هیچوقت فاقد اشراق الهی نیست همانطوری که آهن ربا
 آهن را به طرف خود جذب میکند تجلیات حق جنس جلاله
 ذات مقدس انسان کامل را همواره مجذوب خویش میسازد و مصدر

او امر و نواهی خود قرار میدهد خوشحال کسی که از این نفوس مقدسه استفاضه کند و از انوار آنها بهره مند گردد چنین فردی بنده خاص خدا است زیرا هرکس پیغمبر خدا را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده . علامه شیرازی صاحب اسفار در تفسیر سوره بقره این بیان حضرت رسول اکرم را که مؤید گفته ماست نقل کرده که حضرت فرمود " ولی مع الله حالات لا یسعن فیہ نبی مرسل ولا ملک مقرب " یعنی برای من گاهی حالاتی دست میدهد و چنان غرقه انوار حق تعالی میشوم که هیچ نبی مرسل و هیچ فرشته مقرب در آن مقام راه ندارد اسماء الهی و صفات خداوندی همه طائف حول همین فیض قدسی هستند که از مشکوه مظهر ظهور نور افشانی میکند و همان طور که گفتم مظاهر الهی آینه‌هایی هستند که شمس حقیقت با جمیع کمالات و صفات خود در آن مرا یا ظاهر و آشکار میشود . در سوره طه آیه ۴۱ خطاب به موسی چنین نازل شده " واصطنعتک لنفسی " یعنی ای موسی من تو را برای خودم ساختم . علامه شهیر شیخ اسمعیل بروسوی در تفسیر خود مسمی بروج البیان در معنی این آیه فرموده است مقصود این است که خداوند حضرت موسی را به منزله آینه‌ای قرار داد که صفات جمال و جلال خداوندی از آن آشکاراست .

سید شریف جرجانی در کتاب تعریفات میگوید :

" خداوند را صفات جلال و جمال است صفاتی که مستلزم لطف و

رحمت و عنایت حق است صفات جمالیه نامیده میشود و آنچه در لفظ تجلی
بر قهر و عذاب است صفات جلالیه حق خوانده میشود^۱ این است
معنی تجلی و ظهور که خدا به موسی فرمود من ترا برای خودم
ساختم یعنی خداوند موسی را به منزله آینه ای قرار داد که
جمیع صفات جمال و جلال حق در آن آینه ظاهر میشود صفات
و اسما^۲ و افعال حق مندرج در همین صفات جلال و جمال است .
در سوره انفال آیه ۱۷ در قرآن کریم میخوانیم که فرمود " و ما
ریمت از ریمت ولكن الله رى " در این آیه خداوند به حضرت رسول
میفرماید تو ای محمد تیر نینداختی. تیر انداختن رسول الله را نفسی
میکند و میفرماید و ما ریمت و در عین حال تیر انداختن رسول الله
را اثبات میکند و میفرماید " از ریمت " دو مرتبه صدور این عملی
را از پیغمبر نفی میکند و برای ذات مقدس خودش اثبات میکند
و میفرماید " ولكن الله رى " تیر اندازد در حقیقت ذات حق بسود
یعنی ذات حق در صورت محمد رسول الله و تیر انداختن برای این
صورت از جنبه ذات خود این صورت ثابت نیست و لهذا از او نفسی
فرمود اما چون این صورت محل تجلی حق بود و اراده الهی
بدست این صورت که صورت محمدیه است انجام شد لهذا برای
محمد ثابت میشود برای تشریح این مطلب مثالی ذکر میکنم انسان که
اراده میکند کاری را انجام بدهد بوسیله دست فی المثل انجام
میدهد اصل اراده متعلق بذات و نفس انسان است و اثر آن اراده

بوسیله دست انجام میشود مثلا شما میخواهید کتابی را از روی میز بردارید نفس ناطقه شما اراده میکند که این عمل انجام بشود دست شما این عمل را انجام میدهد بدیهی است که حرکت دست از اثر اراده نفس انسان است دست اراده انجام میدهد ولسی حقیقت اراده از خود دست نیست از نفس ناطقه است بر همین قیاس حضرت رسول اثر اراده الهی که تیر انداختن بود بوسیله اش انجام گرفت نفس فعل و نفس اراده مخصوص خدا بود و انجام آن بدست پیغمبر . شاه ولی الله دهلوی در کتاب حجت الله البالغه در ضمن فصلی راجع به پیدایش تکلیف از تقدیر سخن میگوید و همین آیه اصطنعتک لنفسی را ذکر میکند و میفرماید که حضرت رسول مانند دست خدا بود که مقصود خدا را انجام داد و خلاصه بیان او به فارسی این است میفرماید :

خداوند به حکمت بالغه خود مرد هوشمندی را بوجود میآورد و او را مستعد قبول وحی میگرداند و با اعلی درجات شأن و مقام میرساند و چون او را برای خود ساخته و پرداخته میکند و برای انجام مقاصد خویش او را به منزله دست خود قرار میدهد کتاب خویش را بر او نازل میکند و اطاعت او را بر بندگان خویش واجب میگرداند چنانکه به حضرت موسی خطاب میفرماید که واصطنعتک لنفسی . من در تفسیر این آیه بیانات دو نفر از مفسرین را ذکر کردم و مشاهده فرمودی که معنی هر دو یکی است . پیغمبران خدا مطالع قدرت

و عظمت و محل ظهور صفات الهی هستند این نفوس مقدسه در این مقام که مقام مظهریت است به هیچ وجه از خود اراده ای ندارند بلکه از خویش فانی میشوند و خود را فراموش میکنند آنچه از ایشان شنیده میشود یا دیده میشود کلمات و دستورات حق است در این مقام حق در مظهر نفس خود تجلی کرده و بر عرش رحمانی خویش مستوی گردیده . علامه سید شریف جرجانی در کتاب تعریفات میفرماید " جلوه " عبارت از این است که بندۀ خدا از خلوة قصد خروج نماید در حالی که نماینده نعوت الهیه است در این مقام باید شخص از خود بینی و خود پرستی به تمام معنی دور باشد از خود فانی شود و بحق باقی گردد بطوری که بنده ای در کار نباشد و جمیع شئونش منتسب به حق باشد وقتی می بیند چشم حق ببیند و کاری را که انجام میدهد دست حق انجام دهد چنانکه در سوره انفال آیه ۱۷ فرمود و ما رمیت از رمیت ولكن الله رمی و نیز فرمود ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله)

برای شرح بیان علامه جرجانی خوب است قدری بحث کنیم ملاحظه کن حضرت رسول قبل از اینکه قیام بدعوت بفرماید یعنی قبل از بعثت بر حسب ظاهر شخص معمولی بود و هیچ یک از صفات و نعوت عالیه و صفات الهی را دارا نبود وقتی قیام به دعوت کرد از خلوت بیرون خرامید در حالتی که جمیع نعوت عالیه و صفات مدوحه را دارا بود مقصود این نیست که اول دارا نبود و بعد دارا شد زیرا

مظاهر مقدسه در جمیع مراتب دارای کمالات الهی هستند و آنچه گفتیم که دارا نبود و بعد دارا شد از نظر خلق است . مقامی را که قبل از قیام و دعوت داشت مقام سکوت بود مثل کسی که خوابیده باشد انسان در بیداری و خواب انسان است و خواب هم یکی از حالات اوست و نمیشود در حال خواب گفت که انسان نیست .

و اینکه فرمود جمیع اعضاء و جوارح بنده در مقابل خدا فانی و زائل است و از انانیت و خود بستندی دور است از این جهت است که ما نظریه هیکل جسمانی مظهر امرند داریم بلکه نظریه شمس حقیقت داریم که در او تجلی کرده و در چنین حالی غیر از فنا و زوال چیزی نیست شما وقتی که به آئینه نگاه میکنید که آفتاب با تمام نوری و حرارت در آن تابیده است آنچه را می بینید شعون و کمالات آفتاب است و بنفس آئینه که قطعه ای از شیشه است نظر ندارید آئینسه در آن مقام محو و فانی است خداوند هم وقتی در بنده خود تجلی میکند آنچه در او دیده میشود انوار حق است نه شخص جسمانی او و اینکه جرجانی فرمود در این مقام اعضاء او به حق منسوب است مقصود این است که در این مقام عبدی باقی نمی ماند و لهذا هیکل مظهر امر الله هیکل الله است و وجه مظهر امر وجه الله " و جوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره " (قیامت ۲۲ و ۲۳) و دست او دست خدا است " و ما رمیت از رمیت و لکن الله رمی " " ان الذین

یبایعونك انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهیم " (فتح ۱۰)
 علامه بروسوی در تفسیر آیه و ما رمیت از رمیت فرموده است :
 دست حضرت رسول دست خدا بود و این معنی در قرآن مجید
 وارد شده است و در این آیه برده از روی این سر مستور برداشته
 است و فرموده ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله یدالله فوق
 ایدیهیم .

شیخ اکبر محیی الدین در کتاب فتوحات مکیه در سوّه ال ۱۵۱ بیانسی
 فرموده است که خلاصه آن چنین است عظمت مقام آل محمد بواسطه
 حضرت محمد است حضرت رسول بنظر ما از دور صاحب مقام عظیم
 و رتبه ارجمند است و این بر حسب ظاهر است اما اگر به چشم
 حقیقت نظر کنیم و به او نزدیکتر شویم خواهیم دید محمدی در
 بین نیست بلکه خداوند در صورت محمد تجلی کرده در ظاهر
 محمد و در حقیقت خدا است مثل او مانند سراب است سراب در -
 بیابان از دور بنظر مانند دریائی عظیم مشاهده میشود و این بر
 حسب ظاهر است یعنی به چشم ما این طور میآید و چون نزدیک
 برویم آنچه دیده ایم محو میشود محمد رسول الله بر همین منوال
 است بنظر جسمانی ما از دور شخصی میآید که دارای شئون جسمانی
 است اما چون به حقیقت او نزدیک شویم بخطای نظر خود پی میبریم
 همانطور که سراب را آب پنداشتیم حقیقت محمدیه را شخصی
 جسمانی دیدیم با آن که حقیقت حال غیر از آن است حقیقت

محمدیه عبارت از تجلی الهی است نه هیکن بشری ولی در ظاهر بنظر ما چنین میآید معرفت خدا نیز برای ما بر همین منوال است مامیگوئیم خدا را شناخته ایم و به حقیقت معرفت رسیده ایم این ادعا بر حسب ظاهر است و چون به حقیقت نظر کنیم می بینیم که از عرفان الهی عاجزیم و همین عجز از عرفان برای ما عرفان حقیقی محسوب میشود .

محبی الدین در ضمن این بیانات فرمود چون ما به محمد رسول الله نزدیک شویم و به چشم بصیرت نگاه کنیم محمد نمی بینیم بلکه خدا را در صورت محمد مشاهده میکنیم و رؤیت محمد رؤیت خدا است سبب آن است که محمد رسول الله از خود فانی شده است و از خود بینی و اوصاف بشری گذشته است و حق در او تجلی کرده است . بدیهی است که چون حق تجلی کند از برای صفات بشری حکمی نمی ماند از آنچه گفتیم اینطور نتیجه می گیریم که مقصود از لقا' الله که در کتب آسمانی وارد شده است لقا' ذات الهی نیست بلکه مقصود لقای مظاهر مقدسه اوست .

علامه جرجانی که پیش از این قول او را نقل کردم گفته بود که جلوه عبارت است از خارج شدن بنده خدا با صفات الهی . جرجانی در اینجا صفات را فقط ذکر کرده از اسما' الهی چیزی نگفته است با آنکه بندگان خاص خدا در مقام جلوه از خلوة دل با صفات و اسما' الهی قدم بیرون میگذارند علت اینکه جرجانی از اسما'

ذکری نکرده است این است که مقصود از اسما' الفاظ آنها نیست بلکه معانی آنها است و معانی اسما' جز صفات چیری نیست بنابراین کلمه صفات را که فرموده شامل اسما' نیز هست هرچند بظاهر اسی از آن نبرده است دیدیم که محیی الدین حضرت رسول را به سراب تشبیه کرده بود شاید در ظاهر این تشبیه بنظر درست بیاید اما حقیقت حال این است که تشبیهی کامل است زیرا موجودات اگرچه هر یک در رتبه و مقام خود دارای وجود هستند ولیکن وجود آنها نسبت بوجود حق ارزش و اهمیتی ندارد مانند سراپی است که در دور آب جلوه میکند یا همچون صورتی است که در آینه منعکس میشود بییهقی در کتاب اسما' الصفات حدیثی روایت کرده است که فرمود آخرین جائی که خدا در آن قدم نهاد وُج بود (وُج نام بیابانسی بود در طائف و در اینجا اشاره به جنگ حُنین است) ملاحظه فرما که گفته است آخرین جائی که خدا قدم نهاد کسی که در ظاهر بوادی وُج قدم نهاد حضرت رسول بود ولی چون رسول الله به تمام معنی از خود فانی بود و مظهر کمالات و مطلع صفات ربانی شده بود اعمال و افعال او جمیعا گفتار و کردار الهی بود و با آنکه در لباس بشری مبعوث شده بود معذک آنچه میفرمود یا انجام میداد در حقیقت او نبود بلکه خدا بود امام بزرگوار احمد بن حنبل در کتاب مسند حدیثی بشماره ٥٤١٤ نقل کرده است . سند این حدیث به عبدالله بن عمر میرسد عبدالله فرمود که حضرت رسول علیه السلام

روزی بالای منبر این آیه را تلاوت فرمودند و ما قدر الله حق قدره
والارض جميعا قبضته يوم القيامة والسموات مطويات بيمينه
سبحانه و تعالی عما يشركون (زمر ٦٧)

عبدالله بن عمر میگوید که حضرت رسول در ضمن تلاوت این آیه
با حرکت دست که بجلو و عقب میبرد یعنی آیه را تشریح میفرمود و در
وقتی که از مجد و عظمت خدا سخن میگفت همه را به صیغه متکلم
ادا میکرد و میفرمود انا الجبار انا المتكبر انا الملك انا العزيز انا
الکریم در حین ادای این کلمات حضرت رسول چنان با شدت
و قهاریت این کلمات را میفرمود که منبر بلرزه درآمد و من پیش خود
خیال کردم که ممکن است منبر از هم پاشیده شود و رسول الله
از روی منبر بیفتند در اینجا اگر دقت کنیم می فهمیم که در آن
هنگام متکلم حقیقی حق جل جلاله بود که به زبان پیغمبرش
گفتگو میکرد لسان محمد لسان الله بود سابق برای تو گفتم که در
مظاهر دست انسان عظمی را انجام میدهد اما اراده انجام عمل
مال قلب است زبان گفتگو مینماید اما اراده مخصوص قلب است اگر
قلبی نبود نه دست میتوانست کاری را انجام دهد و نه پا میتوانست
راه برود و نه زبان میتوانست بگوید. مظهر مقدس الهی از خود
اراده ای ندارد مانند درختی است که باد به هر طرف بخواهد او
را حرکت میدهد اراده اراده الهی است. در سوره نجم آیه
٣ و ٤ میفرماید " ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى " .

مسمود گفت خواهش میکنم در این باره شرح و بسط بیشتری بدهید
خیلی از شما ممنون میشم .

زید گفت : برای تشریح مطلب قسمتی از گفتار مفسرین قرآن را برای
توضیح میکنم امام فخرالدین رازی در تفسیر مفاتیح الغیب در ذیل
آیه ۹ از سوره بقره که فرموده یخادعون الله و الذین آمنوا
چنین میفرماید :

" خدعه و فریب صدورش از ذات الهی ممتنع است بدو دلیل . . .
در ضمن دلیل ثانی میفرماید که منافقین در اظهار نفاق خود خدعه
و فریبی اظهار نمی کردند و قصد خدعه داشتند زیرا آنها عقیده
نداشتند که خدا پیغمبری را مبعوث فرموده است تا آنها را هدایت
کند و چون معتقد به صدور این عمل از طرف خدا نبودند مقصودشان
از اظهار نفاق بدیهی است که خدعه نبوده مقصود فخر رازی
این است که منافقین قصد خدعه با خدا را نداشته اند بلکه
مقصودشان خدعه و فریب حضرت رسول بود با این همه در قرآن
میفرماید " یخادعون الله " این مطلب حقیقتش چگونه است در
اینجا امام رازی بدو وجه جواب داده است میفرماید وجه اول
آن است که مقصود خدا از کلمه الله رسول الله است و در -
بسیاری از آیات قرآن برای بیان عظمت امر و تصریح به بزرگواری
پیغمبر این رومه تکرار شده که خدا اغلب در ضمن آیات کلمه الله
میگوید و مقصودش رسول الله است مثلا میفرماید " ان الذین

یبايعونك انما يبايعون الله " و در عکس این تعبیر میفرماید
 " واعلموا انما غنمتم من شئى فان الله خمسہ " در این آیه
 سهی را که مخصوص پیغمبر است بخود نسبت داده و میفرماید
 لله خمسہ با اینکه خمس برسول الله میرسد . این تعبیر و در این
 آیه عکس تعبیر سابق است یعنی اسم خدا را ذکر فرموده و —
 مقصودش محمد است و در سابق نام محمد را میبرد و مقصودش
 خدا بود و منافقین چونکه با پیغمبر خدعه میکردند خدا اینطور
 تعبیر میکند منافقین با خدا خدعه کردند^۱

مقصود علامه راوی اینست که کلمه الله در آیه قرآن همان حضرت
 رسول است و بجز آنچه ذکر شد به آیه های دیگر نیز در باره
 اثبات این مطلب استشهاد میکند علامه شهیر علاء الدین معروف
 به خازن بغدادی در کتاب لباب التأویل در تفسیر همین آیه
 یخادعون الله چنین فرموده است :

" اگر بگویی که چگونه ممکن است کسی خدا را فریب بدهد بسا
 آنکه خدا عالم بر اسرار و محیط به ضمائر است و فریب دادن خدا
 ممتنع و محال است پس چگونه در قرآن فرموده یخادعون الله در
 جواب میگوئیم که در این آیه و امثال آن خداوند مقصودش از کلمه
 الله رسول الله است تا به این وسیله عظمت امر و علو مقام او را
 به بندگان خود بفهماند ملاحظه میفرمائی که جواب علامه
 بغدادی در عین حال همان جوابی است که علامه راوی داده بود

نظام الدین نیشابوری در تفسیر مسعی به غرائب القرآن در مقابل
این اعتراض که ذکر شد همین جواب بغدادی و رازی را ذکر کرده
است و فرموده است :

" در قرآن مجید گاهی کلمه الله ذکر شده است و مقصود از آن
رسول الله است . علت آن است که رسول خدا نمایندۀ خدا و خلیفه
خداست و کسی است که او امر و نواهی الهی را به بندگان خدا
ابلاغ میکند " ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله " .

علامه شهیر ابوالثنا سید محمود شکر آلموسی در جلد اول تفسیر
خویش در ذیل آیه " و علم آدم الاسماء " فرموده است اگر
در عالم امکان برای موجودات مراتب و مقامات نبود اسما و صفات
الهی بی اثر و نمر بود معنی آیه اینست که خدا به آدم ابوالبشر
اسما یعنی مراتب مختلفه موجودات را تعلیم داد مقصود از تعلیم
اسما به آدم آنست که حق جل جلاله در آدم تجلی کرد زینهار
که در این مقام شبهه حلول و اتحاد بنظر آید و یا مسئله شبیهه
تصور شود مقصود آن است که جمیع اسما و صفات را که در مراتب
متقابلۀ تحقق داشت بآدم تعلیم فرمود آدم استعداد کامل این
موهبت را دارا بود و بر اثر تعلیم الهی به مقامی رسید که در جمیع
اشیا وجه حق را مشاهده میکرد و به اسرار مکنونه در حقیقت
کائنات احاطه یافت و به جمیع رموز بی برد و به تمام اشارات
مطلع شد بطوری که هیچ مطلبی بر او پنهان نماند و هیچ سری

از موجودات باقی نماند مگر اینکه آدم بآن آگاه شد سبحان الله چگونه این انسان با این اندام کوچک دارای این همه دانسی بسیار و معلومات بیشتر گردید .

درست در این کلمات تفکر فرما مقصود از آن کسی که میفرماید حق بجمیع اسماء و صفات خود در او تجلی کرد اولین رسولی است که خدا بنمایندگی خود او را مبعوث فرمود شمس حقیقت در آینه وجود این آفتاب تابان تجلی کرد کمالات الهیه در او منعکس شد اسماء حسنی و صفات علیای خود در وجود آدم که عبارت از اولین رسول الهی است ظاهر و عیان گشت گمان نرود که این موهبت اختصاص بآدم دارد جمیع انبیای مقربین و رسولان پاک نهاد از این موهبت بهره وافی دارند در حقیقت همه دارای این موهبتند ولیکن در مراتب با یکدیگر تفاوت دارند چنانکه خداوند در سوره بقره آیه ۳۵۳ میفرماید " تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كلم الله و رفع بعضهم درجات " . علامه نیشابوری در تفسیر خود پس از آنکه معنی این آیه نازله در سوره خجرو (۸۶) را بیان میکند که خدا فرمود " ان ربك هو الخلاق العليم " چنین میفرماید: خدا فرموده است " ان ربك هو الخلاق " یعنی آفریدگار جهان صور مخلوقات و معانی و حقایق کائنات را ایجاد فرمود بعد میفرماید این آفریدگار علیم است یعنی میداند که در چه شخصی استعداد مظهریت ذات و صفات الهی موجود است میداند چه

کسی استعداد رسالت دارد بدیهی است که در آسمان و زمین و سراسر عالم امکان کسی جز انسان کامل موجود نیست که بتواند هم مظهر ذات باشد و هم مظهر صفات سایر موجودات که غیر از انسان کامل هستند استعداد مظهریت را دارند ولیکن نمیتوانند مظهر ذات الهی هم باشند گرچه از ملائکه مقربین باشند . در قرآن مجید باین نکته اشاره شده میفرماید " ولقد آتیناک سبعا " این خطاب به رسول الله هست یعنی ای پیغمبر ما ترا مظهر صفات سبعه ذاتیه خود قرار دادیم صفات سبعه ذاتیه عبارتند از سمع و بصر و کلام و حیات و علم و اراده و قدرت . بعد میفرماید من المثنی مقصود از این کلمه یعنی مقام مظهریت و تعبیر به مثنی اشاره به مظهریت ذات و صفات هر دو میباشد که مخصوص مظاهر مقدسه است .

خلاصه بیان علامه نیشابوری این است که در عالم امکان در آسمانها و زمین بجز انسان کامل موجود دیگری نمی تواند مظهر ذات و صفات مقدسه الهیه باشد و بعد بتفسیر آیه سبع مثنی پرداخت و مقصود از این آیه را کاملا بیان کرد و شرح آنرا گفتم و شنیدی . این سبآن مصری در کتاب متشابهات و محکمت خود فرموده است خداوند در قرآن مجید فرمود سبحان الذی اسرى بعبدہ لیلا الی قولہ تعالی " هو السميع البصیر " ضمیر هو راجع به حضرت رسول است یعنی حضرت رسول سمیع و بصیر بود .

شیخ عبدالکریم گیلانی در کتاب انسان کامل جلد دوم صفحه ۴۸ میفرماید :

بدان که انسان کامل کسی است که سزاوار مظهریت ذات و صفات الهی با شریعتی بالاصاله سزاوار باشد و برای این موهبت استعداد ذاتی داشته باشد بنابراین هرچه از اسمات ذاتیه و صفات علیای حق در آیات و کلمات آسمانی یافت میشود راجع به مظهر امرست و مقصود از همه آنها وجود مقدس انمان کامل است در ضمن این بیان شیخ گیلانی از تجلی الهی که در مظهر ظهور تحقق پیدا میکند بکلمه " لطیفه " تعبیر میکند جمیع اسماء و صفات الهسی طائف حول همین تجلی است و مظاهر مقدسه مشارق این موهبت الهی هستند همه آنها دارای علم ربانی و مصدر قدرت سبحانی و مطلع انوار خداوندی میباشند سلطنت آنها تجلی سلطنت الهسی است و علم و قدرت سبحانی و مطلع انوار خداوندی شیخ اسمعیل حقی بروسوی در تفسیر روح البیان در ذیل آیه بسم الله الرحمن الرحیم میفرماید :

درباره کلمه الله میان محققین اختلاف نظر موجود است بعضی گفته اند " الله " اسم اعظم است . . . پس از بیان این فرموده است شیخ مؤید الدین جندی میفرماید اسم اعظم که در میان مردم شهرت دارد و منبع خیرات محسوب است و واجب است کسه همواره پنهان بنماند و کشف و نشر آنرا حرام دانسته اند دارای

اسرار عجیبه است از جهت حقایق و معانی در حقیقت او رموری مستور است و از جنبه الفاظ و صور نیز در صورت و لفظ او اسراری مشهود اما حقیقت این اسم عبارت از جنبه احدیت است و جمیع حقایق کامله در هویت حقیقت اسم اعظم موجود و مستور و اما معنی اسم اعظم و مقصود اصلی از آن عبارت از ذات مقدس انسان کامل است که در هر عصر و زمانی موجود است و در هر دوری قطب الاقطاب است ایمن نفس مقدس حامل امانت الهیه است و نماینده خداوند در عالم امکان است که از آن به خلیفه الله تعبیر شده است صورت اسم اعظم نیز عبارت از هیکل جسمانی انسان کامل در هر عصر و زمانی است و اطلاق این مراتب بر سایر افراد بشر حرام است زیرا هیچ کس باین مقام نمیتواند برسد تا انسان کاملی نباشد حقیقت انسانیه بصورت کمال نمیتواند آشکار شود فقط بواسطه انسان کامل هر عصر و زمانی است که کمال انسانی در کاملترین صورت بر حسب قابلیت و استعداد انسان کامل آشکار میشود چون معنا و صورت اسم اعظم در وجود حضرت رسول علیه السلام تحقق یافت خداوند برای اختصاص آن وجود مقدس بکرامت و موهبت خویش علم به اسم اعظم را در دوره ظهور او مباح ساخت .

این بود گفتار شیخ بروسی حال ببینیم انسان کامل و مظهر صفات و ذات الهی در این دور بدیع و کور اعظم چه کسی میتواند باشد دور ماکه در آن هستیم دوره حضرت بها* اللهمجل اسمه الاعلی است

بر عزم افراد بشر که بندگان خدا هستند لازم و واجب است که بهر زمان اسم اعظم الهی فائز شوند و مظهر کمالات و محمل تجلی صفات خداوندی را بشناسند زیرا آن بزرگوار در عالم امکان و در میان مردم قائم مقام ذات حق است هر که از این موهبت محروم گردد رهسپار وادی ضلالت گردد بدون عرفان آن وجود مقدس هیچ عمل صالحی نتیجه ندارد ایمان حقیقی در بر تـوسـنـاسـای مظهر امرالله تحقق پیدا میکند و پس از عرفان رکن دیگر ایمان عمل با و امر و احکام مظهر امرست ایمان بدون عمل نجات نمیبخشد و عمل بدون ایمان فایده ای ندارد .

ای مسعود درست تفکر کن از این دلائلی که برای تو ذکر کردم آیا معتقد شدی که مقصود از لقا " الله که مورد سو " ال بود لقای مظاهر مقدسه اوست و مقصود از آمدن خدا محبتی مظاهر مقدسه است امر آنها امر خداست و نهی آنها نهی خدا .

مسعود گفت : این مطلب برای من کاملا واضح و آشکار شد و ابهامی باقی نمانده .

زید فرمود : بنابراین آنچه گفته شد اگر مظهر امر الهی بگوید انا الله راست گفته است هیچ شکی در صدق این سخن نیست و اگر بگوید انی رسول الله این بیان هم صحیح و درست است و شکی در صدق آن نیست چنانکه در سوره فتح آیه ۲۹ فرموده " محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحما " بینهم " و اگر مظهر الهی

بگوید انى عبدالله اين هم درست است زیرا مظهر امر الهى داراى
 كاملترین رتبه عبودیت در آستان حضرت پروردگار است چنانکه در
 سوره فرقان آیه ۱ فرمود " تبارك الذى نزل الفرقان على عبده
 ليكون للعالمين نذيرا " حال که اینها را دانستی معنی این آیه
 قرآن را بخوبی درک میکنی که در سوره عنكبوت آیه ۵ فرموده " من
 كان يرجوا لقاء الله فان اجل الله لات وهو السميع العليم "
 یعنی دوره لقاء الله خواهد رسید این آیه و سایر آیات از این
 قبیل که از قبل بآنها اشاره کردم آیتی است که بشارت میدهد
 طالبان حقیقت را بلقائى جمال مبارك حضرت بها' الله و حضرت
 اعلى . جمال قدم و حضرت اعلى هر دو مظهر يك حقیقتند . اول
 حضرت اعلى ظاهر شد و خلق را بظهور جمال مبارك بشارت داد
 و از این معنی بکلمه لقاء الله تعبیر فرمود و سال نهم از ظهور خود
 را میقاته تحقق این وعده قرار داد و فرمود " وفى سنة التسع انتم
 بلقاء الله ترزقون " .

مسعود گفت : هنوز مطلب سابق ما تمام نشده من حالا در صدد
 نیستم که استدلال شما را در باره اثبات ادعای حضرت بها' الله
 بشنوم و مطلبی را میخواهم از تو سو' ال کم و آن این است که
 این مظاهر مقدسه الهیه که گفتم با این که محل تجلی صفات
 کمالیه الهی هستند چرا هر يك در دوره زندگانی خویش گرفتار
 مصائب و بلیات و دچار بیماری ها و فقر و مسکنت و عجز و ناتوانی

میشوند و از این جهت با سایر مردم فرقی ندارند؟

زید گفت : مظاهر الهی دارای دو جنبه هستند و آنچه از ناتوانی و بینوایی و مصائب و بلیات در آنها مشاهده میشود از جنبه جسمانی آنها است خداوند در قرآن مجید سوره توبه آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ - میفرماید " خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزكيمهم بها وصل عليهم ان صلوتك سكن لهم والله سميع عليم . الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبه عن عباده و ياخذ الصدقات و ان الله هو - التواب الرحيم . " خداوند فرموده است از اموال مسلمین برسوم صدقه دریافت کن . آین آیه اشاره به مقام عبودیت رسول الله است زیرا او مأمور بود که از مردم به عنوان صدقه وجوهی بگيرد و به بینوایان بدهد . بعد میفرماید الم تعلموا ان الله هو يقبل التوبه عن عباده و ياخذ الصدقات یعنی آیا نمی بینید که خدا توبه بندگان را قبول میکند و از آنها صدقه میبذیرد در اینجا اخذ صدقه را بخدا نسبت داده است و این اشاره به مقام ربوبیت و جنبه الهی رسول است . در ابتدای آیه به پیغمبر فرمود تو صدقه را دریافت کن و در آخر آیه میفرماید خدا صدقه را میگیرد و این اشاره به مقام عبودیت و ربوبیت مظهر امر است رتبه عبودیت مانند آینه است در مقابل آفتاب که آفتاب در او تجلی کرده و مقام الوهیت مانند قرص آفتاب است که در آینه آشکار شده بنابراین مصائب و بلیات همان طور که بر سایر مردم وارد میشود بر

مظاهرا هم از جهت بشریت تعلق میگیرد چنانکه خدا در قرآن در باره حضرت رسول فرموده است " قل انما انا بشر مثلکم یوحى الی " و در باره عیسی فرموده است " قال انى عبدالله آتانی الکتاب " (سوره مریم ۳۰) بنابراین از جنبه بشریت این نفوس مقدسه در معرض عجز و ضعف و مسکت هستند . شیخ عبدالرحمن سیدی در کتاب شرح الصلوة المشیشیه تألیف عبدالسلام بن مشیش در ذیل شرح و بسط حقیقت محمدیه میگوید اینکه حضرت رسول گریه میکرد و از مصائب بی تابى مینمود و غم و اندوه فراوان داشت هیچیک از این حالات منافی مقام عظیم او نیست زیرا این حالات از مقتضیات ذات بشری و صفات انسانی است اما از حیث حقیقت واقع و جنبه الهی حضرت رسول دارای احاطه کلیه بود و کوچکترین چیزی در جهان از علم الهی او پنهان نبود پیغمبر فرموده است " انتم اعلم بامور دنیاکم " یعنی شماها که اسیر شئون نفسانی هستید بامور مادی و مسائل دنیوی از من داناتر هستید و این اشاره به رتبه عالییه و جنبه الهی اوست عجز و مسکت رسول الله و سایر نقائص امکانیه آن نفس مقدس همه از محصولات جنبه بشری است چون آن حقیقت مطلقه مقید به عالم مادی شد و از جهان الهی به عالم مادی تنزل فرمود بشئون امکانیه مبتلا شد تا اینکه هم در عالم ظاهر جلسوه داشته باشد و هم از جنبه باطن عرض وجود کند و در هر دو جنبه بشری و الهی بحد کمال برسد و وجود مقدسش مجمع البحرین و مظهر

العالمین باشد این تقید و نزول به عالم مادی از کمالات آن حضرت است همانطور که ترقی او به عوالم الهی کمالی دیگر برای آن جناب است .

مسعود گفت : آیا شبیه این آیات و احادیث که بیان کردی از حیث مضمون در تورات و انجیل هم یافت میشود ؟

زید فرمود : آری مضمون آنچه ذکر کردم در عهد عتیق و جدید نیز موجود است . در باب ۳۳ از سفر تثنیه آیه ۲ بعد میفرماید "گفت یهوه از سینا آمد و از سعیر برایشان طلوع نموده و از جبل فاران درخشان گردید و ساکوره های مقدسین آمد و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد " ملاحظه فرما که میگوید یهوه از کوه سینا آمد مقصود از یهوه خدا است ولی در ظاهر آن کسی که از کوه سینا مبعوث شد خدا نبود موسی بود و همچنین کسی که از سعیر طلوع نمود خدا نبود حضرت عیسی بود و کسی که از کوه فاران ظاهر شد حضرت رسول بود مقصود از فاران جلوه گاه حضرت رسول است و فاران نام کوهی است در مکه چنانچه در بساب ۲۱ آیه ۲۱ از سفر تکوین فرموده است که در بیابان فاران سکونت اختیار کرد یعنی حضرت اسمعیل پسر ابراهیم در سرزمین فاران ساکن شد اما آن کسی که از اراضی مقدسه ظاهر شد مقصود جمال مبارک است یعنی حضرت بهاء الله . مشاهده میفرمائی که خنداوند از موسی و عیسی و رسول الله و بهاء الله به یهوه یعنی خدا تعبیر کرده

است و نیز در باب ۴۳ آیه ۱۰ کتاب اشعیا چنین وارد شده "یهوه میگوید که شما و بنده من که او را برگزیده ام شهود من میباشید تا دانسته بمن ایمان آورید و بفهمید که من او هستم و پیش از مسن خدائی مصور نشده و بعد از من هم نخواهد شد".

در قرآن مجید نیز این گونه تعبیر و مطابقه که ذکر شد نازل شده است یعنی خدا و رسول را با هم ذکر کرده و ضمیر را جمع به آن دو را مفرد آورده است. در سوره توبه آیه ۶۳ میفرماید "والله ورسوله احق ان یرضوه" ملاحظه کن که ضمیر یرضوه مفرد است و مرجع آن الله ورسوله میباشد. علامه نخجوانی در تفسیر خود میفرماید در این آیه خداوند ضمیر را مفرد آورده است برای اینکه بیان کند راضی ساختن پیغمبر مستلزم راضی ساختن خدا است بلکه رضای الهی عین رضای رسول است و لکن این نکته را کسی رد میکند که دو بینی را از میان بردارد و حجاب کثرت را از مقابل چشم خود بر طرف سازد مادام که تعدد و کثرتی در میان نباشد حقیقت معنی آشکار میشود و معنی آیه ای که از کتاب اشعیا ذکر کردم نیز بخوبی واضح میشود. در انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۶ مطالبی که شاهد بحث ماست وارد شده است از این قبیل :

"عیسی بدو گفت من راه راستی و حیات هستم هیچ کس نزد پدر جز بوسیله من نیآید اگر مرا میشناختید پدر مرا نیز میشناختید و بعد از این او را میشناسید و او را دیده اید. فیلیپس بوی گفت ای آقا

پدر را بما نشان بده که ما را کافی است عیسی بدو گت ای فیلبس در این مدت با شما بوده ام آیا مرا نشناخته ای کسی که مرا دیده پدر را دیده است پس چگونه تو میگویی پدر را بما نشان ده آیا باور نمیکنی که من در پدر هستم و پدر در من است . سخنهایی که شما میگویم از خود نمیگویم .

اینکه فرموده است هر که مرا ببیند پدر را می بیند مطابق با نص صریحی است که از قبل ذکر شد که پیغمبر فرمود " من رأی فقد رای الحق "

مسعود گفت : این بیانی را که درباره حضرت مسیح فرمودی بسیار واضح و آشکار است ولکن در سوره مائده آیه ۷۲ میفرماید " لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسيح بن مریم " این نسبت کفر و مقصود از آنچه که در این آیه ذکر شده چیست ؟

زید گفت : شیخ اکبر محیی الدین در کتاب خود فصوص الحکم که شیخ عبدالکریم نابولسی شرح کرده است ذکر شده و خلاصه آن این است که میفرماید آنهایی که گفته اند " ان الله هو المسيح بن مریم " بواسطه این گفتار کافر شدند و اگر میگویند " ان المسيح هو الله " کافر نمیشدند زیرا حضرت مسیح محل تجلی ذات الهی بود و بنابراین از جنبه تجلی معنی هو الله درباره او صادق است و نیز اگر میگویند مسیح پسر مریم است کافر نمیشدند زیرا حضرت عیسی مسلماً پسر مریم بود سبب کفر آن نفوس که در قرآن اشاره شده

این است که آنها بین دو جمله هو الله و مسیح بن مریم را با هم جمع کردند و گفتند ان الله هو المسیح بن مریم و لهذا کافر شدند زیرا حضرت مسیح از جهت تجلی الهی و نمایندگی حق تعالی پسر مریم نبود زیرا در هنگام تجلی حقیقت روحانیه صورت جسمانی را ارزش و قیمتی نیست مقام تجلی و مظهریت مقام فنا است ما اگر به مسیح از جنبه بشریت نگاه کنیم و صورت ناسوتی او را در نظر بگیریم البته خدا نیست زیرا در این صورت از جنبه روحانی انوری نیست و نمیشود باین اعتبار آن دو جنبه را بهم آمیخت و چون پیروان مسیح دو جنبه روحانی و بشری را بهم آمیختند و بهم گفتند ان الله هو المسیح بن مریم لهذا کافر شدند .

مسعود گفت : آیا ممکن است ما ذات مقدس الهی را به صفاتی که مظاهر مقدسه بدان موسومند متصف سازیم و بگوئیم ذات الهی دارای سمع و بصر و قدرت است .

زید گفت : هیچ کس به حقیقت ذات الهی نمیتواند پی ببرد و هیچ کس نمیتواند برای ذات خدا صفتی تعبیر کند و محامد و نعوتی برای او تصور نماید ذات خداوندی مقدس از اشاره و هرگونه شسرح و توصیف است جمیع اوصاف عالیه نسبت بذات خداوندی و همی بیش نیست . علامه غزالی در کتاب معارج القدس صفحه ۱۹۷ بیانی به این مضمون فرموده است گرچه ما تاکنون در باره معرفت ذات و صفات الهی سخنانی گفتیم زیرا در بحث معرفت نفس از آن سخنان

چاره ای نبود ولی باید دانست که جمیع آن بیانات از راه استدلال ذکر شد وگرنه ذات مقدس الهی از صفات مخلوقات مبرا است و بسه هیچ وصفی و نعتی متصف و مفعول نگردد ما برای خدا در ظاهر سر اوصافی قائل میشویم و میگوئیم جل و عزیا میگوئیم الله اکبر و از این قبیل کلمات استعمال میکنیم اینها همه برای رعایت ظاهر است و ابد اراجع به حقیقت ذات نیست زیرا کسی را بآن مقام راهی نیست بزرگان دین فرموده اند اذا بلغ الکلام الی الله فامسکو و نیز فرموده اند لا احصى ثنا* علیک انت کما اثنت علی نفسک . ذات الهی از وصف و اصفین مقدس است اوهام و افهام بشری بساحت قدسش راه نیابد پیشوایان دین مبین فرموده اند " فلك العلو الاعلی فوق کل عال و الجلال الا مجد فوق کل جلال و ضلت فیک الصفات و تقدست دونک النعوت و حارت فی کبریاتک لطائف الاوہام . بنابراین ذات الهی در علو تنزیه و تقدیس است ادراکات بشری آن مقام مقدس راه نیابد و ذات احدیت از هر وصفی مقدس است .

همین علامه غزالی در کتاب احیاء العلم بیانی در این خصوص دارد بسیاری از حقایق و رموز هست که مردم از درک آن عاجزند و از جمله صفات الهی است بشر از صفات الهی تا اندازه ای میتواند درک بکند که نمونه ای از آن صفات در خود او موجود باشد مانند علم و قدرت و غیره ها مردم علم و قدرت را برای خود شرف و کمال میسرند و لهذا این اوصاف کمالیه را تا حد کمال برای ذات مقدس

الهی قیاس میکنند اما اگر از صفات الهی چیزی ذکر بشود که نمونه ای از آن در بشر نباشد هیچ فردی نمیتواند به حقیقت آن پی ببرد و لهذا حضرت رسول از صفات الهی آنهایی را ذکر فرمود که رمزی از آن را بشر داراست و میتواند قیاس کند و با مفهومات خود بسنجد .

طفل یکساله چه داند طمٹ را

(۱) و ربگویی هست چون حلوا تورا

برای طفلی که فاقد مقامات بلوغ است تشریح آن مقامات جز بوسیله تشبیه به غذاهای لذیذ و خوراک شیرین ممکن نیست و ادراکی که برای طفل از این تشبیه حاصل میشود البته ادراک واقعی و حقیقی نیست ادراک بشر نسبت به صفات الهی بر همین قیاس است علم و قدرت برای خدا هم هست برای خلق هم هست ولی در حقیقت بین این دو فرق بسیار موجود است حتی میتوان گفت که این فرق و اختلاف از فرق میان طمٹ و حلوا هم بیشتر است خلاصه آنکه انسان میتواند تا اندازه ای ذات خود و صفات خود را ادراک کند اعم از صفاتی را که اینک دارد یا قبلا داشته است و اگر بخواهد عین این صفت را در باره دیگری هم ادراک کند ناچار باید او را با خود مقایسه کند و البته بین این دو نقطه مقایسه تفاوتی از حیث شرف و کمال و غیره موجود است انسان میگوید من عالم هستم

و بعد خدا را هم به قیاس نفس خود میگویند که عالم است منتها چیری که هست میگوید ذات الهی اکمل و اشرف است و بدیهی است که انسان آنچه را میگوید در حدود نفس خود است . به گرد خود میچرخد و از خودش حرف میزند و صفات الهی را هم قیاس بخود میکند و بدیهی است که چنین صفاتی قابل ذات الهی نیست انسان اینطور خیال میکند ولی ذات خدا مقدس از اینگونه صفات است و لهذا حضرت رسول فرمود لا احصي ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك در چنین موقعی انسان از تعبیر ادراك خود عاجز نیست ولیکن اعتراف میکند که از ادراك كنه خدا عاجز است از این جهت است که بعضی از بزرگان فرموده اند ذات خدا را در حقیقت جز ذات خدا نشناخته است .

بنابراین انسان هرچه سعی و کوشش بکند از حدود ادراك صفات ذات خود تجاوز نمیکند و طیر تعقل او جز در اطراف خودش پرواز نمینماید ذات مقدس الهی کجا صفات مخلوقات امکانیه کجا بشر از کلمه الهی بوجود آمده است و بقدرت خداوندی به عالم هستی قدم گذاشته با این همه چگونه میتواند به کنه ذات خالق خود پی ببرد یا از صفات او سخنی بگوید جمیع عقول از ادراك او عاجز است ملاحظه در عالم وجود نمائید موجودات دارای مراتب مختلفه هستند هر کدام را حقیقتی خاص و رتبه ای مخصوص است وجودی که در رتبه مادون واقع است نمیتواند حقیقت رتبه بالاتر را ادراك کند

وبه صفات و کمالات او بی ببرد مثلا حیوان هرچه در رتبه حیوانی
 ترقی کند و به اعلی درجات کمال رتبه حیوان از قبیل حس و ادراک و
 سمع و بصر برسد البته نمیتواند به کمالات بشری ببرد از ادراک -
 تعقل که مخصوص انسان است عاجز است و حصول این موهبت برای
 او منتع و محال است مادام که در عالم امکان موجودات ما دون از
 درک کمالات ما فوق خویش عاجزند با آنکه همه در رتبه امکان تحقق
 یافته اند چگونه ممکن است که انسان ضعیف ممکن الوجود بتواند به
 کنه ذات حضرت واجب الوجود برسد یا صفات او را ادراک نماید
 بیان پیغمبر را که فرمود لا احصى ثناء علیک پیش از این گفتیم . ابو
 حامد در تفسیر این حدیث میگوید که مقصود از این جمله بیان عجز
 از ادراک کنه ذات خداست کلمه احصاء در اینجا به معنی احاطه
 و ادراک کامل است و مقصود رسول الله این است که ممکن نیست من
 بتوانم به کنه جلال تو ای خدا بی بپریم و احاطه بذات تو حاصل
 نمایم نهایت چیزی که برای انسان ممکن است این است که آثار
 صفات خداوندی را در عوالم آفاق و انفس مشاهده نماید در قرآن
 فرموده است " فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد
 موتها " (روم ۵۰) مفاد این آیه مؤید همین گفتار است که انسان
 بقدر طاقت و توانائی خویش آثار قدرت الهی را در این جهان
 مشاهده میکند اما نمیتواند بکنه صفات الهی بی ببرد خداوند در
 آیه ۱۶۳ سوره بقره فرموده است " والهمک اله واحد " امام فخر

رای در ذیل تفسیر این آیه میفرماید " وجه بنجم آنکه عقل بشری بکنه صفات الهی نمیتواند پی ببرد همان طوری که نمیتواند به کنه ذات خدا پی ببرد مثلا ما میگوئیم خدا عالم است اما از این صفت علم او جز این چیزی نمیدانیم که از جنبه علم نهایت حکمت و متانت و اتقان در عالم امکان ظاهر شده ما میدانیم خدا علم دارد اما نمیدانیم کیفیت علم او چیست همینقدر هست که چون به آثار موجوده نظری کنیم میدانیم که این آثار منشاء آن علم الهی است اما از ادراک حقیقت علم الهی عاجزیم سایر صفات الهی را از قبیل قدرت و حیات و غیره بر همین قیاس بدان".

سخن که به اینجا رسید مسعود گفت سبحانه و تعالی عما یصفون آری ذات خداوندی از اوهام و افهام بشر خارج است .
 زید گفت : آنچه تا کنون گفتیم درباره ذات و صفات بود در باره اسماء الهی هم همین گونه است . هیچ يك از اسماء از عهدہ تعیین ذات مقدس الهی بر نی آید که بتواند از برای او علم خاص باشد و هر اسی که برای خداوند تعیین شود نمی تواند مختص به او باشد بطوری که تصور آن اسم بدیگران متعلق نشود و مختص ذات باشد در ذیل آیه " والهمک اله واحد " فخرالدین رای چنین فرموده است " اسم بر دو قسم است کلی و جزئی اسم کلی آن است که دایره تصورش محدود نباشد یعنی بذات خاصی اختصاص نیابد و دیگران هم بتوانند در آن شرکت داشته باشند

و اسم جزئی آن است که تصورش مانع از شرکت دیگری غیر از ذات ^{ذات} مسی باشد یعنی آن اسم فقط بهمان مسی معین دلالت کند حال اگر اسم را کلی بگیریم بر ذات باری تعالی اطلاق نمیشود زیرا مانع از وقوع شرکت دیگران نیست و خداوند شریکی قبول نمی کند چنانچه اسمی بدیهی است که مسی آن ذات حق نتواند بود بنابراین جمیع اسما^ء مشتقه مثل رحمن و رحیم و علیم و اسم قادر و امثال آن نمی تواند از اسما^ء خاصه حق باشند زیرا اسما^ء کلی هستند که مانع از وقوع شرکت دیگران نیستند و نه میتوانند مخصوص بذات باشند و اگر مقصود اسما^ء جزئی باشد در این صورت اشاره به اسم علم است و بدان میماند که بگوئیم یا زید و یا انت و یا هو در این امثال علم قائم مقام اشاره گردیده و بدیهی است که در این صورت علم فرع میشود و اسم اشاره اصل میگردد و اصل از فرع مقامش بالاتر است در این صورت اگر بگوئیم یا انت و یا هو اشرف از سایر اسما^ء خواهد بود در جمله یا انت مورد توجه ما شخص حاضر است و در جمله یا هو منادی ما شخص غایب است در این گفته سر دیگری نیست موجود است و آن این است که استعمال کلمه هو وقتی صحیح است که گوینده در عقل خود تصور صورت شیئی را که مرجع این ضمیر است بنماید بنابراین هو در حقیقت همان صورتی است که در ذهن حصول یافته و از این جهت میتوان گفت ضمیر هو مرجعش شیئی حاضر است و مادر سابق مدلل ساختیم که در حقیقت ذات حق به هیچ وجه

ترکیب و امتزاج راه ندارد و حتی نمی توان از ذات مقدس الهی به فرد مطلق توصیف کرد زیرا نفس توصیف دلیل است که موصوف غیر از صفت است و صفت غیر از موصوف بنابراین فردانیت و یگنائی معنی نخواهد داشت به علت اینکه بین صفت و موصوف مغایرت تحقق دارد و نیز از ذات مقدس الهی نمیتوان خبر داد زیرا خبر دادن در صورتی تحقق مییابد که مخبر عنه و مخبر به وجود داشته باشد و چون این دو تعبیر با هم مغایر است لهذا منافی با فردانیت است و خلاصه آن که جمیع اسماء مشتقه از دلالت بر کنه ذات حق قاصر و عاجز است . بنابراین آنچه ذکر شد جمیع اسماء حسنی مشتق است و هیچ يك را بر ذات باری دلالت نیست و از این جهت است که فخر رازی از اسم علم درباره ذات خدا بحثی نمی کند با آنکه موضوع بحث همین بوده است و بناچار از اسم علم صرف نظر میکند و به بحث درباره لفظ هو که اسم اشاره است پرداخته است و چنانکه دیدیم بیان فرمود که اسم اشاره باید متوجه به صورت عقلانی شئی مشار الیه باشد و بدیهی است که ذات حق صورتش در عقول تحقق نیابد و امری محال میباشد چه در ذهن و چه در خارج و مطلبی که متکی بر امر محال باشد تحققش محال است بنابراین اسم علم برای ذات حق محال و ممتنع است . علامه رازی در گفتار خود در این موضوع فقط به اشاره اکتفا کرد و شرح و بسط زیادی نداد و چون با اسم علم رسید مجدداً بحث را از سر گرفت و در باره

اسما' مشتقه سخن گفت و اما اسم اشاره که ذکر شد همانطور که با ضمیر مخاطب بذات حق نمیتوان اشاره کرد با ضمیر غایب هم اشاره بذات حق محال است زیرا هر یک از این دو اشاره مستلزم ادراک مشارالیه است یعنی در ضمیر غائب این ادراک ذهناً صورت میگیرد و در ضمیر مخاطب ادراک به مشارالیه خارجی تعلق دارد تا بتوان با او مخاطبه کرد و این دو مطلب نسبت به ذات خددا متنع است حاصل آنکه اسما' حسنی الهی متعلق به ذات حق نیست بلکه این اسما' راجع به مظاهر مقدسه خداوندی هستند که برای حقیقت ذات مقدس مانند آینه هستند و هر دانشمندی متفکری میداند که آینه بنفسه فاقد این صفات و اسما' است و جمیع این صفات و اسما' در آینه بر اثر تجلی شمس حقیقت تحقق یافته است و مادام که این تجلی باقی است این صفات و اسما' نیز باقی و برقرار است . مظاهر مقدسه الهیه نفوس مبارکی هستند که جمیع کمالات و فیوضات و تجلیات ذات حق در آینه وجود آنها حلول یافته است و ما بندگان درگاه خدا هر وصف و نعمتی که قائل شویم و از هر صفت و اسمی که گفتگو کنیم مرجع کل مظاهر مقدسه هستند .

اما حقیقت ذات الهی را هیچ کس درک نکرده است بشرحی که سابق گفتیم اگر ما بگوئیم خدا سمیع و بصیر است قدرت و حیات دارد علم و عظمت دارد این گفتار ما از آن جهت نیست که بخواهیم برای حق کمالاتی انبیا کنیم بلکه از آن جهت است که میخواهیم

از او سلب نقائص کنیم باین معنی که چون در عالم وجود نگاه کنیم
 بی میبریم باین که جهل نقص است و علم کمال است علیهذا میگوئیم
 که ذات الهی عالم است یعنی از نقص جهل مبرا است و نیز بی بینیم
 که در عالم عجز و ناتوانی نقص است و توانائی کمال بنابراین میگوئیم
 ذات مقدس الهی توانا است . کوری و کوری نقص است میگوئیم
 خداوند شنوا و بینا است بی بینیم حادث بودن نقص است میگوئیم
 خدا قدیم است و همه این بیانات برای سلب نقائص از خدا است
 ما بی بینیم که خدا متصف باین اوصاف هست بنابراین او را به این
 اوصاف ستایش کردیم و نفی نقائص از او نمودیم نفی نتیجه ای جز
 اثبات حکم نفی ندارد و از این عمل نه تشبیهی پیدا میشود و نه
 تمثیلی تا منجر به مقایسه بین مشبه و مشبه به گردد و این از
 نتایج نفی نقائص است اما اگر خدا را به ایجاب توصیف میکردیم
 کار به تشبیه و تمثیل میکشید و منجر به مقایسه میشود و هیچ یک
 شایسته درگاه الهی نبود . علامه غزالی در تفسیر سوره اخلاص در
 کتاب المضمون به علی غیر اهله چنین فرموده است خداوند میفرماید
 "قل هو الله احد" بین واحد و احد فرق بسیار است در جای دیگر
 میفرماید اللهم احد و احد ما میگوئیم انسان شخص واحدی است
 و صف واحدی است مقصود ما از انسان و صف که به صف واحد
 متصف ساخته ایم گروه واحد و نوع واحد است میگویند الف واحد
 یعنی يك هزار . هزار گروهی از احاد است کلمه واحد در این مقام

در نظر عقل و احساس به چیزی اطلاق میشود که از وقوع شرکت در مفهوم آن شئ جلوگیری کند اما کلمه احد عبارت از چیزی است که دارای جزو نیست و ترکیبی در او به وقوع نییوسته بنابراین — مفهوم کلمه واحد آن است که موصوفش دارای مثل و نظیر نیست و شئی دیگر با او اشتراك ندارد و مفهوم کلمه احد آن است که در ذات موصوف کثرتی وجود ندارد بنابراین جایی که خدا فرموده "قل هو الله احد" یعنی ذات مقدس الهی از کثرت مبرا است و کلمه صمد در این آیه عبارت از نفی احتیاج حق به ما سواست و جمله "لم یلد و لم یولد" اشاره به آن است که خدا منزله از اتصاف به اوصاف خلق است و هیچ راهی برای معرفت الهی واضح تر و آشکارتر و مستقیم تر از همین راه سلب صفات مخلوقات از خدا نیست. علامه غزالی در ضمن بیان خود کلمه واحد را این طور تفسیر کرد که عبارت از ذاتی است که مثل و شریک و نظیر ندارد و احدیت را این طور معنی کرد که کثرتی در ذات او نیست و کلمه صمد را اینطور معنی کرد که به هیچ وجه احتیاجی و نیازی و ترکیبی در ذات او نیست و در معنی لم یلد گفت که وجود خدا ابدی است و در وجود محتاج به غیر نیست و مانده انسان بقای وجودش مستند به توالد و تناسل نیست و در معنی لم یولد گفت یعنی ذات الهی وجودش مسبوق به عدم نیست بنابراین در نظر غزالی اوصافی که در این سوره ذکر شده برای ثبوت صفات نسبت به ذات حق

ذکر نشده بلکه مقصود از ذکر این صفات سلب نقائص است یعنی نقائص که ضد این صفات مذکوره در سوره اخلاص است . برای شرح این مطلب ابیاتی را که خواجه عبدالله انصاری عارف که اهل هرات بوده و در آخر کتاب مناظر السائرين ذکر فرموده است برای شما نقل میکنیم :

ما وحد الواحد من واحد از کی من وحد جاحد
توحید من ینطق عن نعمته عباره ابطالها الواحد
توحیده ایاه توحیده و نعت من ینعته لاحد

بیت اول خواجه عبدالله ما وحد الواحد اشاره به نفی شرك و شريك و نظیر از ذات اقدس الهی است و از آنچه سابق گفتیم این ننگه آشکار است و در مصراع دوم میگوید هر که خدا را به وحدانیت بستاید او را انکار کرده و هر که او را وصف کند جزو ملحدین محسوب است شیخ اکبر محیی الدین در کتاب فتوحات مکیه باب ۷۲ در بحث توحید الهی پس از ذکر آیات قرآن میفرماید این دلائل و امثال آن که ذکر شد توحید خداوندی را اثبات میکند باین معنی که به ما می فهماند که خدای دیگری در عالم بجز همین خدای یگانه نیست و این در مقام اتصاف به واحدیت است اما از جنبه احدیت عرفان ذات الهی محال است زیرا خدا دارای ماهیتی نیست که برای آن شئونی ذکر شود و خدا شبیه به هیچ موجودی از موجودات این جهان نیست و هیچ شئی هم به او شباهت ندارد تا بتوانیم او را

بشناسیم انسان عاقل در باره ذات خدا هیچ وقت فکر نمی کند و در
 صد عرفان ذات بر نمی آید همین قدر هست که خداوند خودش
 خبر داده است که ذاتش موجود و مهیمن است جزین دیگر راهی
 نیست ما نمی توانیم هیچ حکمی در باره خدا بکنیم فقط به اتکاء
 بیان خود او به آنچه فرموده ایمان داریم و جز این دلیل دیگری
 نیست زیرا هر دلیلی شرعا باید بنفی تشبیه اتکاء داشته باشد
 و حکم عقل نیز چنین است و چون در باره ذات خدا شبه و نظیری
 نمیتوان یافت پس عرفان او محال است این تنها راهی است که برای
 بشر ممکن است و بیشتر اهلما و ارباب نظر همین راه را اتخا
 کرده اند .

مسعود گت : نتیجه بیانات تو این شد که مرجع جمیع صفات مظاهر
 مقدسه هستند ولی من می بینم که مظاهر مقدسه يك نفر نیستند
 چند نفرند بنابراین چطور میشود صفت وحدانیت را اثبات کرد ؟
 زید گت : حاملان امانت حضرت احدیت را دو مقام است یکی
 مقام توحید و رتبه تجرید که در سوره بقره آیه ۲۸۵ بدان اشاره
 فرموده " لا نفرق بین احد من رسله " یعنی بین هیچ يك از انبیا
 فرق نیست . در این مقام نظریه حقیقت آنهاست که عبارت از
 حقیقت واحده است و همه در این مقام حکم يك ذات و يك نفس
 دارند اگر همه را به يك نام بخوانیم و به يك صفت بستائیم
 صحیح و درست است و اشکالی ندارد در همین مقام است که

صفات ربوبیت و الوهیت و هویت بخته و احدیت صرفه بر مظاهر مقدسه اطلاق میشود ، مقام دوم مقام تفصیل و کثرت است که عبارت از حدود بشریه است و این راجع به شئون جسمانی و شخصی آنهاست زیرا هر یک از آنها هیكل معین و سیمای مخصوص داشتند و در زمان معینی با اسم و رسم مخصوصی ظاهر شده اند و شریعت جدیدی وضع فرمودند و باین معنی در سوره بقره آیه ۲۵۲ اشاره فرموده است " تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كسب الله ورفع بعضهم درجات* این مقام تفصیل که ذکر شد لازمه اش کثرت و اختلاف است در همین مقام است که جنبه عبودیت و بشریت مظاهر مقدسه آشکار میشود و فقر و فنای ذاتی آنها پدیدار میگردد قل انما انا بشر مثلکم این نکته را نیز باید دانست که این مظاهر مقدسه که محل تجلی شمس حقیقت میباشند هر چند متعددند ولی تعدد آنها سبب تعدد شمس حقیقت که در آنها تجلی کرده است نمیشود اگر آفتاب آسمان در آینه های متعدده تجلی کند منجر به تعدد آفتاب آسمان نمیگردد . علامه ابن لبان مصری در کتاب رد الایات المتشابهات علی المحکمات میگوید آن روح اصلی که منشاء عالم امرست چراغی است که نور توحید از آن تابان است خداوند فرموده ینزل الملائکه بالروح من امره علی من یشاء من عباده ان اندروا انه لا اله الا انا فاتقون (سوره نحل آیه ۲) خداوند بواسطه همین روح که در آیه ذکر شده بعباد خود تجلی میکند و بسمه لسماء و

و صفات محکمه و متشابه خود در آنان فیض بخشی مینماید این مطلب مسلم است که در صور مختلفه ملائکه قوه تطور ثابت است ملائکه حقایق این روح هستند و مادام که این فرشتگان بتوانند تطور داشته باشند یعنی بهر صورتی بخواهند آشکار میشوند البته نسبت ایمن صورت به خداوندی که در آنها تجلی کرده است صحیح و خالی از اشکال است . مقصود از روح اصلی در این بیان که گفتیم روح اعظم است یعنی مشیت اولیه که او را به اسماء مختلفه مینامند از قبیل عقل اول - حقیقت کلیه - حقیقت اسمائیه و حقیقت محمدیه اسماء دیگری نیز دارد و جمیع این اسماء دارای يك مسی هستند . علامه مصری گفت روح اصلی بمنزله چراغی است که نور توحید از آن تابان است یعنی مشیت اولیه عبارت از چراغ نور توحید است و این مشیت اولیه یگانه محل تجلی کلی ذات الهی است . همین مشیت اولیه است که از ذات مقدس غیب انوار را اخذ میکند و به مظاهر مقدسه عنایت مینماید بنابراین همه مظاهر با وجود تعدد شخصی محلی تجلی این نور واحدند سپس دیدی که علامه مصری برای اثبات مطلب به آیه دوم سوره نحل استدلال فرمود در آن آیه خداوند انبیا و مظاهر مقدسه خود را مخاطب داشته فرموده " ان انذروا " این خطاب است که مخاطب آن جمیع مظاهر هستند پس از آن به مظاهر میفرماید که مردم را به این گونه انذار کنید و بگوئید لا اله الا انا این جمله مفرد است و انبیا که مأمور به انذار بودند متعددند

و همین بیان الهی دلیل است که همه مظاهر متعدده محل تجلی حقیقت واحد، ای هستند که عبارت از شمس الوهیت است و اوست که در حقیقت نطق میکند و میفرماید لا اله الا انا منزّه است خداوندی که یگانه و بی همتاست .

مسعود گفت : آیا ممکن است بگوئیم که ضمیر انا در این جمله راجع میشود به نفس متکلم یعنی حقیقتی که قرآن را نازل فرموده است ؟
 زید گفت : نازل کننده قرآن همان حقیقتی است که بر زبان مظاهر الهی تکلم میفرماید و اگر تو درست دقت کنی خواهی فهمید که سیاق کلام دلالت دارد بر اینکه اگر مقصود از ضمیر انا نازل کننده قرآن باشد بایستی بفرماید لا اله الا هو و در این صورت نازل کننده قرآن حقیقتی جداگانه است و متکلم بر زبان مظاهر مقدسه حقیقتی دیگر همانطوری که تو اظهار نمودی و لکن فرموده است لا اله الا انا و از این جمله پیدا است که ناطق باین جمله که از زبان مظهر امر ایمن گهتار را بما فرموده است و متجلی در مظاهر مقدسه حقیقت واحد است و آن همان حقیقتی است که به لسان مظاهر مقدسه تکلم میفرماید .
 علامه ابن لبان مصری به این مقام که میرسد تقدیر اعتراضی میکند یعنی فرض میکند که کسی باو چنین ایراد کند که چگونه ممکن است مظاهر مقدسه که در صورت بشری و کیفیات مخصوصه انسانی هستند بگویند لا اله الا انا هر چند که در حین گهتار بوجود خود ناظر نباشند و شخصیت خویش اهمیتی ندهند . علامه مصری بعد از

طرح این اعتراض چنین جواب میدهد که بدیهی است ملائکه بشرحی
 که قبلا بیان شد میتوانند بصور مختلفه تجلی کنند و به اشکال
 مختلفه در آیند و به هر صورتی که بخواهند آشکار شوند این ملائکه
 که محل تجلی الهی هستند اگر صورتی را که انتخاب کرده اند و بآن
 تجلی نموده اند بخدا نسبت بدهند بدیهی است که صحیح است
 باین معنی که روح اعظم قوه تجلی و ظهور بجمع صور را دارا است
 و جلوه گاه ظهور کلی ذات احدیت است و به هر صورتی که ظاهر
 شود میتوان نسبت آن صورت را بذات الهی داد زیرا روح اعظم
 جلوه گاه ذات الهی است از این جهت است که ما میتوانیم بگوئیم
 مظهر ذات خدا عبارت از خدا است و مشاهده مظهر خدا مشاهده
 نفس خدا است چنانکه در قرآن فرموده وجوه یومئذ ناضره الی
 ربها ناظره و این مطلب از پیش هم گفته شد بنابراین میتوانیم
 بگوئیم که در جمله " لا اله الا انا " مقصود از ضمیر مظاهر
 مقدسه هستند که باین خطاب تکلم میفرمایند زیرا حقیقت مظاهر
 الهی حقیقت واحده است و لهذا میگوید لا اله الا انا . يك
 نکه دیگر هم هست و او این است که همانطوری که مظاهر مقدسه
 مظهر حقیقت واحده هستند و همه آنها حکم يك نفس دارند و به
 منزله مظهر واحدند همین طور هم میتوانیم بگوئیم که یکی از آنها
 بمنزله همه آنهاست یعنی از يك نظر مظاهر مقدسه مختلفه را
 یکی میدانیم زیرا حقیقت همه یکی است و از نظر دیگر یکسی از

مظاهر الهی را بجای همه مظاهر متعددہ میتوانیم بدانیم زیرا حقیقت واحد است ملاحظه کن در قرآن آیه ۳۸ فرقان میفرماید " و قوم نوح لما کذبوا الرسل اغرقنا ہم " یعنی چون قوم نوح پیغمبرانرا تکذیب کردند ما آنها را غرق کردیم بدیهی است که قسم نوح یک پیغمبر بیشتر نداشته اند که همان حضرت نوح بود و لسی در آیه مبارکہ فرمودہ پیغمبران را تکذیب کردند سر این مسأله راجع بہ همین نکتہ ای است کہ گفتیم یعنی یک مظهر بہ مثابہ جمیع مظاهر است و تکذیب یک رسول مانند تکذیب همه رسولان است و این نظر بہ وحدت حقیقیہ است . در سوره الحاقہ آیه ۹ و ۱۰ مضمونی است کہ بر عکس مضمون آیه قبلی است یعنی رسول را مفرد آورده و اقوام مختلفہ را ذکر فرمودہ و میفرماید پیغمبر الهی را تکذیب کردند . اصل آیه این است " و جاء فرعون و من قبلہ المؤمنون^ت بالخاطئه فمصوا رسول رسہم " در اینجا کلمہ رسول کہ مفرد مذکر شدہ نظر باین نکتہ است کہ مظهر واحد بمنزلہ جمیع مظاهر بہ حساب میآید و اگر مظاهر مقدسہ متعدد باشند بوحدت حقیقیہ اصلیه آنها ضرری وارد نمیآید زیرا حقیقت اصلیه از حدود زمان و مکان خارج است ملا عبد الرحمن جانی در کتاب درة الفاخرہ در این خصوص تحقیقی فرمودہ کہ مضمون آن این است نفس ناطقہ ای کہ بدرجہ کمال میرسد چون بہ مقام مظهریت اسم جامع الهی رسید از قیود ظاہری آزاد میشود و در صور متعددہ آشکار میگردد هرگونہ

قید و بندی را کنار میگذارد و از این جهت تمام صور مختلفه ای را که در آنها تجلی می کند با و صادق می آید و صور هر چند مختلف است اما حقیقت واحد است . از این جهت گفته اند که حضرت ادریس پیغمبر همان الیاس پیغمبر است که خدا او را به بعلبک فرستاد بر حسب ظاهر و از شئون جسمانی ادریس و الیاس با هم مختلفند اما از حیث حقیقت واحدند اینکه میگوئیم ادریس همان الیاس است مقصود این نیست که ادریس پیغمبر صورت ادریسیه را از خود دور کرده و بصورت الیاسی در آمده است . این سخنها باطل است زیرا مشعر بر تناسخ است و بطلان تناسخ واضح است بلکه مقصود این است که حقیقتی که در ادریس تجلی داشت حال همان حقیقت در الیاس تجلی کرد و شخصیت هر دو در عین حال محفوظ است و ادریس با صورت اصلی خود در آسمان چهارم وجود دارد و الیاس نیز بر این قیاس است . . . پس از بیاناتی جای میفرماید که مردم کوتاه نظر چون نتوانستند بسر این حدیث پی ببرند و قادر نبودند حدود زمان و مکان را بشکنند لهذا منکر این حدیث شدند و در صدد رد و ابطال آن برآمدند اما مردمان صاحب نظر به عنایت الهی از تنگنای زمان و مکان رستند و خارج از این حدود موهومه به ایمن حقیقت رسیدند که جمیع زمانها و مکانها نسبت بحق جل جلاله متساوی است برای او زمان و مکانی نیست از این جهت توانستند بفهمند که چگونه حقیقت واحده در زمانها و مکانهای متعدد بهسر

صورتی که بخواهد میتواند آشکار شود . برای تشریح مطلب مثال میآوریم اگر صورت شخص واحدی در آینه های متعدد که از حیث بزرگی و کوچکی و بلندی و کوتاهی و سایر خواص با هم مختلف باشند منعکس شود و در هر آینه ای بطرز خاص آشکار گردد مثلا در آینه محدب بشکلی خاص و در آینه مقعر به شکل دیگری بنظر برسد مسلم است که این کثرت و اختلاف راجع به آینه ها است و بد هیچ وجه در وحدت و یگانگی شخص مورد مثال ضرری وارد نمیسازد و سبب تکرار و در ذات نمیشود .

در ضمن بیانات مزبوره مشاهده کردید که این سخنان را در باره نفس ناطقه کامله بیان کرد و از سایر نفوس اسوی نبود . علت آنست که نفوس ناطقه کامله میتوانند انوار حقیقت را در خود منعکس نمایند و از سایر نفوس این کار ساخته نیست نفوس کامله هستند که میتوانند مظهر اسم جامع یعنی مظهر خداوند شوند و اینها هستند که میتوانند از شئون بشری خود را رهائی دهند و بدون هیچگونه قید و بندی بهر صورتی که بخواهند آشکار میشوند این صور اگر چه متعدد و مختلف باشد اما نفس ناطقه کامله ای که به این صور مختلفه درآمده یکی بیش نیست و اوست که مظهر الله است و از این جهت است که ما مظاهر کلیه متعدده را میتوانیم از جنبه نظر بحقیقت مظهر واحد بنامیم زیرا تعدد آنها بواسطه اختلاف صور ظاهری آنهاست و لکن در حقیقت همه مظهر ذات واحدند و از حقیقت

واحد سخن میگویند و حکم يك نفس و يك روح دارند مظهر اول عین مظهر آخر است و مظهر سابق عین لاحق بنا بر این میگوئیم که حضرت رسول عین حضرت مسیح است یا عین حضرت موسی بود یا عین سایر انبیا و میگوئیم عیسی مثلا حضرت رسول بود یا ابراهیم بود یا انبیای دیگر بود نظر بهمین وحدت حقیقه است که حضرت رسول بشارت داده است و فرموده است حضرت عیسی میآید و مقصود از حضرت عیسی حضرت بها^۱ الله است و این حدیث در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم و سایر کتب معتبره روایت شده است حضرت رسول فرمود عیسی میآید و مقصودش حضرت بها^۱ الله است ما در جلد اول کتاب تبیان و برهان مشروحا بیان کردیم که چگونه این احادیث با ظهور حضرت بها^۱ الله منطبق میشود اگر خواستید میتوانید بآن کتاب مراجعه کنید .

در ضمن بیانات جامی ملاحظه فرمودی که گفتم الیاسی را که خدا برای مردم بعلبک مبعوث فرمود همان ادیس بود عین این مسأله در انجیل نیز وارد شده است . در باب ۱۷ انجیل متی آیه ۱۰ الی ۱۳ درباره یحیی علیه السلام بدینگونه فرموده است . شاگردانش از او پرسیده گفتند پس کاتبان چرا میگویند که میباید الیاس اول آید او در جواب گفت البته الیاس میآید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود لیکن شما میگویم که الحال الیاس آمده است و او را نشناختند بلکه آنچه خواستند با وی کردند بهمانطور پسر انسان نیز از ایشان

زحمت خواهد دید آنگاه شاگردان دریافتند که در باره یحیی
تعمید دهند بدیشان سخن میگفت .

مقصود از یوحنا یحیی بن زکریا است و نیز در باب ۱۱ انجیل متی آمده
۱۴ و ۱۵ میفرماید که اگر میخواهید قبل کنید اینک ایلیائی کسه
منتظرش هستید بیاید آمده است هرکه گوش شنوای دارد بشنود .
سپس علامه جامی سخنانی در باره تجلیات حقیقت واحده و ظهورش
در صور مختلفه بیان کرد و مثالی واضح و آشکار ذکر فرمود و چنین
نتیجه گرفت که همانطور که تعدد آینه در وحدت شخص تغییری نمیدهد
آمدن مظاهر متعدده در زمانهای مخالف و امکانه مختلفه خللی
در وحدت اصلیه آنها ایجاد نمیکند از این جهت حضرت مسیح
فرمود من هستم الف و یا* و اول و آخر و یوحنا این بیان مسیح
را به این گونه تفسیر کرده است که حضرت مسیح فرموده است یعنی
من هستم موجودی که بود و آنکه خواهد آمد و آنکه بر هر چیزی
قادر است (مکاشفات ۸) مقصود از موجود در این بیانات حقیقت
مسیح بود و مقصودش از (موجودی که بود) مظاهری هستند کسه
قبل از او ظاهر شدند .

و از جمله آنکه میآید مقصودش مظاهر مقدسه بعد از او هستند و —
خلاصه مقصود این میشود که حضرت مسیح پیغمبر عصر خود است
که در آن حین تکلم میفرمود و در عین حال عبارت از انبیای سابق
بر خود و مظاهری که بعد از او میآیند بود . پس حقیقت واحد

هیچوقت نه در اول و نه در آخر تغییر و تبدیل نمیکند . در کتاب کز العمال حدیثی در ذیل شماره ۱۶۸۳ نقل کرده است از ابن عساکر که گفت ابوهریره از حضرت رسول روایت کرد که فرمودند چون خدا آدم را خلق کرد ذریه او را با و نشان داد حضرت آدم بعضی از اولاد خود را دید که با دیگران فرق بسیار دارند و از آنها نوری ساطع است عرض کرد خداوند ا صاحب این نور کیست خداوند فرمود این فرزند تو احمد است اول او است و آخر او .

او است که اولین شفیع گنه کاران میباشد و نخستین شافع یوم محشر است .

حضرت رسول در این بیان بدو مقام اشاره فرموده است که مخصوص مظاهر الهی است یکی مقام توحید که همان وحدت مظاهر است و فرمود او است اول و او است آخر و دیگری مقام تفصیل و آن جمله " نوری از آن ساطع است " میباشد که اشاره به مقام افضلیت حضرت رسول میباشد خدا در قرآن کریم میفرماید " ما کان محمد اباً احد من رجالکم ولكن رسول الله وخاتم النبیین " این آیه در سوره احزاب (۴۰) نازل شده است . در اینجا حضرت رسول را خاتم النبیین نامیده آن حضرت همان طوری که خاتم نبیین است اول - نبیین نیز میباشد که در حدیث سابق بآن اشاره شد . حقیقتی که در رسول الله ظاهر شده همان حقیقتی است که در اول و هلسه ظهورش در عالم به حقیقت محمدیه نامیده شد و سابقاً در باره

آن گفتگو کردیم .

این همان حقیقتی است که در هر بینمبری آشکار بود و در هر رسولی که در هر عصری و زمانی آمد تجلی فرمود از ازل بوده است و تا ابد خواهد بود نه آغاز دارد و نه انجام معنی اولیت و آخریت این است که بجز همان حقیقت واحد که در انبیا تجلی کرده و تجلی خواهد کرد حقیقت دیگری موجود نیست حقیقتی که در اولین مظهر تجلی کرد همان است که در آخرین مظهر تجلی کرده است نظر فرما باین آیه مبارکه در سوره شوری (۷) برای تذکر و تنبه ما نازل شده است در این آیه مبارکه به حضرت رسول خطاب کرده میفرماید " لتنذرا م القرى و من حولها و تنذریوم الجمع لا رب فیه فریقى فی الجنة و فریق فی السعیر " یعنی ما ترا فرستادیم که مردم ام - القرى و نواحی آن را انداز فرمائی و ترا فرستادیم که در روز جمع بندگان خدا را انداز کنی و آن روز جمع که روز ظهور کلی است حتما خواهد آمد و در آن روز جمعی وارد بهشت میشوند و جمعی به عذاب جهنم گرفتار میشوند . در این آیه خدا بما خبر میدهد که حضرت رسول مردم ام القرى یعنی مکه را انداز میفرماید و در روز قیامت که یوم الجمع است نیز بانذار قیامت میکند و مقصود از قیامت ظهور مقدسی است که بعد از ظهور رسول ! الله در عالم آشکار شدند بنا بر این حضرت رسول در صورت بشری و هیكل مادی مخصوص خود در زمان معین و دوره خاص خویش مأمور هدایت مردم ام القرى بسود

و همان حضرت در روز قیامت مأمور هدایت اهل جهان میباشند
مقصود از قیامت امروز است که ما هستیم و امروز دوره حضرت بها^۱ الله
است بنابراین حضرت رسول همان حضرت اعلی و حضرت بها^۲ الله
است یعنی اول و آخر است به شرحی که گذشت و نیز در قرآن مجید
سوره حج آیه ۱۵ میفرماید "من کان یظن ان لن ینصره الله فی
الدنیا و الاخره فلیمدد بسبب الی السماء ثم لیقطع فلینظر هل
یذهبن کیده ما ینغیظ"

نصرت عبارت از آن است که خداوند تأیید فرماید تا اراده او در روی
زمین انجام شود مقصود از نصرت پیغمبر در دنیا که در آیه ذکر
شده است بدیهی است که عبارت از نصرت حضرت رسول است که
مظهر الهی است و چون خدا او را نصرت کند اراده اش در روی
زمین جاری خواهد شد و مقصود از نصرت در آخرت که در آیه
ذکر شده عبارت از این است که خداوند حضرت رسول را در ظهور
بعدش که ظهور حضرت بها^۱ الله است نصرت خواهد کرد حضرت
رسول و حضرت بها^۲ الله از آن جهت که هر دو دارای حقیقت
واحد هستند و صاحب رتبه مشیت اولیه یکی هستند گرچه از
حیث شئون جسمانی متفاوتند و در سوره نجم آیه ۵۶ میفرماید
" هذا نذیر من النذر الاولی " این آیه اشاره به حضرت رسول
است میفرماید این محمد رسول الله پیغمبری از پیغمبران گذشته
است بنابراین باید حضرت رسول رجعت یکی از انبیای قبل از خود

باشد و از پیش دانستی که تقدم و تأخر نسبت به حقیقت واحدی که در مظاهر الهی تجلی میکند یکی است بنابراین حضرت رسول به تنهایی رجعت جمیع انبیای سابقین است در این مقام گذشته و آینده و حال را حکمی نیست حقیقت واحد در همه آنها تجلی داشته زمان گذشته و آینده و حال حکمش در باره مظاهر مقدسه از جنبه شخصیت و بشریت هر یک تحقق دارد که میگوئیم آدم قبل از محمد بود و بهاء الله بعد از محمد آفتاب الهی مانند آفتاب ظاهری است و شئون مخصوصه انبیاء مانند کره زمین است که محل تجلی انوار آفتاب است آفتاب همیشه میتابد و برای ذات آفتاب غروب نیست ولی نسبت به کره زمین تعبیرات مختلفی پیدا میشود که در نتیجه حرکات زمین پیدا میشود و این شئون به آفتاب نسبت داده میشود میگوئیم آفتاب دیروز آفتاب امروز و آفتاب فردا و میگوئیم آفتاب طلوع کرد و آفتاب غروب کرد اینها همه نظر بشئون کره ارض است اما حقیقت آفتاب مقدس از این شئون است این مطلب که گفتیم در عهد عتیق نیز موجود است از جمله در نامه اول پطرس فصل اول آیه ۱۰-۱۱ چنین فرموده است " و انجام ایمان خود یعنی نجات خویش را میباید که در باره این نجات انبیائی که از فیضی که برای شما مقرر بود اخبار نمودند تفتیش و تفحص میکردند و دریافت مینمودند که کدام و چگونه زمان است که روح مسیح که در ایشان از آن خبر میداد چون از زحماتی که برای مسیح مقرر بود

و جلالهائی که بعد از آنها خواهد بود شهادت میداد "

مقصود از جمله روح مسیح در آنهاست یعنی انبیائی که در اول آیه ذکر آنها شده بود و مقصود از روح مسیح در اینجا همان حقیقت محمدیه و مشیت اولیه است . سخن که به اینجا رسید حال بهتر آن است که برای تشریح مطلب قسمتی از بیانات حضرت عبدالبها را که مانند آب زلال صافی و همچون نسیم بهاری لطیف است در اینجا ذکر کنیم این خطابه را حضرت عبدالبها در گلبسای سنت جرج در انگلستان بحرین ایراد فرموده اند و در روزنامه وادی - النیل شماره ۱۱۲۳ درج شده است و در مجموعه خطابات حضرت عبدالبها که عبدالجلیل بیک جمع آوری کرده است در صفحه ۶۱ مندرج و مطبوع است بطوری که گفتیم اصل خطابه به عربی است و در اینجا مضمون آن به فارسی نقل میشود . حضرت عبدالبها میفرمایند :

" ای حضار محترم بدانید که نبوت به منزله آینه ای است کسه نمودار فیض الهی و تجلی رحمانی است انوار ساطعه از شمس حقیقت در این آینه منعکس است و صور عالیه ای که نمایندگی تجلیات اسماء الهی است در این آینه مرتسم است ما اینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی بنا بر این انبیا محل نزول وحی الهی و مشارق انوار پروردگارند معادن رحمت الهی هستند و صدق کامل و ما ارسلناک الا رحمة العالمین اما حقیقت الوهیت

منزه از ادراك است و مقدس از عرفان عنكبوت‌های افكار ضعيفه بشری
 قادر نيست كه باتار اوهام خود در اطراف ايوان بلندش بتند انسان
 هر چه سعی كند كه با تعبيرات دقيقه لطيفه از حقيقت الوهيت
 پرده بردارد بجائی نيميرسد آنچه را بگويد جز خيال و وهم چیزی
 نخواهد بود و بدیهی است كه وهم و خيال را ارزشی نيست همه
 اين معانی وجود خارجي ندارند تنها وجود ذهنی دارند و جميع
 تعبيرات محاط‌اند محيط نيستند همه محدودند و از بساطت
 حقيقي دور تنها خدا است كه به هر چیزی احاطه دارد حقيقت
 انسانيه قماش بالاتر از اينها است زیرا هم دارای وجود ذهنی
 است و هم دارای وجود خارجي و انسان به همه اين تصورات ذهنيه
 احاطه دارد و ميتواند آنها را درك كند زیرا ادراك فرع احاطه
 است اگر انسان به چیزی احاطه نداشته باشد از ادراك آن عاجز
 است بنابراین در باره الوهيت انسان هر چه تفكر كند و آنچه را
 ادراك و تصور نمايد عبارت از صور خياليه است كه انسان به آن
 احاطه دارد زیرا آنها را درك ميكند و بدیهی است كه اين صور
 خياليه حقيقت الوهيت نيست زیرا حقيقت خداوندی به جميع اشياء
 محيط است و چیزی نمیتواند با او احاطه داشته باشد حقيقت
 الوهيت از حدود و اشارات مقدس است و عبارت از حقيقت وجود
 است و منزه از وجود ذهنی است يعنی در ذهن نمی گنجد و عقل
 انسان نیز بآن احاطه ندارد تا بتواند در ذهن متصور شود "لاتدرکه"

الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير " چون با دقت نظر کنیم میبایم که تفاوت مراتب موجودات سبب شده است که ادراک حاصل نشود باین معنی که موجود رتبه دانیه از ادراک موجود ما فوق خویش عاجز است با اینکه هر دو ممکن الوجودند و واجب الوجود نیستند معذک چون در رتبه اختلاف دارند موجود دانی نی تواند ادراک موجود بالاتر را بنماید مثلا رتبه جماد از رتبه نباتی بی خیر است زیرا جماد نمیتواند قوه نامیه را ادراک کند همینطور موجود نباتی خیر از عالم حیوان ندارد و برای نبات ممکن نیست تصور سمع و بصر نماید و یا درک حرکات ارادیه کند هرچند در اعلی درجه رتبه خویش باشند حیوان بر همین قیاس نمیتواند تصور عقل و نفس ناطقه انسانیه را بنماید نفس ناطقه حقیقت اشیا را کشف میکند اما حیوان از ادراک این مقام عاجز است زیرا حیوان از عقل و وجدان نصیبی ندارد اسیر محسوسات است و از حقیقت معقوله بی خیر است مثلا هیچ حیوانی نمیتواند کروییت زمین و حرکت آنرا ادراک کند حیوان نمیتواند بقوه جاذبه پسی ببرد حیوان نمیتواند ماده اثیریه را که دیده نمیشود بی ببرد عجب اینجا است که حیوان اسیر ماده اثیریه است و در عین حال از آن غافل است و از ادراک آن عاجز ملاحظه کنید جماد و نبات و حیوان و انسان همه در حیزامکانند این همه تفاوت مراتب در بین آنها مانع ادراک است جماد نمیتواند ادراک نبات کند و به کمال آن بی ببرد نبات نمیتواند قوای حیوانی

را ادراك كند حيوان نمیتواند فضائل انسانی را درك كند با اینكه همه ممكن الوجودند بنابراین چگونه ممكن است كه انسان بتواند خدا را بشناسد انسان حادث است خداوند قدیم است مصنوع چطور میتواند به حقیقت صانع خود پی ببرد استغفرالله من ذلك (ضعفت الطالب و جل المطلوب) (نهایه اقدام العقول عقال) بنابراین کوچکتر شبیهه ای باقی نماند كه موجود حادث از ادراك قدیم عاجز است چنانكه حضرت رسول فرمودند ما عرفناك حق معرفتك ولكن عالم امکان اگر خواسته باشد وجود پیدا كند و بدرجه كمال برسد احتیاج بفیض حضرت واجب الوجود دارد و چون از ادراك حقیقت الوهیت عاجز است لهذا خداوند متان و غیب منیع كه او را منقطع وجدانی میگویند باسما و صفات مقدسه خود بر حقائق اشیا تجلی فرمود و فیض خود را بر همه كائنات نازل كرد هیچ چیزی در جهان نیست كه نصیبی از فیض الهی نداشته باشد و یا از تجلی خداوند محروم باشد " ان من شئ الا یسبح بحمده " اما انسان جامع جمیع کمالات امکان است كمال جمادی كه عبارت از جسم مادی است در انسان هست لطافت عالم نبات و حس و حرکت عالم حیوان كه كمال آنست در انسان موجود است علاوه بر اینها کمالات الهی را نیز داراست شکی نیست كه انسان اشرف موجودات است . انسان دارای قسوه ای است كه به حقایق ممكنات احاطه دارد اسرار كائنات را كشف میكند خواص موجودات را آشكار میسازد با سرار مكنونه عالم طبیعت پی میبرد

و آنها را از خزانه عالم بیرون میکشد مکنونات عالم غیب را به عالم شهود میآورد و در معرض عقول و افهام قرار میدهد این است قدرت انسان و این بزرگترین برهانی است که شرافت انسان را در عالم امکان ثابت میکند همه این صنایع و اختراعات و علم و فنونی که امروزه بینید روزگاری در عالم غیب بود سر مکنون بود کسی از آن خبر نداشت انسان بواسطه همین قوه کاشفه به رموز عالم غیب پی برد و آن حقائق غیبیه را به عالم شهود کشانید و در مقابل چشم مردم قرار داد و نفوس را از آن آگاه کرد از آنچه گهتیم ثابت شد که انسان از سایر ممکنات افضل است موجودی است ممتاز که حقایق اشیا را کشف میکند خصوصا عالیترین افراد انسان که انسان کامل است مقامش بسیار عظیم است فیض شامل است و نور باهر و مقصود از انسان کامل مظهر مقدس الهی است هر پیغمبر بزرگوار و رسول مقدسی محل تجلی الهی است و مانند آینه صافی و لطیف که صور عالیه در آن آینه منعکس میشود و از شمس حقیقت چیری در آن آینه تجلی کرده خبر میدهد فیض الهی از آن آینه پدیدار است و جز نور شمس حقیقت چیزی در آن آینه مشهود نیست نفس آینه به آن نور روشن میشود و سایر افراد بشر نور افشانی میکند ام را هدایت میکند " انك لتهدی الی صراط المستقیم " وقتی که میگوشیم شمس حقیقت در آینه تجلی کرد مقصود این نیست که آفتاب الهی از مقام خود تنزل نموده و از علو تقدیس و سمو تنزیه خویش دور شده در آن

آینه صافی حلول کرده و جایگیر شده است ابداء مقصود این نیست
استغفر الله عن ذلك شمس حقیقت مقدس از ادراك است و ماقدسر
الله حق قدره بلکه مقصود ما این است که شمس حقیقت چون بسه
آینه های صافی تابید جز نور آفتاب در آن آینه چیز دیگری نیست
و آینه نور آفتاب را منعکس میکند مظاهر مقدسه هم انوار الهی را که
در آنها تجلی کرده منعکس میکنند و ما ينطق عن الهوى ان هو
الا وحى يوحى نزول و صعود و دخول و خروج و حلول از اوصاف
و لوازم اجسام است نه ارواح تا چه رسد به حقیقت ربانی و ذات
مقدس صمدانی که منزله از این اوصاف است هرگز قدیم حادث نشود
و حادث قدیم نگردد و قلب ماهیت متمتع و محال است هذا هو
الحق و ما بعد الحق الا الضلال المبين نهایت چیری که ممکن
است گفته شود این است که حادث میتواند از حضرت قدیم کسب
فیض کند ما باید بانوار رحمت الهی ناظر باشیم که از طلعت
موسوی آشکار بود باید بانواری متوجه باشیم که به اشد اشراق
از افق عیسوی درخشید باید به چراغ روشن و نورانی توجه کنیم
که در زجاج محمدی بر افروخته بود درود خدا بر همه انبیا بساد
آن نفوس مقدسه ای که انوار الهی بوسیله آنان درخشید و اسرار
خداوندی بواسطه آنها آشکار شد و از آغاز تا انجم آثار آن بوده
و خواهد بود .

این بود خلاصه مفهوم خطابه حضرت عبدالبها . اینك میخواستیم

از آیات قرآن و احادیث نبوی شواهدی بیاورم که مقصود از آمدن خدا که در قرآن ذکر شده آمدن مظاهر مقدسه او است که محلی تجلی انوار او هستند .

مسعود گفت : من از این خطابه حضرت عبدالبها^۱ خیلی لذت بردم چقدر مناسب با موضوع بحث ما بود . چه خطابه جامعی بود و در عین حال مختصر .

زید گفت : چنین است چون مقصود اصلی از آمدن خدا آمدن مظاهر مقدسه او است لهذا ما می بینیم که در آیات قرآن و احادیث نبوی اوصافی ذکر شده که کاملاً بر مظاهر مقدسه منطبق است جز اینکه مقصود از مظاهر مقدسه شخصیت معینه آنها است یعنی مقام جسمانی آنها را در نظر نباید گرفت و آنچه از اوصاف ذکر شده راجع به جنبه معنوی و حقیقی آنهاست مظاهر مقدسه آینه های شمس حقیقتند عین خود آفتاب نیستند این نفوس مقدسه شخصیت و انانیت و همه چیز خود را فدا کردند از خود به کلی فانی شدند و به همین جهت هیاکل آنها و اعضای آنها به خدا نسبت داده شده از این جهت در آیات و احادیث مشاهده میکنیم که خدا با مردم سخن میگوید مردم با خدا گفتگو میکنند خدا بر مردم نگاه میکند مردم خدا را می بینند خدا به بندگان خود می خندد بعضی از بندگان خود را دوست دارد مردم هم او را دوست میدارند خدا به بعضی خشمناک میشود مردم وارد خانه خدا

میشوند و او را زیارت میکنند و در محضر او غذا می خورند آب می آشامند در پیش پای خدا وقتی که وارد میشود به احترام قیام میکنند حتی در محضر خدا سخنان مزاح آمیز گاهی میگویند و از این قبیل اوصافی که بدون هیچگونه شك و شبهه راجع بمظاهر مقدسه الهیه میشود و ابد با ذات غیب منطبق نمیکرد از این تعبیرات بسیار است از جمله در سوره آل عمران آیه ۷۲ میفرماید " ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم فی الاخره ولا یكلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیامه و لا ینزلیهم عذاب الیم "

یعنی آنهایی که عهد و میثاق الهی را بقیمت نازل میفروشند در آخرت بهره و نصیبی بآنها نخواهد رسید و خدا با آنها تکلم نخواهد فرمود و به آنها نگاه نخواهد کرد و آنها را از آلودگیها پاک نخواهد فرمود و در قیامت برای آنها عذاب دردناکی مهیا خواهد بود ملاحظه فرما ظاهر آیه دلیل است که خدا با نفوسی که عهد و میثاق او را به مبلغ ناچیزی میفروشند تکلم نمیکند و به آنها بی اعتنائی میکند و نگاه به آنها نمیکند این منطوق و ظاهر آیه است و مفهوم آیه چنین است که خدا به دیگران نظر میکند و با دیگران گفتگو میفرماید و دیگران را از آلودگی پاک میفرماید و در سوره نسا آیه ۴۰ - ۴۱ میفرماید " فكیف از جثنا من كل امة بشهید و جثنا بك علی هو لا شهیدا یومئذ یود الذین کسروا و

عصو الرسول لو تسوى بهم الارض ولا يكتمون الله حديثنا" میفرماید از خدا هیچ گفتاری را پنهان نیدارند بدیهی است که گفتگو باید با حضور مستمع باشد و متکلم و مستمع هر دو پهلوسوی هم حاضر باشند (۱) بنابراین مطابق مفاد این آیه اشخاصی که

(۱) برای توضیح مطلب مذکور در آیه مبارکه میگوئیم که مقصود از شهید ها که در آیه ذکر شده رسولان الهی هستند که شهادت میدهند به اینکه پس از بعثت و قیام خود او امر الهی را بامت خویش ابلاغ فرمودند و آنان را بظهور رسول بعد بشارت دادند حال اگر این امت به رسول موعود در کتاب خود مؤمن نشوند و احکام او را اطاعت نکنند مسئولیت متوجه نفس امت است و ابتدا بر رسول قبل مسئولیت و حرجی نیست زیرا او حق رسالت خود را انجام داده و بد ظهور رسول بعد از خود بد امت خود بشارت داده است و اما اینکه در آیه فرموده و وجئنا بك على هؤلاء شهيدا مقصود این است که ما بدانیم که حضرت رسول محمد بن عبدالله چه بر امت کریمه خود شهادت میدهد که فرمان الهی و قرآن مجید را به آنها ابلاغ فرمود و در ضمن احادیث مبارکه خود حقایق را برای آنها ذکر کرده است و به امت خود بشارت داده که پس از حضرتش وجود مبارک حضرت رب اعلی و حضرت بها^۱ الله ظاهر خواهند شد و بآنها صریحا تأکید فرمود

به رسول الهی یعنی حضرت بها^۱ الله کافر شدند و به معصیت او اقدام نمودند چون بر خطای خود واقف شدند و مشاهده کردند که با وجود تصریح قرآن بصحت ادعای حضرت بها^۱ الله به کفر و اعراض اصرار ورزیده اند از شدت ناراحتی و بی تابی ارزو کردند که در زیر خاک پنهان شوند و اثری از آنها در عالم باقی نماند قبور آنها موطن اقدام مردم واقع شود از فهم آید چنین بر می آید که این نفوس قبل از ایمانشان در دوران نفاق و مخالفتی کسه داشتند بعضی از احادیث را پنهان می داشتند می فرماید " لایکمون لله حدیثا " یعنی وقتی که مؤمن شدند و به عظمت ظهور پی بر بردند دیگر در صد کتمان احادیث بر نخواهند آمد و مقصود

که هر کس از این امت باین دو ظهور عظیم الهی مؤمن نشود مستحق وعید است و از اعراض باین دو ظهور امت خود را تحذیر فرموده و در ضمن بشارات از این دو ظهور از جمله فرمود یوم ترجف الراجفه یعنی روزی که حضرت رب اعلی جل اسمه ظاهر شود از صیحه دعوت آن حضرت زمین به لرزه می آید و پس از آن فرموده تتبعها الرادفه یعنی حضرت بها^۱ الله بعد از حضرت رب اعلی قیام به دعوت می فرماید و صیحه ظهور بگوش همه مردم میرسد و فرموده هر کس از ایمان به آن ظهور اعظم و دو مظهر کریم خود را محروم سازد و تکذیب دعوت آن دو بزرگوار را بنماید گرفتار عذاب الیم خواهد شد.

این است که آن نفوس از مظهر اعظم الهی حضرت بها^۱ اللّٰه احادیث را کتمان نخواهند نمود از همه این مطالب این نکسته آشکار میشود که مقصود از کلمه الله مظاهر مقدسه او هستند در سوره قیامت آیه ۲۲ و ۲۳ فرمود و جوه یومئذ ناظره الی ربها ناظره معنی این آیه این است که در روز ظهور صورت بعضی از مردم خندان و شادان است و با چشم خود پروردگار خود را مشاهده میکنند و در سوره مجادله آیه ۱۹ فرمود یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون . (۱)

میفرماید روزی که خداوند مردم را برانگیزاند برای خدا قسم میخورند

(۱) معنی یبعثهم الله جمیعا یعنی در هر دوری که رسولی از طرف خدا مبعوث میشود مؤمنین با او و منافقین و کفار نیز مبعوث میشوند چنانچه در این دوره هم مشهود است یعنی نفوس مبعوث میشوند که باو ایمان دارند و یا منافق و یا کافر باو میشوند و مانند آنست که در دوره هر رسول مؤمنین و منافقین و کفار ادوار قبل مبعوث گردیده اند یعنی اشخاصی که دارای صفات ایمان و یا نفاق و یا کفر هستند و مقصود از بعثت عود و رجوع اشخاص قبل اعم از مؤمن و منافق با حفظ شخصیت و ذاتیت قبل نیست یعنی عین آن نفوس رجعت نمیکند و مبعوث نمیشوند بلکه نفوس مبعوث

همانطوری که برای شما قسم میخورند و خیال میکنند که ارزشی دارند ولی یقین داشته باش که دروغ میگویند میفرماید قسم میخورید همانطوری که ما برای هم قسم میخوریم قسم خوردن برای خدا ممکن نیست مگر اینکه در محضر خدا حاضر شوند میفرماید این منافقین برای خدا قسم میخورند همانطور که منافقین دوره رسول اللہ در محضر رسول اللہ و اصحابش قسم میخورند بدیهی است که این قسم خوردنها در حضور پیغمبر واقع میشد قسم خوردن در این ظهور هم باید همین طور باشد یعنی باید در محضر خدا باشد که عبارت از محضر حضرت بهاء الله میباشد و در سوره مطففین آید ۶ میفرماید یوم یقوم الناس لرب العالمین یعنی روزی که مردم در مقابل خدا قیام میکنند این قیام مردم برای خدا از راه اجلال و تعظیم

میشوند و بوجود میآیند که دارای صفات نفوس قبل هستند نه اینکه عین آنها باشند مثلا اگر باغی را که دارای درختان میوه دار از قبیل انگور و انجیر و انار باشند خراب کنند و وضع آنها تغییر بدهند و زمین آنها شخم بزنند و از نو درختان میوه دار در آن باغ بکارند چون درختان تازه بشمرسید گوئیم باز انگور و انار و انجیر سابق در این باغ پیدا شد بدیهی است که عین درختهای سابق عود نکرده و عین آن میوه ها برنگشته بلکه درختان تازه و میوه های جدید بدست آمده که از حیث اوصاف و خواص مانند درختان قبل و میوه های سابق است .

اوست یعنی بحض آنکه چشم آنها بصورت خدا میفتد پیش پای او
بروی خیزند بدیهی است که این آیات مصداقش جز مظاهر مقدسه
الهی چیز دیگری نتواند بود .

مسعودی گفت : چگونه ممکن است مردم از مظهر الهی محجوب بمانند
و او را نشناسند . در قرآن هم در سوره مطففین آیه ۱۶ فرموده
" کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون " یعنی مردم پروردگار خود
را نمی شناسند عجب است که مظهر امر الهی در مقابل چشم مردم
ظاهر میشود در میان کوچه ها و خیابانها میگردد همه مردم چه
مؤمن و چه معرض او را نمی بینند بنابراین چطور میشود که بگوئیم
اشخاص غیر مؤمن او را نمی بینند ؟

زید گفت : مقصود از دیدن مشاهده ظاهری نیست بلکه عرفان
و شناسائی و مشاهده معنوی است علت محجوب ماندن معرضین
معتقدات تقلیدی آنهاست و بچشمی که مؤمنین او را نمی بینند
معرضین نمیتوانند مظهر امرالله را مشاهده کنند زیرا آن چشم
باطن را ندارند اینگونه مردم بی بصیرت مظهر امر الهی را مانند
سایر افراد میبندارند شاید هم العیاذ بالله از سایر مردم آنها را
یست تربدا نند . علامه بروسوی در تفسیر روح البیان صفحه ۲۹۷
در ضمن تفسیر سوره اعراف میفرماید که از شیخ عبدالحسین خرقانی
پرسیدند چطور شد ابو جهل با آنکه حضرت رسول را میدید به
سعادت ایمان فائز نشد و از ظلمت شقاوت رهایی نیافت ؟ شیخ

فرمود علت این بود که ابو جهل رسول الله را نمیدید بلکه محمد بن عبدالله را میدید یعنی شخصی را میدید که یتیم بود و در ظل رعایت ابوطالب قرار گرفته بود و به اینگونه امور نظر داشت اگر ابو جهل رسول الله را میدید البته از شقاوت رهایی مییافت و بسه سعادت فائز میشد چنانکه خدا در قرآن فرموده است و ترا هم ينظرون اليك و هم لا يبصرون یعنی ای پیغمبر معرضین ترا بچشم ظاهر میبینند ولی از شناسائی حقیقت تسو عاجزند برای حصول سعادت دیدن چشم ظاهری کافی نیست باید به چشم باطن نظر کرد و با بصیرت قلبی مشاهده نمود.

تا اینجا يك قسمت از آیات قرآن بود که برای شاهد گفتار نقل کردم اینک چند حدیث را هم به مناسبت همین مقام برای تو ذکر میکنم. علامه سیوطی در کتاب در المنثور در تفسیر سوره القیامه میفرماید دارقطنی و خطیب از انس روایت کردند که پیغمبر فرمود وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره فرمود که قسم بخدا این آیه شریفه از اول که نازل شده است منسوخ نگردیده است و پیوسته در جریان است هنوز هم مردم پروردگار خود را میبینند و به حضور او مشرف میشوند در نزد او غذا میخورند آب میآشامند برده از بین برداشته میشود آنها خدا را میبینند و خدا هم بآنها نظر میفرماید چنانکه در قرآن فرموده است لهم رزقهم فیها بكرة و عشیا یعنی هر صبح و شام از دیدار پروردگار خود که به منزله رزق روحانی

آنهاست برخوردار میشوند) . علامه بخاری در ضمن گفتار راجع به دجال از عبدالله بن عمر روایت کرده است حضرت رسول در بین اصحاب قیام فرمود ابتدا بستایش الهی پرداخت و سپس درباره دجال بیاناتی فرمود از جمله فرمود که من شما را از دجال تحذیر میکنم هر پیغمبری که تا کنون آمده قوم خود را از دجال انذار فرموده اما من امروز برای شما مطلبی راجع به دجال میگویم که هیچ پیغمبری قبل از من نگفته است . دجال يك چشم است و خدا يك چشم نیست (بدیهی است که مقصود از دجال معرض عن الله و مقصود از خدا مظهر امر الله است) .

و نیز بخاری در کتاب خود در ضمن باب معنی قول خداوند کسه فرموده است " فلتسمع علی عینی " میفرماید که عبدالله گفت روزی در خدمت رسول الله بودیم ذکر دجال بعین آمد فرمود خدا هیچوقت برای شما پنهان نمیاند بعد با انگشت خویش اشاره به چشم مبارکش فرمود و گفت " ان الله لیس باعور " یعنی خدا يك چشم نیست و دجال چشم راستش کور است مانند دانه انگوری که خشکیده باشد .

مسلم در صحیح خود روایت کرده است حضرت رسول در حضور اصحاب درباره دجال سخن گفت و فرمود " ان الله لیس باعور الا ان المسيح الدجال اعورین الیمنی کان علیه عنبه طافیه " — ملاحظه فرما که حضرت رسول فرق بین خدا و دجال را اینطور بیان

فرمودند که دجال کور است و خدا کور نیست بدیهی است که مقصود از خدا مظهر امر اوست وگرنه ما به الامتیاز را حضرت رسول کسوری چشم قرار نمیداد زیرا ذات مقدس الهی به چشم کسی نیآید چگونه میشود که ذات خداوندی را با دیگران مقایسه کند و بفرماید خدا کور نیست و دجال کور است . البته مقصود ذات الهی نیست بلکه مظهر امر اوست .

این احادیث صحیحه ای که ذکر کردم از طرق مختلفه در کتب اخبار وارد شده است . ابوداود در مسند در حدیث شماره ۴۷۲۸ از سلیم بن جبیر مولی ابی هریره روایت کرده است که سلیم گفت: شنیدم که ابا هریره این آیه قرآن را میخواند " ان الله یامرکم ان تودوا الامانه الی اهلها . . . " تا آخر آیه که میفرماید " سمیعا بصیرا " و ابوهریره گفت که وقتی حضرت رسول این آیه را تلاوت میفرمود انگشت ابهام خود را بر گوشش مینهاد و انگشت سبابه را روی چشمش میگذاشت (یعنی بی خواست بیان بفرماید که سمیعا بصیرا در آیه قرآن من هستم که مظهر امر الله هستم) و ابوهریره نیز گفت که دیدم حضرت رسول این آیه را که تلاوت میفرمود و انگشتش را روی چشم و گوشش میگذاشت ابن یونس از مقسری روایت کرده که مقصود پیغمبر این بوده است که خدا چشم و گوش دارد . ابوداود گفته است که این بیان در رد طایفه جهنمیسه وارد شده است و اینکه پیغمبر چشم و گوش خود اشاره میکرد

مقصودش این بود که خدا گوش و چشم دارد مثل این گوش و مثل این چشم من .

سیوطی در کتاب جامع الصغیر از طبرانی حدیثی روایت کرده است که در ذیل شماره ۹۹۹۵ وارد شده است . مضمون حدیث ایسن است که خدا در روز قیامت در مقابل چشم بندگان ظاهر میشود در حالی که میخندد . بدیهی است مقصود از خدا در این موارد ذات الهی نیست بلکه مظهر امر او است که دارای چشم و گوش است و با دست خود به آنها اشاره میکند . در احادیث نیز وارد شده است که خدا خانه ای دارد که در آن سکونت میکند . علامه بخاری در کتاب توحید در ذیل آیه " وجوه یومئذ ناضره " به روایت حجاج بن المنہار از حمام بن یحیی از قتاده و او از انس روایت کرده که حضرت رسول فرمود در روز قیامت مؤمنین را حبس میکنند بطوری که کار بر آنها سخت میشود با خود مشورت میکنند که خوبست واسطه ای پیدا کنیم و او را بشفاعت برانگیزیم تا خدا ما را از این تنگنای خلاصی بخشد پس بحضور آدم ابوالبشر مشرف میشوند میگویند تو آدم ابوالبشر هستی ترا خدا با دست خودش آفرید در بهشت ترا جای داد فرشتگان را به سجده تو مأمور کرد . اسماء همسه اشیا را بتو آموخت بیا و در نزد پروردگار از ما شفاعت کن تا خدا ما را از این مکان تنگ نجات بخشد . حضرت آدم میگوید این کار از من ساخته نیست زیرا من فرمان خدا را اطاعت نکردم و از شجره

ممنوعه خوردم و بعصیان مبتلا شدم . بروید حضرت نوح را ببینید
 زیرا او اولین پیغمبری است که برای خلق روی زمین مبعوث شد .
 مؤمنین میروند حضور حضرت نوح مشرف میشوند . مطلب خود را بیان
 میکنند . حضرت نوح میفرماید این کار از من ساخته نیست زیرا من
 درباره یسرم که مغضوب درگاه الهی بود از خدا خواستم که او
 را هلاک نکند بروید حضرت ابراهیم را ببینید او خلیل الرحمن است
 شاید بتواند برای شما کاری انجام بدهد .
 آنها میروند خدمت حضرت ابراهیم . حضرت ابراهیم میفرماید من
 از عهده این کار بر نمیآیم زیرا من از امتحان الهی خوب بیسرون
 نیامدم و سه مرتبه کلماتی را که گفتم تکذیب کردم بروید خدمت
 حضرت موسی او پیغمبر بزرگواری است صاحب تورات است از مقرران
 الهی بود و خدا با او گفتگو کرده است . میآیند خدمت حضرت
 موسی مسئول خود را بیان میکنند حضرت میفرماید اینکار از عهده
 من ساخته نیست زیرا من قتل نفس کردم و لکن بهتر آنست خدمت
 حضرت مسیح بروید زیرا او بنده خداست پیغمبر خدا است روح
 الله است کلمه الله است . ناچار خدمت حضرت عیسی میرسنند
 حضرت میفرماید من بدرد شما نمیخورم و لکن بروید خدمت حضرت
 محمد بن عبدالله مشرف بشوید زیرا آن بزرگواری بنده خداست و
 خداوند گذشته و آینده او را آمرزیده است پیغمبر فرمود آنها همه
 نزد من میآیند و مرا شفیع خود قرار میدهند من هم بدر خانه خدا

میروم و اجازه ورود می طلبم خدا اجازه میدهد بمحض اینکه چشم بخدا میفتد سجده میکنم و مدتی دراز تا وقتی که خدا بخواهد در سجده باقی میمانم خدا میفرماید ای محمد سرت را بردار آنچه میخواهی بگویی که خدا اجابت میکند و شفاعت تو قبول میشود و آنچه را بخواهی بتوعطا میکند پس از آن من سر خود را از سجده برمیدارم لسان به حمد و ثنای پروردگار خود میکشایم حمد و ثنایی که او بمن آموخته است بمن اجازه بازگشت میدهد من از خانه خدا بیرون میروم و مؤمنین را از حبس نجات میدهم و در بهشت برین داخل میکنم . قتاده گفت که انس از قول رسول الله میگفت کسه فرمود من آنها را از آتش جهنم بیرون میآورم و به بهشت وارد میکنم و این عمل را تکرار میکنم تا مرتبه سوم که در خانه خدا میروم و از او اجازه میخواهم و چون او را ببینم سجده میکنم و سجده من بقدری که خدا بخواهد طول میکشد خدا میگوید سرت را بلند کن که آنچه بگویی میشنوم و آنچه بخواهی میدهم و شفاعت ترا قبول میکنم من سرم را بلند میکنم و به ثنای الهی میپردازم بعد شفاعت میکنم شفاعت مرا در باره عده معینی قبول میکند میروم آنها را از جهنم بیرون میآورم و وارد بهشت میکنم . قتاده گفت انس از قول رسول الله روایت میکرد که پیغمبر فرمود چندان این عمل را تکرار میکنم تا در آتش جهنم هیچکس باقی نماند مگر آنهایی که در قرآن مجید حکم به خلود عذاب در باره آنها شده . بعد پیغمبر این آیه را

خوانند " عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا " فرمود مقام محمودی که خدا به پیغمبر شما داده است همین مسأله شفاعت است .

ملاحظه فرما که خانه برای ذات خدا تصور نمیشود و مقصود از خدا در این حدیث مظاهر مقدسه او هستند وگرنه ذات الهی از زمان و مکان بیرون است چگونه میتواند در خانه ای سکونت کند حال امن برای تو میگویم این خانه کجاست و صاحب آن کیست بدانکه مقصود از این خانه خانه حضرت بهاء الله است و این حدیث از آغاز تا انجام در این دوره مبارک بوقوع پیوست زمانی که حضرت بهاء الله در عکا تشریف داشتند مصداق این حدیث آشکار شد مقصود از حبس مؤمنین در روز قیامت که بآنها بسیار سخت میآید عبارت از این است که مؤمنین به حضرت بهاء الله اجازه میخوانند به تبلیغ علنی بپردازند و چون از مصدر امر به آنها از راه رعایت حکمت اجازه داده نمیشود محزون و مهموم میشوند . باهم مشورت میکنند که خوب است کسی را برای شفاعت پیدا کنیم که خداوند ما را از این غم و غصه نجات بدهد . مقصود از شفاعت و ساطت است یعنی نفسی پیدا شود که بین خدا و خلق واسطه شود و دین الهی را بر مردم ابلاغ کند و آنها را به ایمان هدایت نماید و به اعمال صالحه و اجتناب از گناهان و معاصی کبیره و صغیره ارشاد نماید هر کس چنین کاری بکند و نفسی را از قبایح برهاند و بفضائل آشنا سازد در حقیقت شفاعت کرده است و او را از آتش جهنم خلاص کرده

یعنی از آتش گمراهی و ضلالت و به بهشت رضای الهی داخل ساخته است . به هر حال مؤمنین به حضرت بها^۱ الله از اطراف و اکناف و از بلاد ایران و غیره به عکاسی سفر میکردند تا به حضور حضرت بها^۱ الله مشرف بشوند و به چشم ظاهر او را زیارت کنند برای وصول به این سعادت در جمیع مصائب و بلا یا صبر میکردند نهایت اشتیاق آنها این بود که سایر نفوس را به عرفان الهی فائز کنند و مانند خود از موهبت ایمان بهره مند سازند و لذتی را که خود ادراک میکنند بآنها هم بچشانند اما از طرف هیگلی مبارک در این خصوص بآنها اجازه داده نمیشد چنانکه در سوره یونس آیه ۳ فرموده " ما من شفیع الا من بعد اذنه " و در سوره انبیاء آیه ۲۸ فرموده " ولا یشفعون الا لمن ارتضى " بنابراین معنی حبس مؤمنین که در حدیث بود عدم صدور اجازه از طرف حق برای تبلیغ و نشر دعوت بود یعنی شفاعت آنها مورد قبول واقع نمیشد و در نتیجه به غم و اندوه مبتلا میشدند و این جمله معنی کلمه " فیهبو " میباشد که به ضم یاء و فتح هاء خوانده میشود ای یصیبهم الهم و الحزن و مقصود از کلمه شفاعت که ذکر کردم همان شفاعتی است که در روز قیامت بآن وعده داده شده و بواسطه همان شفاعت انسان گنه کار از گناه پاک میشود مانند روری که از مادر متولد شده باشد بشرحی که در صحیح بخاری از ابن عباس روایت شده که فرمود شما خدا را ملاقات خواهید کرد در حالی که پای شما برهنه است بدن شما

برهنه است و فاقد هر چیزی هستید مثل روزی که بچه از مادر متولد میشود و مقصود این است که یعنی گناهان شما بخشوده میشود و نیز حضرت رسول به عمر عاص فرمود مگر نیدانی که اسلام شئون سابقه و تقالید ماقبل خود را خراب میکند انسان به محض اینکه از روی صدق ایمان آورد از گناهان پاک میشود تولد ثانی مییابد و آن کسی که سبب خروج او از ضلالت و گمراهی او به هدایت و ایمان شده است شفیع است که از او شفاعت کرده در ضمن حدیثی که نقل کردم مطلب دیگری هم بود که خیال میکنم محتاج بشرح و بسط است . در حدیث دیدی که پیغمبر فرمود مؤمنین برای خلاصی از حبس خود نزد آدم و نوح و سایر انبیا میروند و هیچکدام برای شفاعت حاضر نمیشوند مقصود از این بیان مبارک چیست مقصود این است که مردم برای کسب هدایت به نفسی رجوع میکنند که عندالله مقرنند بیشتر در راه امر جانفشانی کرده اند بنابراین به خیال خود اول نزدیکی از مؤمنین میروند ولی او آنها را به شخص دیگری که خدماتش بیشتر و جانفشانیش زیادتر بود است دلالت میکند و به همین رویه کار ادامه پیدا میکند همانطوری که به مضمون حدیث هر پیغمبری آنها را به پیغمبر مقررتر از خود هدایت میکرد و آخر کار رسیدند به پیغمبر آخر الزمان حضرت رسول الله و او شفاعت کرد در اینجا اشاره ای است عبارت از این کسه مؤمنین همه در یک درجه از ایمان واقف نیستند بلکه درجات

ایمان متفاوت است همانطوری که درجات انبیاء متفاوت بود مؤ منین هم از میان خود برای شفاعت فردی را انتخاب میکنند که از همه مقرب تر است و او را به خانه حضرت بها، الله میفرستند او هم می رود و مشرف میشود ذکر انبیاء در اینجا در ضمن حدیث لطیفه دیگری نیز در بردارد و او این است که امتهای انبیای قبل از حضرت رسول یعنی امت عیسی و موسی و غیرهم چون هر یک نبی موعود خود را قبول نکردند و مؤ من نشدند به عصیان شدید مبتلا گشتند و بدیهی است که به این واسطه در درگاه خدا قرب و منزلتی نداشتند و لهذا شفاعت را قبول نکردند اما امت اسلام در این ظهور مبارک بسیار جانفشانی کردند و لهذا شفاعت آنها مقبول شد و سبب ایمان ام دیگر شدند و اینکه پیغمبر فرمود من داخل خانه خدا شدم اشاره باین است که بعضی از امت من مؤ من بظهور مبارک میشوند زیرا این رسم است که در اغلب آیات و احادیث رسول گفته میشود و مقصود امت آن رسول است یعنی ذکر رسول گنایه از امت است در سوره زخرف آیه ۵۴ میفرماید " و سئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا " در این آیه مقصود از " من رسلنا " امتهای آن پیغمبر است که مورد سؤال واقع میشوند و علمای آن ادیانند چنانکه علامه بیضاوی در تفسیر خود در ذیل همین آیه به این معنی اشاره فرموده است .

اما این که در ضمن حدیث فرمود من در پیش خدا سجده میکنم

این بیان مبارك چند معنی دارد یکی اینکه مقصود از سجود اظهار
خضوع و عبودیت و اطاعت و انقیاد در درگاه الهی باشد چنانکه
در سوره رعد آیه ۱۷ میفرماید " و لله یسجد من فی السموات
الارض طوعا و کرها و ظلالهم یسألخده و الاصال " بدیهی است
که موجودات آسمان و زمین بطور عموم نمیتوانند معنی ظاهری
سجده را انجام بدهند و روی بر خاک بگذارند بلکه مقصود از
سجده در این آیه این است که همه در بارگاه الهی اظهار اطاعت
و خضوع میکنند مقصود از اشخاصی که در حدیث فرمود بخانه خدا
میروم و اجازه میخواهم که مردم را از جهنم بیرون بیاورم و وارد
بهشت کنم افراد مبلغین امر هستند که به نشر دعوت حضرت
بها^۱ الله قیام می کنند و مردم را از جهنم که در ضلالت نجات
می بخشند و به بهشت ایمان و اطاعت دلالت میکنند . اینها
هستند که واسطه بین حضرت بها^۱ الله و سایر نفوس هستند
اما اینکه در ضمن حدیث فرمودم را بلند میکنم و به ثنای
پروردگار مشغول میشوم و دعائی را که خدا به من تعلیم داده -
است میخوانم عبارت از مناجات های است که از قلم حضرت بها^۱ الله
نازل شده است و بما تعلیم داده است . اما اینکه فرمود برای
من حد و مقامی معین میکند اشاره به این است که حضرت بها^۱ الله
برای هر يك از مبلغین سر زمین و شهر مخصوصی را تعیین میفرماید
تا در آنجا نشر دعوت کنند و مردم را هدایت کند و اما جمله ای

که فرمود در آتش جهنم جز عده ای که خدا آنها را محکوم بخلود در عذاب کرده است باقی نمانند عبارت از معاندین و مخالفین امر هستند یعنی نفوس که خداوند در قرآن درباره آنها فرموده " ولو جئتهم بکل آیه ماتبعوا قبلتك " این نفوس معاند در عذاب دائمی یعنی در کفر و ضلالت باقی خواهند ماند و اما مقام محمودی که حضرت رسول بآن اشاره فرموده اشاره به احادیثی است که در ضمن آن بظهور جمال مبارك بشارت داده شده و صفات و حالات خاص آن بزرگوار را بیان کرده و وقایع زمان او را ذکر نموده و تصریح کرده است که از چه نقطه ای ظاهر خواهد شد و به کجا تشریف خواهد برد چقدر در دنیا عمر خواهد کرد و سایر مطالبی را که از حدود احصاء خارج است زیرا حضرت رسول علیه السلام جمیع این وقایع را در ضمن احادیث خود بشارت داده اند و مقصود از مقام محمود همین رتبه عالییه ای است که حضرت رسول در درگاه الهی بدست آورده است . من درباره معنی این حدیث و امثال آن تأویلی قائل نشدم و ملاحظه میفرمائی که آنچه گفتم مسائلی است که ظاهر حدیث شاهد بر آنست .

مسعود گفت : آیا درباره این احادیث از حضرت رسول مطلبی که شارح تأویل آن باشد موجود است و آیا هیچ یک از صحابه رسسول این احادیث را تأویل نفرموده اند ؟

زید گفت : من در جواب تو گفتار علامه محقق شاه ولی الله دهلوی

را که در کتاب حجت الله البالغه ذکر کرده است بیان میکنم .
 مشارالیه در باب ایمان به صفات الهی فرموده است که ابن حجر
 میفرماید از حضرت رسول و از صحابه رسول حدیثی روایت نشده است
 که تشابهات را باید حتما تأویل کرد (مقصود از تشابهات امور است
 که در قرآن و احادیث درباره خدا نازل شده از قبیل نزول و
 استقرار و دست و چشم و جز اینها) و نیز در هیچ حدیثی ذکر ایسن
 مطالب را منع نفرموده اند . بدیهی است که تصور چنین امری
 محال است که ما بگوئیم خدا به پیغمبرش امر فرمود که آیات او را
 بخلق ابلاغ نماید و درباره او که این عمل را بخوبی انجام داد
 بفرماید الیم اکلتم لکم دینکم و مردم را مأمور به فهمیدن و عمل
 کردن آیات خود بنماید و بعد از همه این کارها به پیغمبر خود
 بگوید که بخلق ابلاغ نماید که فی المثل به تشابهات توجهی
 نداشته باشید و یا آنها را تأویل کنید یعنی بفرماید که خداوند
 اجازه داده بعضی از آیات او را بفهمید و بعضی را نفهمید باینکه
 به پیغمبر تأکید فرمود " بلغ ما انذر الیک " و خود پیغمبر هم به
 اصحاب فرمود من فرمان الهی را بشما ابلاغ کردم حاضرین به غائبین
 ابلاغ نمایند و به اصحاب امر کرد که جمیع گفتار و رفتار و حالات
 او را برای آیندگان نقل کنند خود این مطلب دلیلی است که صحابه
 رسول بجمیع آنچه دیده و شنیده بودند بالاتفاق ایمان داشتند
 و مسلماً بمعنی اصلی آیات قرآن که پیغمبر با آنها میفرمود پی برده

بودند و خدا را از اتصاف بصفات بشری منزّه میداشتند زیرا در قرآن فرموده است " لیس کمله شیئی " بنابراین اگر کسی امروز برخلاف رویه اصحاب رسول عمل کند راه خلاف گرفته است .

مسعود گفت : بنابراین وقتی که ما چشم و گوش و سایر شئون را برای خدا ذکر میکنیم آیا بنظر نمیرسد که خدا هم مانند خلق است یعنی مانند مردم دارای چشم و گوش و سایر صفات بشری است یا اینکه در قرآن فرمود " لیس کمله شیئی و هو السميع البصیر " (شوری

• (۱۲

زید گفت : ای عمار همانطوری که گفتی " لیس کمله شیئی " به هیچ وجه مشابهت و مماثلتی بین خدا و مخلوق او نیست خدا نه مثل دارد نه شبیه ولکن به صریح قرآن مثل و مثال دارد و مثل غیر از مثل است در سوره نحل آیه ۶۰ میفرماید " ولله المثل الاعلی " کلمه مثل بکسر میم و سکون نا، عبارت از چیزی است که در جمیع صفات باشی دیگر مساوی باشد ولی مثل و مثال چنین نیست بنابراین شبیه و مثل برای خدا محال است اما مثل به فتح میم و نا، برای خدا جائز است برای تشریح مطلب دلیلی بیاورم . حضرت رسول فرمودند " ان الله خلق آدم علی صورته " امام عزالی در کتاب المضمون به علی غیر اهله در ذیل این حدیث در شرح کلمه علی صورته چنین فرموده است مقصود از صورت در این حدیث صورت ذات الهی نیست زیرا از برای ذات خدا صورتی متصور نیست مگر از جنبه تجلی به مثال خود

زیرا خدا دارای مثال است و مقصود از کلمه آدم در این حدیث نوع بشر است که بنام پدر خود نامیده شده همان طور که يك قبیله را بنام پدرش میخوانند .

امام غزالی در این بیان کلمه مثال را ذکر کرده و مقصودش از مثال خدا انسان است زیرا چون ذات حق در انسان تجلی کند انسان را از خود فانی میسازد . هیکل او هیکل الله میشود و صورت او صورت الله میگردد بنابراین معنی حدیث چنین میشود که خداوند نوع بشر را خلق کرد و بر صورت خود آفرید یعنی خداوند درندگان تجلی کرد و مادام که انسان بصورت خدا آفریده شده باشد ناچار دارای بعضی از صفات الهی هست متصف شدن انسان به بعضی از صفات الهی بدیهی است که انسان را مثل خدا که من جمیع - الجهات مسای با او باشد قرار نمیدهد زیرا خداوند از مثل و شبهه منزّه است سفیدی و سیاهی دورنگ است و در عین اختلاف در بعضی از شئون با هم شریکند هر دورنگ هستند هر دو موجود هستند هر دو از اعراض هستند ولی در عین حال مثل هم نیستند و با هم ضدند آن سفیدی است و آن سیاهی . بنابراین اگر بگوئیم انسان دارای بعضی از صفات الهی است مقصود آن نیست که خدا مثل انسان است بلکه مقصود آن است که بشر مثال الهی است بشرحی که امام غزالی فرمود پیغمبر که گفت خلق الله آدم علی صورته مقصودش این بود که آدمی مثال الهی است زیرا خداوند تبارک و تعالی موجودیست

قائم بالذات دارای حیات و بینا و شنوا و دانا و توانا و گویا و آگر
 انسان این صفات را نداشت نمیتوانست خدا را بشناسد و این است
 سرگفتار رسول که فرمود " من عرف نفسه فقد عرف ربه " زیرا انسان
 هر چه را در خود نیابد نمیتواند ادراک و تصدیق کند .

پس مقصود از شبه و مثل شئی است که مساوی شئی دیگر باشد اما
 مقصود از مثال شئی چیزی است که بتواند سبب ادراک آن شئی بشود
 بشرحی که در بیان امام غزالی گذشت و خدا در قرآن فرمود " وما
 خلقت الجن والانس الا ليعبدون " (آیه ۵۷ و الذاریات) و معنی
 ليعبدون - ليعرفون است . یعنی نتیجه خلقت جن و انس آنست
 که خدا را بشناسند آنچه گفتیم سخن درباره خدا بود درباره
 مظاهر مقدسه نیز چنین است . هر يك از مظاهر مقدسه از مثل
 و شبهه منزهند یعنی کسی نیست که من جميع الجهات با آنها
 مساوی باشد برای تشریح مقام گوئیم مظاهر الهی را سه مقام است
 اول مقام بشریت دوم مقام انسانیت و شخصیت مستقله که از آن
 تعبیر میشود به مقام نفس ناطقه و سوم مقام مظهریت که مقام
 تجلی الهی است . مظاهر مقدسه از جنبه بشریت گرفتار مصائب
 و بلیات میشوند . گاهی در راحتند و گاهی در سختی مانند سایرین
 پرورش مییابند نمو میکنند و بالاخره وفات میکنند . اما مقام نفس
 ناطقه که مقام شخصیت مستقل است درباره مظاهر مقدسه بطوری
 است که از حیث ذات و صفات با سایر مخلوقات فرق بسیار دارند

حقیقت آنها مقدس و ممتاز است . سایر مردم مانند ماه میمانند و
مظاهر مقدسه مانند آفتاب . ماه در حقیقت خود جبری تاریک
است و کسب نور از آفتاب میکند اما آفتاب بذات خود روشن است
و مردم هم از مظاهر مقدسه کسب انوار میکنند و اما مقام سوم
عبارت از ظهور الهی و جلوه جمال ربانی است . انوار حق قدیر
بر آنها میتابد و تابش آن سبب حیات عالم وجود میگردد نفوس را
تربیت میکند خلق را هدایت می نماید عالم امکان را روشن میسازد
و بدیهی است که هیچ شیئی در عالم از این جهت نمیتواند با
مظاهر مقدسه مشابهت و مماثلت داشته باشد .

عمار گت : درست است که مظاهر مقدسه از حیث شخصیات و
شئون ذاتی از سایر مخلوقات ممتازند ولی بعضی از آنها با بعضی
دیگر مشابهت دارند .

زید گت : در هر دور و زمانی هر يك از مظاهر مقدسه الهی که آمدند
شبه و مثلی نداشتند و در مقام خود وحده لا شريك له بودند .
حضرت موسی در دوره خود بی نظیر بود و در مقام خویش شبیه
و مثیلی نداشت گرچه حضرت هارون معاون او بود ولی در مقام
خاص موسی با آن حضرت شريك نبود بلکه در زیر سایه موسی
بود و در دعوت خلق او را معاونت میفرمود . سایر انبیا بنسی
اسرائیل نیز که بعد از موسی آمدند و مروج شریعت او بودند در
ظل حضرت موسی بودند همه از آن حضرت کسب نور میکردند و در مقام

مظهریت با او شریک نبودند . حضرت مسیح علیه السلام در دور خود همین طور بود جمیع نفوس مقدسه که در دوره آن حضرت بوجود آمدند از آن شمس حقیقت اقتباس نور میکردند در دوره حضرت رسول نیز جمیع نفوس مبارکه در ظل آن حضرت بودند . رسول الله آفتاب تابان بود و سایرین ستارگان درخشان و آن حضرت شبیه و مثلی در دوره خود از جهت مقام خاص خویش نداشت . در دوره حضرت اعلی نیز برای آن حضرت شبه و مثلی نبود دریای مسواج الهی بود که همه از او بهره مند بودند در این دوره که مخصوص جمال مبارک است روحی لاجبائمه الفداء همه در ظل او هستند .

جمالقدم وحده لا شریک له است و از شبه و مثل مقدس و مبرا است ای مسعود حال که این بیانات را دانستی این نکته را نیز بسدان که آنچه در قرآن و احادیث درباره لقاء الله بشارت داده شده مقصود از لقاء مظهر امرالله است در کتب مقدسه قدیم و در بیانات بعضی از علمای امت اسلام نیز به لقاء الله بشارت داده شده است و مقصود کل لقاء مظهر آیات و مشرق وحی و مهبط انوار الهی یعنی لقاء وجود مقدس حضرت باب و حضرت بهاء الله است .

اینک بعضی از آن آیات و اشارات را برای تو شرح میدهم :

خداوند در سوره رعد آیه ۲ میفرماید " الله الذی رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوی علی المرش و سخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسی یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون "

و در سوره مطفقین آیه ۴ تا ۷ فرموده است "الا یظن اولئک انهم
 مبعوثون لیم یقوم عظیم یوم یقوم الناس لرب العالمین"
 و در سوره فجر آیه ۲۲ و ۲۳ میفرماید "کلا اذا دکت الارض
 و کتابها و جاء ربک و الملک صفا صفا"

و در سوره بقره آیه ۲۱۰ میفرماید "هل ینظرون الا ان یأتیهم
 الله فی ظلل من الغمام و الملائکة و قضی الامر"
 و در همین سوره آیه ۲۲۳ میفرماید "واعلموا انکم ملاقوه و بشر -
 المؤمنین ."

همه این آیات دلالت تامه دارد براینکه لقاء الهی در روز قیامت
 حتی است اما آنچه در احادیث نبوی آمده است در خصوص
 لقاء الله بسیار است از جمله علامه بخاری از ابو سعید خدری نقل
 کرده است که گفت از حضرت رسول پرسیدیم آیا در روز قیامت خدا
 را خواهیم دید فرمودند اگر آسمان صاف باشد . آیا در دیدن
 ماه و آفتاب بشما زحمت و مشقتی خواهد رسید عرض کردیم نه یا
 رسول الله آفتاب و ماه را در آسمان صاف بدون زحمت مشاهده
 میکنیم حضرت فرمود در روز قیامت هم خدا را بدون زحمت و مشقت
 خواهید دید همانطوری که آفتاب و ماه را می بینید .

علامه مسلم در کتاب صحیح خود از ابو سعید خدری روایت کرده
 است که گفت جمعی خدمت حضرت رسول رسیدند عرض کردند
 یا رسول الله آیا در روز قیامت خدا را خواهیم دید پیغمبر فرمود

بلی بعد فرمود آیا در آسمان صاف نی توانید آفتاب را بخوبی ببینید ؟
و آیا در شب صاف و بدون ابر نمیتوانید ماه شب چهارده را ببینید
عرض کردند چرا یا رسول الله فرمود در روز قیامت بدون زحمت خدا
را خواهید دید همانطوری که در هوای صاف و بدون ابر در روز آفتاب
را می بینید و در شب ماه را .

و نیز مسلم از ابی هریره روایت کرده که حضرت رسول فرمودند چون
در روز قیامت شود خداوند در میان بندگان خود نازل خواهد شد .
علامه بخاری نیز از ابی هریره روایت کرده که حضرت رسول رووی در
محضر اصحاب تشریف داشتند جبرئیل نازل شد پیغمبر فرمود ایمان
عبارت از چیست ؟ جبرئیل عرض کرد ایمان عبارت است از اینکه بخدا
و فرشتگان و بلقay الهی و پیغمبران او معتقد باشی و بروز محشر
نیز اقرار داشته باشی . ملاحظه کن که پیغمبر میفرماید ایمان بلقay
الهی از شرایط ایمان کامل است یعنی مؤمن واقعی کسی است که
به جمیع آنچه ذکر شد یقین داشته باشد .

در رسائل تورات و انجیل نیز در باره لقay الهی نصوص بسیار
وارد شده است از جمله در کتاب عاموس باب چهارم آیه ۱۲ و ۱۳
میفرماید " ای اسرائیل به این طور با تو عمل خواهم نمود و چونکه
ب^{ین} طور با تو عمل خواهم نمود پس ای اسرائیل خوشستن را مهیا ساز
تا با خدای خود ملاقات نمائی .

و در باب ۲۱ مکاشفات آیه ۳ تا ۵ میفرماید " و آواری بلند از آسمان

شنیدم که میگفت اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود و خدا هراشکی از چشمان ایشان بساک خواهد کرد و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول درگذشت . . .

جمعی از محققین و علمای مشهور اسلام نیز درباره لقاء الله مطالبی ذکر فرموده اند که قسمتی از آنها برای توبیان میگویم از جمله ابن جریر طبری در تفسیر آیه دوم سوره رعد که میفرماید " لعلکم بلقاء ربکم توقنون " از قناده چنین نقل کرده است که معنی این آیه آنست که خداوند قرآن مجید را نازل فرمود و پیغمبران خود را فرستاد و کتب آسمانی را نیز نازل فرمود تا مردم به وعده های الهی مطمئن باشند و به لقاء الهی یقین داشته باشند .

و نیز علامه ابن کثیر در تفسیر آیه ۲۲ و ۲۳ سوره قیامت که فرموده " وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره " چنین گفته است که کلمه ناضره مشتق از نضارت است یعنی تر و تازه بودن و خرم و شاداب بودن الی ربها ناظره یعنی در آن روز خدا را آشکارا می بینی چنان که علامه بخاری در کتاب صحیح روایت کرده که پیغمبر فرمود :

" سترون ربکم عیانا " یعنی خدا را آشکار خواهید دید .

احادیثی که در کتب صحاح از طرق متواتره روایت شده است بسیار است که نمیتوان به هیچ وجه منکر آنها شد . . . پس از مطالبی چند

ابن کثیر چنین میگوید مسأله لقای الهی در نزد صحابه و تابعین — از مسلمات است بزرگان امت اسلام و پیشوایان جامعه همه در مسئله لقاه الله با هم هم عقیده هستند .

علامه شوکانی در تفسیر فتح القدیر میفرماید در باره دیدن خداوند در روز قیامت احادیث متواتره بقدری زیاد است که قابل انکار نیست هر کس به احادیث وارد از پیغمبر آشنائی داشته باشد نمیتواند منکر این مطلب بشود مجادله در این خصوص بی فایده است و راه — راست واضح و — است .

علامه دوانی در کتاب زورا که تألیف اوست میفرماید صبح حقیقت طالع شد منادی حق فریاد برآورد که حی علی الفلاح عنقریب شمس حقیقت از مغرب خود طالع گردد و جمیع آنچه انبیا و رسل بدان بشارت داده اند واضح و آشکار تحقق پذیرد و در خاتمه همین کتاب میفرماید همیشه آماده باش تا چون نفحات الهیه در دوره زندگانی بر تو مرور نمایند از آن بهره ببری هر زمانی را خاصیتی است که جز عارفان واقعی بدندان بی نبرند و هر زمان که این چمن های سرسبز و مناظر زیبا در مقابل چشمت آشکار شد بقوای مدرکه خویش بگو همان چیزی را که حضرت موسی وقتی آتش را از درخت دید بخانواده خود گفت ای آنست تا را گفت صبر کنید و همین جا بمانید من از دور آتشی می بینم میروم شاید از آن آتش برای شما هم بیاورم یا راه نجاتی پیدا کنم و چون به این وادی مقدس رسیدی کفشهای خود را بیرون

بیاور زیرا این سرزمین پاکیزه و برگزیده ای است که مشمول الطاف
 الهی است مبادا به سخنان ارباب جدال که از حقیقت دورنند
 فریفته شوید زیرا همه آن گفته ها اوهای است بی اصل و مانند
 شعبده ای که نمودی بی بود است در مقابل این شعبده بازها
 آنچه در دست راست خود داری بیفکن تا جمیع اوهام ساحرین
 را ببلعد زیرا ساحر شعبده باز روی رستگاری نخواهد ید و در یکی
 از حواشی خود بر این کتاب میگوید امید است که خداوند ایمن
 مطالب را سپید قرار دهد تا بدرجات اهل صدق و صفا برسیم و
 از اخلاق رذیله منافقین بی بند و بار برکنار باشیم امید است
 که خدا به این وسیله از چشم ما و سایر برادران دینی بپسورد
 غفلت را بردارد تا بتوانیم راست را از دروغ تمیز دهیم و در -
 نتیجه مناقشه و اختلاف از میانه برخیزد و ایراد و اشکال و چون
 و چرا از بین برود درود و رحمت خدا بر پیغمبر آخر الزمان که
 در معراج به مقایه رسید که در باره اش خداوند میفرماید دنی
 فتد لی فکان قاب قوسین او ادنی و درود خدا بر خانواده و یاران
 پیغمبر که از اخلاق مذمومه پاک بودند و به سعادت دنیا و آخرت
 فائز گشتند و به ریاست در دو جهان فائز شدند . انتهى
 در ضمن بیانات علامه دوانی که ترجمه اش ذکر شد کلمه " ینکشف
 الغین " بکار رفته بود (غین) به معنی ابراست و اشاره به آیه
 ۲۱۰ سوره بقره است که فرمود " هل ینظرون الا ان یأتیهم الله

فی ظلل من الغمام " مقصودش این است که ابرتیره اوهام و شکوک بر طرف میشود و چشم مردم به هواهای نفسانی خود نبی افتد در چنین وقتی به عین حقیقت میرسند و خدا را می بینند .

باری چون ترجمه بیانات او ذکر شد احتیاجی به شرح الفاظ نیست همه آنچه گفتم و شنیدی درباره مظاهر مقدسه الهیه بود یعنی مقصود از لقاء الله لقاء مظاهر اوست نه لقاء ذات مقدس او .
 علامه آلوسی در تفسیر این آیه قرآن که فرموده " لقد ارسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج قومك من الظلمات الى النور و ذکرهم بايام الله " میفرماید مقصود از ایام الله دورانی است که بشر به وصال خدا میرسد انوار ربوبیت در مقابل چشم بندگان میدرخشد و بندگان خدا بدرگاه خدا راه مییابند و آواز دلربای او را میشوند شاعر گفته :

سقیها و لطیبهما و لحسنها و بهائهما

ایام لم یلج النوری بین العصا و لحائهما

یعنی سیراب باد آن سرزمین و بوی خوش آن و پایدار باشد جمال و زیبایی او خوشا روزگاری که هرگز جدائی در آن متصور نیست و عاشق و معشوق از هم دور نمیشوند . شاعر دیگر چه نیکو فرموده :

و کانت بالعراق لنا لیسال سلبنا هن من رب الزمان

جعلنا هن تاریخ اللیالی و عنوان المسرة و الامانی

من و معشوقه من در عراق شبهای را گذرانیدیم که از گزند روزگار ایمن بودیم آن شبهای خوش مبداء تاریخ ما بود و آغاز خوشحالی

و مسرت و تحقق آرزوهای ما بود اینکه خدا در قرآن فرمود ذکرهم
 بایام الله برای آنست عشق خدا در وجود آنها بجوش و خروش آید
 و آنها را بکوی محبوب برساند چنانکه شاعر گفته :

تذکرو الذکری تشوق و ذوالهوی

یتوق و من یعلق به الحب یصبه

یعنی همیشه متذکر باش زیرا تذکر سبب شوق میشود و عاشق را
 بوجد میآورد که از محبت با خبرند از تذکر معشوق حظ فراوان
 میبرند .

علامه ربانی داود قیصری در کتاب شرح فصوص الحکم میفرماید :
 عنقریب خداوند بنور جمال خود تجلی میکند و ظاهر و آشکار میگردد
 هر راز پنهانی آشکار میشود و آفتاب حقیقت از مغرب خود پدیدار
 میگردد عرش پروردگار از مشرق عالم امکان در مقابل چشم بندگان
 خدا مجسم میشود . . . باری همه این بشارات که گفتم و شنیدید
 در باره لقای حضرت اعلی و حضرت بها^۱ الله بود تمام این مطالب
 که گفته شد بمنزله دلیلی بود که جنبه عمومیت داشت و مطلب را
 برای تو روشن میگرد یعنی روشن شد که مقصود از لقاء الله چیست
 و جنبه عمومی آن راجع به همه مظاهر بود اما اگر خواسته باشیم
 این بشارات را با هر یک از مظاهر مقدسه بطور خصوصی تطبیق کنیم
 باید دلائل دیگری اقامه کنیم و من برای تو چند دلیل اقامه میکنم
 که ثابت کنم بشارات لقاء الله چگونه منطبق با حضرت اعلسی و

جمال مبارك میشود حضرت ولی امرالله غصن ممتاز شوقی ربانی در توفیق
نظم بدیع بیانی به این مضمون میفرمایند :

" غصن اعظم حضرت عبدالبها " ما را راهنمایی کرده و اتخاذ یرا میفرماید
که مبدا بشارات وارده در کتب مقدسه را درباره دیگران و غیر این
دور مبارک جز درباره حضرت اعلی و جمال قدم تفسیر و تطبیق
نمائیم میفرماید هر بشارتی از کتب مقدسه و هر برهان عقلی و دلایل
نقلی جمیعا درباره حضرت بها " الله و حضرت باب است و اجمیع
نبوات و بشارات به ظهور این دو مظهر امر الهی تحقق یافته و اکمال
شده است "

حقیقت مطلب هم همین است زیرا دلائل اگر عمومی باشد مششک میان
جمیع مظاهر است و دلیل حقانیت هر پیغمبر و مظهری میشود ما ننسند
مضمون دلیل اول عنقریب آنرا برای تو نقل میکنم . این دلیل اول
که برای تو خواهم گفت طوری است که هم میتوان بوسیله آن رسالت
حضرت رسول را ثابت کرد و هم حقانیت حضرت بها " الله و حضرت
اعلی را میتوان اثبات کرد . اما دلائل خصوصی دلائلی است که پیغمبر
خاصی را ثابت میکند . دلائلی که برای اثبات دعوت حضرت بها " الله
در دست هست در عین حال دلیل حقانیت حضرت اعلی نیز هست
زیرا حضرت اعلی مبشر جمال مبارك بود و حضرت بها " الله بعد از
حضرت باب ظاهر شد و بدیهی است که دلائلی که مثبت ادعای
ظهور ثانی (بها " الله) میباشد بطریق اولی مثبت ادعای ظهور

اول (حضرت اعلی) نیز هست و نیز آنچه دلالت بر صدق ادعای حضرت اعلی کند دلیل بر اثبات حضرت بها^۱ الله هم میتواند باشد زیرا حضرت اعلی بشارت به ظهور بها^۱ الله داد و فرمود که آن وجود مقدس بعد از من میآید و همین که فرموده بعد از من میآید دلیل حضرت بها^۱ الله است پس ظهور حضرت بها^۱ الله بعد از حضرت اعلی عبارت از تحقق بشارتی است که حضرت اعلی فرمود نظریه این مسأله هر دلیلی که مثبت مدعای حضرت اعلی است عینا مثبت مدعای حضرت بها^۱ الله نیز میباشد. اینک چند دلیل خصوصی برای تو ذکر میکنم :

دلیل اول

قبلا در نظر داشته باش که آنچه را برای صدق ادعای حضرت رسول اقامه میکنی عینا نیز مثبت ادعای حضرت بها^۱ الله و سایر رسولان الهی نیز هست خداوند در سوره یونس آیه ۵۷ میفرماید "یا ایها الناس قد جائتکم موعظه من ربکم و شفاء لما فی الصدور هدی و رحمة للمؤمنین"

علامه رازی در تفسیر این آیه میفرماید پس از آنکه خداوند بدلیل معجزات حقانیت پیغمبر را اثبات فرمود از طریق دیگر نیز برای اثبات نبوت رسول الله اقامه دلیل فرمود طریق ثانی برای استدلال

قوی تر و مهم تر از طریق معجزات است به اصطلاح علمای منطق استدلال به معجزات برای اثبات حضرت رسول برهان انی میباشد اما طریقه ثانیه که به مرامی عالی تر و محکم تر از برهان انی است برهان لم است . فخر رازی در ضمن این بیان بدو برهان منطقی اشاره کرده است یکی برهان لم است و آن عبارت از این است که حد وسط علت نسبت حاصله بین اکبر و اصغر باشد چه در خارج و چه در ذهن شکل برهان از این قرار است که بگوئیم حضرت محمد در ادعای خود صادق بود زیرا مردم را از تاریکی گمراهی به نور هدایت دلالت کرد و هر کس که مردم را از گمراهی نجات بدهد و بنور هدایت برساند و مدعی رسالت من عند الله باشد چنین شخصی البته در ادعای خود صادق است از این صغری و کبری این نتیجه بدست میآید که حضرت محمد در ادعای خود صادق است آنچه که در این شکل منطقی علت نسبت بین اصغر و اکبر بود هدایت مردم بود از گمراهی و تاریکی به روشنائی و ایمان . این علت هم در ذهن وجود داشت هم در خارج اما ثبوت ذهنی آن از این جهت است که پیغمبران از طرف خدا برای همین منظور مبعوث میشوند و اما وجود خارجی علت از آن جهت است که ما میبینیم اصحاب حضرت رسول و سایر افراد امت اسلام همه بواسطه حضرت رسول از گمراهی نجات یافته اند و از او هام و تقالید خلاص شده اند به حقایق عالییه هدایت شده اند اخلاق ذمیمه را دور انداخته اند و به خصائل فاضله آراسته شده اند و

و این کاریغمبر بود قرآن مجیدی را که حضرت محمد از طرف خسد ا
آوردند همین آثار را داشت . در آیه ۵۷ سوره یونس که تلاوت
کردم بنحو اجمال اشاره به این آثار عالیه کرده است که چگونه ام
مختلفه در ظل تعالیم حضرت رسول به مقامات عالی رسیدند همین
نکته است که محکم ترین برهان و روشن ترین دلائل بر صدق ادعای
حضرت رسول است . بنابراین اگر بعد از حضرت رسول هم کسی دیگری
بیاید و بگوید من از طرف خدا هستم و بتواند مردم را هدایت کند
و کتابی از طرف خدا داشته باشد که مانند قرآن حضرت رسول سبب
هدایت نفوس بشود این مدعی هم مثل حضرت رسول مدعی صادق
خواهد بود این آیه ای که از قرآن خواندم دلیل واضع بر صدق
نبوت حضرت رسول و در عین حال برهان متینی بر صدق ادعای
حضرت بها^۱ الله است زیرا همانطوری که رسول الله مردم را از گمراهی
نجات داد و هدایت کرد و از تاریکی به روشنائی دلالت فرمود حضرت
بها^۱ الله نیز مردم را از گمراهی نجات داد و هدایت فرمود و از تاریکی
به روشنائی رهبری کرد و همانطور که قرآن مجید مردم را از کفر بسه
ایمان کشانید و از اخلاق مذمومه نجات داد و به صفات عالیه
متصف ساخت الواح حضرت بها^۱ الله نیز همین عمل را به مراتب
بالاتر از قرآن تحقق بخشید . حضرت بها^۱ الله گرفتار حبس بود
و در زندان بسر میبرد و نمی توانست شخصا با عالم خارج ارتباط
داشته باشد الواح مبارکه ای که از قلم او نازل شد مانند آیات

قرآن مردم را هدایت میکرد و به حق و حقیقت دلالت میفرمود از ضلالت و بطلان نجات میداد هر کسی میتواند این آثار را در امت حضرت بها^۱ الله ببیند همانظوری که این آثار در امت حضرت رسول مشاهده میشود بنابراین حضرت بها^۱ الله مبعوث من عند الله است در ادعای خود صادق است و کتاب او من عند الله است .

فخر رازی در تفسیر آیه سابق برای اثبات این استدلال از طریق دیگری نیز وارد شده و عین نظریه او را من در کتاب دیگر اوفی سر از تفسیرش یافتم این کتاب اسمش " مطالب العالیه " است . فخر رازی در این کتاب مطلبی را که در تفسیرش ذکر کرده مفصل تر بیان نموده است . بیانات فخر رازی را راغب یاشا در کتاب خود موسوم به سفینه الراغب نقل کرده این کتاب در بولاق مصر بسال هزار و سیصد و پنجاه و پنج هجری قمری چاپ شده است . بهتر است بیان او را برای تو نقل کنم زیرا میتوان از آن استدلال بصدق ادعای حضرت بها^۱ الله کرد فخر رازی میفرماید پیروان ادیان برای اثبات حقانیت انبیا^۱ دو دسته هستند يك دسته میگویند که دلیل صدق ادعای هر پیغمبر معجزات اوست که بدست او جاری میشود یعنی اول از راه صدور معجزات به ادعای او پی میبریم و سپس به اثر کلمات او توجه میکنیم که چگونه باطل را محو میکند و حق را در عالم اثبات مینماید این يك راه است که بیشتر پیروان ادیان برای اثبات پیغمبران پیش میگیرند دسته دوم میگویند که برای تشخیص ادعای

پنجمبر راه دیگری هم موجود است اول باید بفهمیم که راه و روش پسندیده و برحق کدام است یعنی اول باید بدانیم اعتقاد صحیح عبارت از چیست کارهای خوب کدام است و کارهای ناپسند کدام .
 وقتی این نکته را تشخیص دادیم آنوقت بحال شخص مدعی نظر میکنیم و چون می بینیم که او مردم را بدین حق و راه راست و اعتقاد صحیح راهنمایی میکند و مشاهده میکنیم که خلق از باطل روگردان میشوند و بواسطه تعلیمات او و سخنان او به حق و حقیقت میگرینند از مشاهده این موضوع به صدق ادعای او پی میبریم و پیروی او را واجب میشریم این طریقه عقلانی تر است و ایراد و اعتراض کمتر باین رویه وارد میشود برای شرح این منظور باید چند مقدمه را ذکر کرد .

مقدمه اول

انسان وقتی که به کمال نزدیک میشود که حقیقت خیر و راستی را تشخیص بدهد و بشناسد و بآن عمل کند حصول این کمال محصور در دو مطلب است یکی آنکه قوه نظریه انسان بقدری کامل باشد که بتواند صور اشیا را در صفحه عقل خود منعکس سازد و حقیقت هر چیز در ذات او تجلی کند و از هرگونه خطا و لغزشی محفوظ باشد مطلب دوم اینکه در جنبه عملی بدرجه کمال نزدیک شود بطوری که بتواند اعمال صالحه انجام دهد یعنی در وجود او این ملکه حاصل شود که بتواند از امور مادی و لذائد جسمانی چشم پیوشد و به عالم آخرت توجه پیدا کند و در روحانیت مستغرق

شود زیرا برای انسان سعادتی بالاتر از وصول بدرجه کمال قوه نظری و قوه عملی نیست این دو طریق که ذکر شد و این مقدمه ای که بیان کردم مورد تصدیق انبیاء و رسولان الهی است و حکمای الهی متفقا این حقیقت را تصدیق کرده اند و جمیع عقلای جهان بر صحت این گفتار متفق القولند .

مقدمه دوم

مردم بر سه قسمند . قسم اول عامه خلقتند که از حیث معارف و اطلاعات لازمه بسیار ناقصند و از اعمال عالیه فاصله بی بهره و نصیبند و اغلب مردم از این قسم محسوب میشوند قسم دوم نفوسی هستند که از حیث اطلاع و اعمال به درجه کمالند ولی نمیتوانند در سایرین مؤثر بشوند و افراد بی بهره و نصیب را بدرجه کمال هدایت کنند این قسم عبارت از اولیاء الهی هستند قسم سوم نفوسی هستند که هم خود کاملند و هم میتوانند سایر مردم را از نقص به کمال برسانند و گمراهان را هدایت کنند . این دسته عبارت از انبیای الهی هستند . این سه قسم مردم در عالم موجودند و این تقسیمی را که کردیم از هر جهت صحیح و درست است .

مقدمه سوم

درجات کمال در قوه نظری و قوه عملی و هم چنین مراتب نقص در این دو قوه از حیث شدت و ضعف و قلت و کثرت غیر متناهی است و این مطلبی است بدیهی و همه کسی آنرا میداند .

مقدمه چهارم

گرچه عامه خلق در درجات نقصان واقعند ولیکن در عالم انسانی وجود انسان کامل مسلم است . انسان کامل کسی است که از جمیع نقایص دور باشد و این مطلب را به چند دلیل میشود ثابت کرد :

دلیل اول - آنکه نقص و کمال که میان عامه خلق چنانکه گفتیم درجات مختلفه دارد و همانطور که مردم در درجات نقص و قلت ادراک و فهم تا درجه بی پائین میروند که در ردیف حیوانات قرار میگیرند و جزو درندگان و چهار پایان محسوب میشوند در مراتب کمال هم باید افرادی باشند که بعالی ترین درجه فضائل و اخلاق رسیده باشند و در بین این تعداد باید یک فرد از همه فاضل تر و کامل تر وجود داشته باشد که بد آخرین کمال انسانی رسیده باشد و بر حد فرشتگان قدم گذاشته باشد و این شخص همان انسان کامل یعنی رسول الهی است . دلیل دوم دلیل استقراء آنچه را که گفتیم ثابت و مدلل میسازد زیرا جسم عنصری به اصطلاح منطق جنس است که سه نوع در ظل او قرار دارد و آن عبارت از جمادات و نبات و حیوان است . عقل سلیم حکم میکند به اینکه نوع کامل این انواع حیوان است و نوع متوسط نبات و نوعی که از همه پست تر است جمادات است و نیز میگوئیم حیوان به اصطلاح منطق جنسی است که انواع بسیاری در ظل او قرار دارد اشرف و اعلائی این انواع انسان است . انسان نیز بنوبه خود دارای اصناف و شقوق مختلفه

است . و ناچار در میان آنها باید يك نفر باشد که افضل و اکمل از سایرین باشد از این مطلب ثابت شد که در هر دوری در عالم بشریک نفر وجود دارد که از حیث قوه نظریه و قوه عملیه از سایرین برتر و کامل تر است . صوفیه چنین فردی را قطب عالم وجود میگویند و در این تعبیر خود صادقند زیرا گفتیم که اشرف و اکمل اجزاء عالم کون و فساد انسانی است که صاحب قوه نظریه است و میتواند فیوضات و انوار قدسیه را از عالم فرشتگان دریافت کند و از حیث قوه عملیه همی تواند زمام امور عالم را بدست بگیرد و از راه راست و طریق کامل جهان را اداره کند چنین شخصی که کامل ترین اشخاص است و کامل ترین موجودات دوره خود محسوب میشود نتیجه اصلی و نمره واقعی عالم عنصری است و میتوان گفت سایر موجودات مقدمه وجود این انسان کامل بوده اند و همه برای او آفریده شده اند زیرا کامل در هر دوری مقصود بالذات است و موجودات ناقصه بالعرض مقصودند از این جهت است که صوفیه انسان کامل را قطب عالم نامیده اند و سایر افراد همه در ظل او هستند .

شیعه امامیه (اثنی عشریه) انسان کامل را بنام امام معصوم مینامند و او را صاحب الزمان میگویند که آن بزرگوار غایب است یعنی از انظار پنهان است . هر یک از این دو تعبیر که شیعه کرده اند در جای خود درست است زیرا آن فرد کامل چون از نقائص منزّه و مبرا است لهذا معصوم است زیرا عصمت به معنی منزّه بودن از

نقائص است و اما تعبیر صاحب الزمان از آن جهت است که گفتیم انسان کامل ثمره عالم وجود و مقصود بالذات در دور و زمان خود میباشد و سایرین در ظل او هستند و اما اینکه شیعه گفته اند آن بزرگوار غایب است منظور این است که مردم از کمالات و فضائل آن شخص غافلند و نمیدانند که او ثمره عالم وجود و انسان کامل آن دور و زمان است و من میگویم که شاید خود آن شخص هم نمیداند افضل و اکمل افراد دوره خودش میباشد زیرا اگر چه به حال خود آگاه است اما از حال دیگران آگاه نیست تا بدرجه کمال خود پی ببرد پس چنین شخصی را مردم حقیقتاً نمیشناسند و او هم خودش را نمیشناسد در این خصوص در احادیث قدسی وارد شده است که خداوند فرمود " اولیائی تحت قبایی لا یعرفهم گیری " از آنچه گفتم ثابت شد که حتما باید در هر دوری فرد کاملی از نوع انسان که من جمیع الجهات متصف به صفات کمالیه باشد وجود داشته باشد که نیز باید در جریان ادوار مختلفه که در هر دوری انسان کاملی ظاهر شده و بالاخره دوره ای برسد و شخصی پیدای شود که نسبت به صاحبان هر دور افضل و اکمل باشد یعنی در سلسله انبیاء و رسل از همه بالاتر و کامل تر باشد یگانه دهر محسوب شود و چنین شخصی در هر هزار سال یا کمی بیشتر و کمتر آشکار میشود و این شخص است که پیغمبر اولوالعزم نامیده میشود رسول معظم است و نبی مکرم وضع شریعت میکند و نفوس را به حقایق

دلالت میفرماید و نسبت او به افراد کامل دورهای گذشته ما نمیشد نسبت آفتاب تابان به ستارگان درخشان است .

در هر دوری که انسان کاملی پیدا میشود باید در میان افراد شخصی باشد که از سایر مردم به او نزدیک تر باشد یعنی از حیث فضائل و اخلاق و کمالات مادون صاحب دور و ما فوق بقیه افراد بشر باشد و مانند نسبت ^{ماه} باشد نسبت به آفتاب و چنین شخصی مرکز عهد و قائم مقام انسان کامل است که شریعت او را ترویج میفرماید اما نسبت سایر مردم به انسان کامل مانند یکی از سیارات منظومه شمسی است نسبت به آفتاب و اما طبقه عوام خلق نسبتشان بانسان کامل بسیار دور است و میتوان گفت مانند حوادثی هستند که در این عالم واقع میشود این حوادث نسبت بسیار دوری با آفتاب و ماه و سایر کواکب دارند به هر حال آنچه مسلم است این است که افراد ناقص در ظل انسان های کامل در هر دوری رو به کمال میروند و از فیوضات آنها بهره مند میشوند این بیان که شنیدی مطلب معقولی است و مستند به استقراء است که اثبات قطع و یقین میکند .

مقدمه پنجم

انسان کامل بالاترین افراد و افضل از همه و کامل ترین و دانشمندترین افراد بشر است که در ذروه اعلاى انسانیت قرار دارد . بیش از این گفتیم که کامل ترین فرد نوع ما دون به اولین درجه از نوع عالی اتصال مییابد بنابراین بهتر و بالاتر فرد نوع بشر مرحله فرشتگان

است و به عبارت دیگر آخرین درجه بشریت از حیث کمال متصل به اولین درجه فرشتگان است و روی این اصل انسان کامل متصل به جهان فرشتگان و محشور با آنهاست بدیهی است که عالم فرشتگان منزله از شئون جسمانی و علائق دنیوی است فرشتگان به عالم اجسام مسلطند و در انجام افعال و مقاصد خود احتیاجی بالاتر جسمانی ندارند انسان کامل هم که جزو فرشتگان شد البته باید صفات فرشتگان را داشته باشد یعنی به عالم مادیات توجه نکند و در جهان امکان تصرف کند توجهش به جهان روحانیت باشد از حیث قوه نظریه و اطلاع به حقایق قدسیه و معارف الهیه به اعلی درجه رسیده باشد و از حیث قوه عملیه در اجسام این عالم مؤثر باشد و بتواند هرگونه تصرفی در آن بنماید مقصود از معجزه همین است باید چنین شخصی مردم ناقص را در عقل نظری و عملی مساعدت کند تا به کمال برسند بیش از این گفتم که نفوس ناطقه بشریه از حیث ماهیت با هم مختلفند بعضی در قوه نظریه کاملند ولی در قوه عملیه ضعیفند بعضی هم برعکس از جهت قوه عملیه بسیار توانا هستند و میتوانند در اجسام عالم عنصری تصرف کنند ولی از جنبه قوه نظری و اطلاع بر معارف الهی ضعیف و ناقصند بعضی هم هستند که در هر دو جنبه کاملند اما بندرت از این قبیل نفوس پیدا میشود و بعضی هم هستند که در قوه نظری و عملی هر دو ناقصند و اکثر مردم از این دسته هستند پس از این مقدمات بایسن

نکته توجه فرما که نفوس ناطقه بشریه بدو مرض مهلك گرفتار میشوند یکی آنکه از خدا اعراض میکنند و دیگر آنکه بخلق توجه مینمایند و حق را فراموش میکنند و ببینیم علاج این دو مرض چیست؟ بدیهی است که علاج مرض اول اقبال به حق است و علاج بیماری دوم بی اعتنائی به خلق و اعراض از شئون جهانی است. حال اگر کسی پیدا بشود که مردم را به حق دعوت کند و آنها را از توجه به خلق بر حذر بدارد چنین شخصی پیغمبری راستگو است در میان افراد این نوع از مردم از جهت قوت و ضعف و کمال و نقص اختلاف بسیار است یعنی بعضی میتوانند بهتر مردم را هدایت کنند و زودتر به کمال برسانند و بعضی دیرتر هرکس بتواند بهتر و زودتر این عمل را انجام دهد دارای مقامی عالیتر از هدایت نفوس است که درجه نبوت باشد و هرکس در هدایت نفوس ضعیف تر باشد و دیرتر مقصود را انجام دهد درجه او در نبوت پست تر است این بود آنچه که در بیان کیفیت نبوت میخواستیم بیان کنم

کلمات فخر رازی تا اینجا تمام شد آنچه را که این دانشمند استدلال کرد و اثبات نمود واضح و آشکار است و احتیاجی به شرح و بیان ندارد.

حضرت بهاء الله قیام فرمود و مردم را بخدا دعوت کرد. کلامش نافذ شد و دعوتش در قلوب مؤثر افتاد. مردم به او گرویدند نفوسی که با او مؤمن شدند از صفات مذمومه برکنار ماندند و بخیر

وصلاح توجه کردند بساحت حق رو آور شدند و از باطل اعراض کردند ماهمه اینها را بچشم ظاهری بینیم هر پیغمبری که میآید برای انجام همین کارها میآید بنابراین حضرت بهاء الله صاحب دعوت حق است و حضرتش کاملترین مظاهر الهی است و بزرگترین پیغمبران، رحمت الهی بوسیله او نازل میشود و هر که او را پیروی کند به نعمت کامله میرسد پس بشتابید و باو بگرید تا به سعادت دنیا و آخرت برسید و به بهشت رضای الهی و سعادت معنوی فائز شوید دنیا رو بغنا میرود جهان آخرت نشئه ای است بهتـــرو جاودانی .

مسعود گفت : در اینجا مسأله ای پیش آمده است که میخواهم از تو بپرسم پیش از آنکه وارد مرحله استدلال بشوی این مطلب را برای من بیان کن من میخواهم بدانم که انسان چطور میتواند معتقدات واقعیه را بشناسد زیرا مردم در عرفان حقایق و معتقدات اختلاف دارند بسا مطلبی را که جمعی از مردم حق می پندارند و جمععی دیگر همان مطلب را باطل می شمرند نصاری به مطالبی اعتقاد دارند و مسلمین طور دیگر بآن مطالب نظر میکنند و بر همین قیاس است معتقدات یهود نسبت به اسلام و بالعکس با این همه چطور ممکن است تشخیص بدهیم که کسی به دعوت قیام میکند آیا حقیقتاً از طرف خدا است یا از پیش خود سخن میگوید زیرا بعضی او را بر حق میدانند و بعضی او را باطل می شمرند .

زند گفت : حق همیشه یکی است و اعتقاد بحق هم یکی بیش نیست
از این جهت خداوند در قرآن فرموده است " یا ایها الرسل کسوا
من الطیبات و اعملوا صالحا انی بما تعلمون علیم و ان هذه امتکم
امه واحده و انا ربکم فاتقون "

در این آیه میفرماید امت همه پیغمبران یک امت است و این مطلب
وقتی درست است که وحدت حقیقی در معتقدات حکمفرما شود و همه
رسل بر یک حقیقت متفق باشند و همینطور هم هست همه پیغمبران
خلق را دعوت کردند که بخداوند و رسولان او و کتب آسمانی معتقد
باشند همه انبیا، خلق را به اخلاق حمیده و صفات پسندیده از
قبیل جوانمردی و امانت و بردباری و شکیبائی و عفت و خوشروئی و
مهربانی و رحم به فقرا، و امثال اینها دعوت فرمودند . پیسروان
جمع مذاهب و عقاید بآنچه گفتیم معتقدند آنچه ذکر شد اصول
دین است و اساس شریعت است و عقیده کل نسبت بآن متحد است
امام فخر رازی در مسئله معتقدات حقه میفرماید که معجزه دو -
قسم است معجزه حسی و معجزه عقلی .

معجزات حسی آنست که با چشم دیده شود مثل طوفان نسوح و
عصای موسی .

معجزه عقلی آنست که با چشم بصیرت و واقع بین ادراک شود مثل
خبر دادن انبیا از غیب که گاهی به اشاره اکتفا میکنند و گاهی
به صراحت بیان میکنند اطلاع انبیا بر حقایق علوم بدون اینکه

بیش کسی تحصیل کرده باشند از معجزات عقلیه است نفوذ کلمه انبیاء که خلق را از ضلالت به هدایت میکشاند و آنها را وادار به بذل جان و مال در راه خدا میکند از معجزات عقلیه است آنچه بین مردم شیوع دارد و از آن گفتگو میکنند همان معجزات حسّی انبیاء است که بقول فخر رازی قسم اول معجزات بود ولی معجزات عقلیه را جز خواص و صاحبان عقل و انهام کامله ادراک نمی نمایند اینها هستند که حق و حقیقت را میفهمند و اقامه برهان در این خصوص باین گونه نفوس عاقله اختصاص دارد .

مسعود گفت : بسیار خوب حال آنچه را میخواستی بگویی بیان نما .
 زید گفت : استدلال در این مطلب خیلی واضح است ولکن —
 مطلبی است که میخواهم نظر تو و امثال تو را بآن جلب کنم و آن این است که فخر رازی گفته بود چنین شخص بزرگواری هر هزار سال یا قدری بیشتر یا کمتر در عالم ظاهر میشود و در این سخن که فخر رازی گفته اشاره به این مطلب است که فیض الهی منقطع نمیشود و —
 پیغمبران خدا پیوسته در عالم ظاهر خواهند شد همانطور که آفتاب ظاهر هر روز در آسمان میدرخشد و طلوع آفتاب انقطاعی ندارد بر همین قیاس در هر هزار سال یا کمتر یا بیشتر بطور حتم انسان کاملی قیام میکند و به هدایت خلق میپردازد و انقطاعی برای این فیض الهی نیست . بسیاری از دانشمندان و محققین اسلام در گفتار خود باین مطلب تصریح کرده اند یا لا اقل به اشاره اکتفا نموده اند

زیرا اسرار شریعت را بعضی مخفی نگاه میداشتند و بعضی هم آشکارا بیان کرده اند .

کمال بن شریف در جلد دوم مسامره صفحه ۷۶ فرموده است که بعضی از دانشمندان و متکلمین اسلامی که در ماوراء النهر میزیسته اند و پیرو مذہب حنفیه بوده اند گفته اند که ارسال پیغمبران مقتضای حکمت الهیه است و محال است که سلسله انبیا منقطع شود زیرا مقتضای حکمت الهی چنین است . سپس کمال بن شریف بقول ابوالبرکات نسفی استشهاد کرده و گفته که نسفی در کتاب خود موسم به (عمده) چنین فرموده است که خداوند پیغمبران را در هر عصر و زمان برای بشارت و انذار میفرستد و ایسن ارسال رسل همیشه ممکن بوده بلکه میتوان گفت واجب است و محال است که حکمت الهی برخلاف این قرار بگیرد یعنی محال است که سلسله نبوت قطع شود اینک رجا دارم که با کمال دقت بگفتار ابوالبرکات و تصریح علمای ماوراء النهر درست دقت کنی گفتار هر دو مشعر بر این بود که انقطاع سلسله رسالت مستحیل است و استمرار بعثت رسولان الهی امری واجب و لازم است .

دلیل دوم - در قرآن مجید و احادیث نبوی اشاره شده است که اگر ملت عرب در دوره ظهور حضرت بهاء الله ایمان نیاورد و امر الهی را نصرت نکند ایرانیان به نصرت و یاری او برخیزند همینطور هم شد و تحقیق این احادیث دلالت کافیه بر صدق مدعای حضرت

بها، الله دارد و مانند آفتاب در وسط زوال روشن است خداوند
 در سوره محمد آیه ۳۸ قرآن مجید میفرماید " و ان تتولوا يستبدل
 قوما غيركم ثم لا يكونوا امثالكم " یعنی اگر شما ملت عرب در نصرت
 امر الهی کوتاهی کنید خداوند قوم دیگری را بجای شما قرار خواهد
 داد تا امر الهی را نصرت کند و البته آنها مثل شما نخواهند بود
 اما در احادیث نبوی در ذیل تفسیر همین آیه مؤید بسیاری برای
 بحث ما موجود است. علامه سیوطی در کتاب در المنثور در تفسیر
 این آیه میگوید ابن مردویه از جابر روایت کرده که حضرت رسول
 این آیه و ان تتولوا يستبدل قوما غيركم را تلاوت فرمود بعضی
 پرسیدند مقصود از این قوم چیست حضرت فرمودند مقصود ایرانیان
 هستند بعد فرمودند " لو كان الدين بالثريا لتناوله رجال من فارس"
 یعنی اگر دین الهی در آسمان و ستاره ثریا هم باشد مردانسی از
 ایران آنها بجنگ خواهند آورد برای اینکه مطلب خوب واضح شود
 چند آیه را که قبل از این آیه در قرآن ذکر شده است برای تسو
 میخوانم خداوند میفرماید " يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و
 اطيعوا الرسول ولا تبطلوا اعمالكم ان الذين كفروا و صدوا عن سبيل
 الله ثم ماتوا وهم كفار فلن يغفر الله لهم فلا تهنوا و تدعوا الى
 السلم و انتم الاعلون و الله معكم ولن يتركم اعمالكم انما الحياة
 الدنيا لعب و لهوا و ان تومنوا و اتقوا يوتركم اجرکم ولا يسالکم
 اموالکم ان يسئلکموها فيحکم تبخلوا و يخرج اضغانکم ها انتم

هولاً تدعون لتتفقوا فی سبیل الله فمنکم من بخل ومن یبخل فانما یبخل عن نفسه والله الغنی وانتم الفقراء وان تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یكونوا امثالکم " (محمد آیه ۳۳ - ۳۸)

اگر کسی در این آیات دقت کند مشاهده میکند که خداوند مخصوصاً ملت عرب را به ایمان به حضرت بهاء الله و اطاعت و نصرت آن بزرگوار امر فرموده است و به آنها تحذیر کرده که اگر در نصرت او کوتاهی کنند قوم دیگری را بجای آنها قرار خواهد داد تا آن حضرت را یاری کنند و در حدیث سابق هم پیغمبر تشریح فرمود که مقصود از قوم دیگر ایرانیان هستند و در ضمن آیه فرمود " ثم لا یكونوا امثالکم " یعنی ملت ایران مثل شما اقوام عرب از نصرت حضرت بهاء الله و اطاعت او امرش سرپیچی نخواهند کرد .

مسعود گفت : آیه مبارکه ای را که خواندی ظاهراً دلالت دارد بر اینکه ملت عرب از ایمان به حضرت بهاء الله روگردان نیستند بلکه از نصرت و یاری آن حضرت خود داری خواهند کرد و مفاد حدیث دال بر این است دانشمندان ایرانی که سرگرم علوم دینی و معارف اسلامی هستند بیشتر از سایر اقوام به حضرت بهاء الله مؤمن خواهند شد .

زید فرمود : خیر ابداً اینطور نیست مقصود چیز دیگری است اصل مقصود آیه این است که اعراب از ایمان به حضرت بهاء الله روگردان میشوند نه از نصرت به آن حضرت زیرا خطاب الهی عمومی و متوجه به

جميع اهل العالم است ملاحظه کن که میفرماید " ان تومنوا و تتقوا
 یوتک اجرکم " یعنی اگر ایمان بیاورید و تقوی پیشه کنید به اجر
 عمل خود خواهید رسید همین کلمه تومنوا در آیه دلیل است که
 اعراب از ایمان به حضرت بها^۱ الله خود داری خواهند کرد و در آخر
 آیات میفرماید اگر شما اعراض کنید خدای بجای شما دیگران را قرار
 میدهد این خطاب عمومی است و بنابراین دلیل بر عدم ایمان است
 و اما خطاب بقرم عرب در باره عدم نصرت و عدم انفاق جان
 و مال خطاب عمومی نیست بلکه اختصاص به بعضی از اهل ایمان
 دارد زیرا در آیه میفرماید و منکم من یبخل یعنی بعضی از شما اگر
 بخل بورزد بنابراین نمیتوان آنطوری که تو میفرمائی کلمه اعراض را
 اختصاص به نصرت و جانفشانی داد اما اینکه فرمودی در حدیث
 نبوی مقصود از مردم که پیغمبر فرمود علمای ایرانی هستند که به
 علوم دینی مشغولند و بیشتر این نفوس مؤمن میشوند ظاهر آیه
 با این بیان تو درست نمیآید زیرا خداوند میفرماید یستبدل قوم
 غیرکم کلمه استبدال یعنی آنست که چیزی را کنار بگذارند و چیز
 دیگری را به جای او قرار بدهند دانشمندان ایرانی که مشغول
 به علوم دینی بوده اند همه در میان عرب و با اعراب زندگی میکردند
 اشتغال به علوم دینی اختصاص به ایرانیان نداشت تا اینکه
 پیغمبر آن مطلب را بفرماید و همچنین دانشمندان ایرانی بجای
 دانشمندان عربی گذاشته نشده اند تا مفاد کلمه استبدال تحقق

یابد در باره این نفوسیکه بنیان مشید علوم اسلام را مرتفع ساختند خدا در قرآن به این طور تعبیر کرده که " و آخرین منهم لما یلحقوا بهم " مسلم در کتاب صحیح خود در قسمت ۱۶ صفحه ۱۰۱ از ابی هریره روایت کرده است که گفت ما در محضر رسول اللہ نشسته بودیم در آن حین سوره جمعه نازل شد پیغمبر آن سوره را تلاوت فرمود تا به این آیه رسید که " و آخرین منهم لما یلحقوا بهم " یکی از حاضرین عرض کرد یا رسول الله مقصود از آخرین منهم چه کسانی هستند پیغمبر جوابی نفرمود آن مرد سؤال خود را تکرار کرد باز پیغمبر جوابی نفرمود آن مرد برای مرتبه سوم سؤال خود را تکرار کرد حضرت رسول دست مبارک خود را روی بدن سلمان گذاشت یعنی سلمان فارسی که در آن مجمع حاضر بود و فرمودند " لو کان الایمان عند الثریا لنا له رجال من هولاء " یعنی اگر ایمان در ستاره ثریا باشد و از دسترس بشر دور باشد مرد می از قبیله این سلمان پیدا خواهند شد که ایمان را بچنگ خواهد آورد ملاحظه فرما که در حدیث اول پیغمبر فرمود " لو کان الدین و در حدیث دوم فرمود لو کان الایمان و . . . هر دو تعبیر که پیغمبر فرموده برای موضوع ما مناسب است زیرا این نفوس هستند که حضرت بها^۱ الله را پیروی میکنند برای بزرگداشت دین و پس از آنکه بمقصد رسیدند و تعالیم جمال مبارک را یاد گرفتند و بن حضرت مؤمن شدند نزد قوم خود بر میگرددند و امر الهی را در میان آنها

رواج میدهند این اشخاص هستند که برای رسیدن به ایمان و یقین در تحصیل علم مجاهده میکنند تا به معرفت کامل فائز شوند و بتوانند بخوبی استدلال کنند اما دلیلی که ثابت میکند مقصود از ذکر تولى و اعراض در آیه اعراض از ایمان است اینک برای توشیح میدهم .

ملاحظه کن خداوند به مؤمنین خطاب فرمود یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول پس از این خطاب مؤمنین را تحذیر فرمود که مبادا زحمات خود را بباد دهند و ایمان خود را بکفر تبدیل کنند و آنها را تشویق فرمود که با مشرکین جنگ کنند و بسه اهل ایمان خاطر نشان کرد که سرگرمی بامور دنیا لهوی خسران و بازی کودکان است و بعد بآنها فرمود اگر مؤمن شوید و تقوی پیشه کنید خدا جزای اعمال شما را بشما عنایت میکند اینک از تسمیه میپرسم اینک فرمود اگر مؤمن بشوید مقصودش ایمان به چه کسی است اگر مقصود ایمان به حضرت رسول باشد که مؤمنین بسه آن حضرت ایمان داشتند و خدا آنها را مؤمن میدانست و در قرآن به آنها خطاب کرده با ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول بنابراین خطاب آن تومنوا و تتقوا معنی نداشت بنابراین واضح است که مقصود از " ان تومنوا " ایمان به رسول الله نیست بلکه ایمان به مظهر دیگری است که بعد از رسول الله بایستی ظاهر شود و آن وجود مقدس حضرت بها' الله است در اینجا نمیتوانیم بگوئیم که مقصود ایمان به حضرت اعلی است زیرا دعوت حضرت اعلی

محصور در ایران بود و ممکن نبود که قوم عرب مورد دعوت حضرت اعلیٰ باشد تا اینکه بحضرت مؤمنان شود و از نصرتش صرفنظر نماید بنحوی که توفرمودی و بطور قطع مقصود از آن تومنوا ایمان به حضرت بها^۱ است زیرا دعوت آن حضرت در میان قوم عرب آغاز شد بنابراین معنی آیه چنین میشود اگر به حضرت بها^۱ الله مؤمن بشوید و از نافرمانی او اجتناب بکنید خدا اجر اعمال شما را کاملا بشما عنایت میفرماید . . . تا اینکه میفرماید اگر از ایمان به حضرت بها^۱ الله خودداری بکنید قوم دیگری را که غیر از شما هستند یعنی از اقوام غیر عرب بجای شما ملت عرب قرار خواهد داد و بطوریکه حضرت رسول فرموده اند مقصود از این قوم که بجای عرب می نشینند ایرانیها هستند و در قرآن میفرماید ایرانیها مثل عرب نیستند که از اطاعت او امر الهی خودداری کنند مطلب همانظوری که خدا و پیغمبر گفته بود اتفاق افتاد حضرت بها^۱ الله در میان اعراب دعوت خود را آغاز کرد زیرا آغاز دعوت آن حضرت در بغداد بود و بغداد موطن و مستقر عرب بود ولی اعراب به آن حضرت مؤمنان نشدند و در عوض ایرانیان بودند که آن حضرت را نصرت و یاری کردند عده مؤمنین عرب به حضرت بها^۱ الله به مراتب از عده مؤمنین ایرانی کمتر بود ایرانیان بودند که طائف حول آن حضرت بودند و در سفر و حضر ملازم موبک مبارکش بودند و انواع مصائب و مشقت ها را تحمل کردند وقتی که حضرت بها^۱ الله در عکا بودند بسیاری از ایرانیان از بلاد

دور دست به عکا سفر میکردند تا بحضور مبارکش مشرف شوند در سجن اعظم بیانات مبارکه اش را بشنوند فرمایش پیغمبر که فرمود اگر دین در ثریا باشد ایرانیان به او دسترسی خواهند یافت همین است . چیزی را که از دسترسی کسی دور باشد یا صعب الوصول باشد و یا دسترسی بآن محال باشد در مثل تشبیه میکنند به چیزی که در ستاره ثریا باشد این مثل با احوال ایرانیان که میخواستند بحضور مبارک حضرت بها^۱ الله برسند کاملاً مطابق بود زیرا زندان آن حضرت قلعه عکا بود و عکا از سرزمین ایران بسیار دور است ایرانیان بقوه ایمان از تحمل هیچ مشقتی روی گردان نبودند و از شهرهای دور دست براه میافتادند تا خود را بقلعه عکا برسانند بعضی به حضور مبارک مشرف میشدند و بعضی دیگر هم بدون اینکه باین آرزو برسند مراجعت مینمودند و بجزا اجر جزیل و خیر کثیری را که در قرآن وعده فرموده است دریافت نمیکردند اگر در سفر اول از تشرف به حضوری نصیب میماندند آنها را نا امید نمی ساخت و سفر خود را مکرراً انجام میدادند و امید آنها از تشرف به حضور مبارک هیچوقت به ناامیدی تبدیل نمیشد ملاحظه فرمائید که مفاد آیه قرآن چگونه اشکار شد و چگونه قوم عرب از ایمان به حضرت بها^۱ الله برکنار ماندند و چگونه ایرانیان جای آنها را گرفتند با این همه بتوموده میدهم که دوره ایمان عرب هم خواهد رسید زمانی خواهد آمد که اعراب در ظل رایت حضرت بها^۱ الله مجتمع

خواهند شد آن دوره چندان دور نیست .

دلیل سوم

یکی از سوره قرآنی سوره نبا است که در آن به ظهور نبا عظیم یعنی طلوع شمس حقیقت اخبار فرموده در آیه ۱ تا ۶ میفرماید " عم يتساءلون عن النبا العظيم الذی هم فیه مختلفون کلا سيعلمون نم کلا سيعلمون " علمای اسلام در تفسیر نبا عظیم باهم اختلاف دارند بعضی میگویند مقصود از نبا عظیم حضرت رسول پیغمبر اکرم است . بعضی دیگر گفته اند مقصود قرآن مجید است بیشتر علمای تفسیر نبا عظیم را بروز حشر و قیامت که یوم البعث است تفسیر فرموده اند . گفتار دو فرقه اول قابل قبول نیست زیرا حضرت رسول مبعوث شده بودند و قرآن هم از روز بعثت حضرت رسول به تدریج نازل میشد دیگر معنی ندارد که از مطلبی که تحقق یافته خدا در قرآن بشارتی بدهد یا کسی درباره او سؤال بکند . در آیات بعدی در این سوره ظهور نبا عظیم را در یوم الفصل تعیین کرده است و میفرماید " ان یوم الفصل کان میقاتا " یوم فصل روز قیامت است و روز قیامت وقتی است که برای ظهور این نبا عظیم تعیین شده از میان اقوال مفسرین قول سوم مقرون به صحت است باین معنی که این دسته از علما فرمودند نبا عظیم یوم البعث است و ما اگر کلمه بعث را به معنی مفعول بگیریم یعنی بگوئیم البعث فیه که مفید حاصل مصدر است نه نفس مصدر معنی درست

میآید و این مطلب در علم ادب رواج دارد که مصدر را به معنی
 مفعول میگیرند مثلاً کلام میگویند و مقصودشان جملاقی است که شخص
 متکلم بآن تکلم کرده و معنی مصدری منظور نیست بنابراین یوم البعث
 یعنی روزی که رسول الهی مبعوث میشود و شمس حقیقت از مشرق
 و مظهر بزرگوار حضرت باب و حضرت بها^۱ الله طلوع میکند نکه
 دیگری هم از آیه مستفاد میشود در ابتدای سوره بطور استفهام و
 سو^۲ ال میفرماید " عم یتسائلون " یعنی از چه چیز سوال میکنید
 این طرز بیان در اینجا دلیل بر بزرگواری مقام مسئول عنه است خدا
 میخواهد عظمت مقام او را برساند این عربی در دیوان خود دو بیت
 فرموده که اشاره به این ظهور مقدس است و آن دو شعر اینست :

انی لا ذکر من یاتنی فیدکرنی

با فضل الذکر فی نفسی و فی ملا^۳

ذاک الاله الذی عمت عوارقه

اتی به السید المعصوم بالنیسا^۴

(دیوان ابن عربی چاپ بمبئی صفحه ۴۲ و ۴۳)

بیت اول اشاره به مضمون حدیثی است که علامه بخاری در کتاب
 توحید از ابی هریره روایت کرده . حضرت رسول فرمودند خداوند
 میفرماید من ناظر به افکار بنده خود هستم و هر وقت بیاد من بیفتد
 من با او هستم اگر در قلب خود مرا بیاد آورد منم در ذات خود
 او را بیاد میآورم و اگر مرا در مقابل مردم نام ببرد من هم او را در

مقابل فرشتگان نام خواهم برد فرشتگانی که بهتر و از مردمان هستند . . . بنابراین در شعر اول میگوید که من بیاد کسی هستم که چون او را بیاد بیاورم در پنهان و آشکار او هم بیاد من خواهد بود در بیت ثانی مقصود از آن نفس مقدس را بیان میکند و میفرماید " ذاك الاله الذی عمت عوارفه " مقصودش این است که نبأ عظیم عبارت است از ظهور خداوند منان بواسطه تجلی در مظاهر ذات خویش در بین بندگان سپس میفرماید " اتی به السید المعصوم بالنبأ " یعنی مزده ظهور این مظهر عظیم الهی را در سوره نبأ حضرت محمد رسول الله که سید معصوم است بما داده است . مطلب دیگری که از آیه مستفاد میشود این است که خداوند روز ظهور و تجلی نبأ عظیم را روز عظیم فرموده است چنانکه در سوره المطففین آیه ۴ و ۵ میفرماید " الا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم یوم یقوم الناس لرب العالمین " بعد از ذکر نبأ عظیم در سوره نبأ میفرماید " الذی هم فیه مختلفون " اشاره به این است که چون نبأ عظیم و شمس حقیقت الهی در روز قیامت آشکار شود مردم در باره او بد و فرقه تقسیم خواهند شد بعضی در باره ادعای او به انکار قیام خواهند کسرد و بعضی با او مؤمن خواهند شد .

مسعود گفت : این اختلاف چگونه است ؟

زید گفت : این سوره در مکه نازل شده در آن ایام هنوز دین اسلام منتشر نشده بود ظاهر این آیه بر این معنی دلالت دارد که قریش

در باره حضرت رسول اختلاف نظر داشتند و با هم میگفتند محمد که ادعا میکند پیغمبر است و اشخاصی هم با او گرویده اند آیا مدعی بعد از او هم اگر بیاید مدعی مقام رسالت خواهد بود و خود را - رسول الله خواهد نامید راجع به این مطلب اختلاف نظر داشتند در جواب آنها این آیه نازل شد که " عم یتسألون " یعنی قریش بر سر چه مطلبی با هم اختلاف دارند " عن النبأ العظیم " آیا اختلاف آنها در باره ظهور بعد است که مقام او را مقام رسالت میسمانند " کلا سیعلمون " چنین نیست که می پندارند بزودی خواهند دانست یعنی وقتی که حضرت موعود عظیم در روز قیامت ظاهر شود حقیقت حال آشکار میشود و این مردم خواهند دانست که موء منین به حضرت موعود همه ناجی هستند و منکرین آن بزرگوار مورد غضب حضرت پروردگار خواهند بود و بعذاب و بلیات دچار خواهند شد این وعید را که شامل تهدید شدیدی است در آیه مکرر ذکر فرموده و گفته است " سیعلمون ثم کلا سیعلمون " علت هم اینست که مردم در هر دوری تا به عذاب الیم گرفتار نشوند ایمان نیاورند پس از این مسائل خداوند در سوره نبأ بعضی از نعمت های خود را که بما داده است بیان میفرماید بقوله تعالی " الم نجعل الارض مهادا " آیا ما زمین را برای مردم محل راحت قرار ندادیم " الجبال اوتادا " آیا کوهها را بمنزله میخ مقرر نداشتیم ؟ " و خلقناکم ازواجاً " آیا مردم را زن و مرد نیافریدیم ؟ " و جعلنا نومکم سباتا " آیا خواب

را برای شما وسیله استراحت ساختیم ؟ " وجعلنا الليل لباسا " و آیا شب را برای استراحت قرار ندادیم ؟ " وجعلنا النهار معاشا " آیا روز را برای فعالیت و کوشش و تحصیل معاش معین نکردیم ؟ " بنینا فوقكم سبعا شدادا " آیا روی سر شما هفت آسمان را معلق ساختیم ؟ " وجعلنا سراجا وهاجا " آیا آفتاب و ماه را برای شما چراغ درخشنده مقرر فرمودیم ؟ " وانزلنا من المعصرات مائا نجاا لنخرج به حبا ونباتا وجناب الفافا " آیا از ابرها آبی که بشدت فرو میریزد یعنی باران برای آنها فرستادیم تا اینکه از سطح زمین حیوانات و گیاهها بدست آید و سبز شود و باغهای پر درخت فراهم گردد ایمن نعمتهای خود را خداوند ذکر فرمود و مقصودش این است که خداوندی که بندگان خود را مورد این همه لطف و نعمت خود در عالم قرار داده آیا ممکن است که از نعمت های باطنی خود که عبارت از بعثت رسولان است دریغ فرماید ، پیغمبران خود را برای اصلاح حال مردم و تأمین سعادت آنها مبعوث نفرماید بدیهی است که اراده الهیه چنین قرار گرفته که نعمت خود را نسبت به بندگان در ظاهر و باطن بطور تمام و کمال عنایت کند بعد می فرماید " ان یم الفصل کان میقاتا " یعنی ظهور این نبا عظیم وقت معینی دارد که عبارت از یم الفصل است . سپس میفرماید " یم ینفخ فی الصور فتاتسون افاجا یعنی یم الفصل روزی است که در صور دمیده میشود و مردم فوج فوج می آیند مقصود از دمیدن در صور اعلان دعوت حضرت موعود

است زیرا صوره معنی شیور است که برای اعلام و اخبار از امور مهمه
 بصدا در میآید دور و نزدیک صدای آنرا میشنوند و همه به وقوع
 مطلب مهمی که در جریان است پی میبرند امروز در میدانهای جنگ
 و در میان لشکر و سپاه شیور بکار میرود خدا هم میفرماید که علامت
 روز قیامت این است که صدای شیور بگوش مردمان میرسد یعنی مظهر
 امر الهی دعوت خود را آشکار میکند و بگوش قریب و بعید میرساند
 این اعلان و دعوت بنص قرآن دو مرتبه انجام میشود در سوره النازعات
 آیه ۶ فرموده " یوم ترجف الراجفه تبعه الراءفه " مقصود از
 راجفه نشر دعوت حضرت باب است و مراد از راءفه اعلان دعوت
 حضرت بها^۱ الله است بعد میفرماید " فتاتون افواجا " یعنی پس
 از اعلان دعوت مظهر امر الله مردم یکی بعد از دیگری و گروهی پس
 از گروهی دعوت حضرت باب و حضرت بها^۱ الله را پی پذیرند و آنچه
 را خدا وعده داده به ظهور میرسانند در جمله " تاتون افواجا " ^۲
 نکته ای مندرج است و آن این است که ایمان آوردن مردم بطور دسته
 جمعی در زمانی خواهد بود که برای امر مبارک در عالم پیشرفتگی
 حاصل شده باشد و ریشه شجره الهیه محکم شده باشد همانطور
 که وقتی دین اسلام پیشرفتی کرد و ریشه اش محکم شد مردم فوج
 فوج مؤمن میشدند چنانکه در سوره نصر آیه ۳ میفرماید " و رأیت
 الناس یدخلون فی دین الله افواجا " بزودی خواهی دید که امر
 حضرت بها^۱ الله انشاء الله تعالی بدوره ای میرسد که مردم فوج

فوج آنها قبول کنند اما ایمان انفرادی مدتها است تحقق پیدا کرده و به محض اینکه حضرت باب و حضرت بهاء الله دعوت خود را اعلان فرمودند طالبین یکایک مؤمن میشدند اشاره به این مطلب در سوره اسراء آیه ۵۲ است که فرموده " یوم یدعوکم فتستجیبون بحمده " روزی که شما را دعوت میکند شما دعوت او را اجابت خواهید کرد و او را ستایش خواهید نمود پس از این مطلب در سوره نبا میفرماید " وفتح السماء وکانت ابوابا " یعنی آسمان گشوده میشود و دارای چند در خواهد بود مقصود از آسمان در اینجا دین الهی است زیرا همانطور که آسمان بر سر مردم سایه می افکند دین الهی هم بر سر مردم سایه خود را می گستراند و مقصود از درهای آسمان این است که مردم هر کدام از راهی مخصوص و دری بخصوص در دین الهی وارد میشوند یعنی هر کس بقدر فهم و قدرت خود راهی را اختیار میکند و از دری داخل میشود که او را بمقصد برساند میتوان گفت که این درها مخصوص بخود دیانت است که عبارت از ابواب سعادت دنیا و سعادت آخرت و ابواب ملکوت الهی باشد و نیز میتوان گفت مقصود از ابواب امور دیگری است که تعلق بدین نداشته باشد همانطوری که در دوره اسلام در مسئله مهاجرت اتفاق افتاد پیغمبر فرمودند با ید مهاجرت کنید هر کس بقصد اطاعت خدا و رسول مهاجرت کند مهاجرت او برای خاطر خدا و پیغمبر است و اگر کسی هم برای بهبود زندگانی و امور دنیوی مهاجرت کند یا بقصد تشکیل خانواده به مهاجرت

اقدام کند چنین شخصی هم به مقصود خود خواهد رسید این حدیث را علامه بخاری ذکر کرده است و مطلب واضح است زیرا مردم که مؤمن به حق و حقیقت میشوند درجات مختلف دارند بعضی در همه حال نیت شان خالص است طالب رضای الهی هستند و بعضی هم برای امور شخصی و شئون نفسانی سعی و کوشش میکنند کلمه "فتح" که در آیه بود در اینجا به معنی ایجاد و تأسیس است "فتح السما" یعنی دین الهی بواسطه نباء عظیم که حضرت باب و حضرت بها^۱ الله هستند تأسیس خواهد شد بعد میفرماید "و سیرت الجبال فکانت سرايا" در این آیه مقصود بطور استعاره بیان شده مرا از کوه کوه ظاهری نیست بلکه مقصود نفوس مقتدر و با نفوذ میباشد که در بین مردم فرمانروائی میکنند از اصطلاحات عرب است که از اشخاص مهم که مرجع امور مردم هستند و شهرت و مقامی دارند به جبل تعبیر میکند در کتاب مفردات القرآن کلمه تألیف راغب است چنین ذکر شده که کلمه جبل بطور استعاره معانی مختلف دارد میگویند فلان شخص مانند کوه است یعنی در مقابل شدائد و بلیات با برجاست . . . تا اینکه میگوید عرب گاهی کلمه جبل را در باره گروه بسیار بزرگ هم استعمال کرده است خدا در قرآن فرمود "ولقد اضل منکم جبلا کثیرا" یعنی جماعت بسیاری از شما گمراه شدید در اینجا خداوند جماعت عظیم مردم را بکسوه تشبیه کرده است.

جبل گاهی هم کنایه از زمامداران و صاحبان اقتدار و نیز دانشمندان^۱ درجه اول میباشد همانطوری که کوه خود ثابت و پای برجاست سبب ثبوت و استقامت سایرین نیز میشود باین معنی که اهل استقامت و ثبوت را بکوه تشبیه میکنند چون کسی در مقابل شدائد و بلیات استقامت میکند میگویند مثل کوه است خداوند در آیه فرموده قرار دادیم کوهها را میخهای زمین رجال معروف و بزرگان قدرت و مشاعر علم و دانش بمنزله میخهایی هستند که سبب استقرار اراضی معارف و دیانت و پشتیبان دولت و ملتند خداوند فرموده بود " و سیرت الجبال فکانت سرابا " مقصود از جبال در این آیه رجال معروف و عظامای قوم هستند و مقصود از سراب این است که این بزرگان و زمامداران در این روز صاحب عظمت و بزرگی ظاهری هستند همانطوری که سراب در بیابان از دور بشکل آب نمایان میشود و در حقیقت آب نیست زمامداران امور و صاحبان حل و عقد هم آنچه را فرمان میدهند طبق مطابق شئون ظاهره است و امور را آن طوری که میخواهند اجرا میکنند و آنچه را می بینند مطابق آن دستوری صادر میکنند و دستورات آنها قانون دولتها قرار میگیرد اولین دستوری که بدون شد دستور ایالات متحده بود که در سال ۱۷۷۶ منتشر شد در سال ۱۷۹۱ مملکت فرانسه اساس دستوری یافت و در قرن ۱۹ سایر دول عالم هر کدام دستور و قانون اساسی خود را تدوین کردند. دکتر سپید صبری در کتاب مبادی قانون دستوری در ضمن شرح و بسط از

حکومت این قانون چنین میگوید "آنهاى که زمام امور را در دست دارند در حقیقت فرمانروای حقیقی نیستند بلکه نفوسى هستند محدود به وظائف معینه و قوانین مخصوصه اى که دستور مملکت برای آنها تعیین نموده است"

گذشته از این زمامداران امور دول مطیع مجالس امت نیز هستند مانند پارلمان و مجلس سنا و از این گذشته در هر مملکتى احزاب مختلفی هست که مشغول فعالیت هستند علاوه بر همه اینها افراد مملکت نیز گاهى به هم پیوندند و شورشها و غوغاهای بپا میکنند رؤسای ممالک در میان این موانع مختلفه دست و پا میزنند و خود را حاکم حقیقی میدانند ولی این يك مطلب ظاهرى است و حقیقتى ندارد مانند سراب است گرچه بظاهر افراد فرمانروایى هستند که حل و عقد امور به آنها راجع است اما در واقع و حقیقت زمام امور در دست آنها نیست و دایره حکومت آنان بسیار محدود است در حدیث شریف به این مطلب اشاره شده که میفرماید از علامات قیامت آنست که دشنام و بخل و لثام در بین مردم شیوع پیدا میکند اشخاص خائن را در آن ایام به امانت متصف میکنند و امور را بدست او می سپارند و مردم امین و درستکار را از کار برکنار میکنند در آن ایام و عول هلاک میشود و تحوت قوت میگیرد و آشکار میشود اصحاب عرض کردند یا رسول الله تحوت و عول چه چیز است فرمودند و عول رؤسای قوم و اشراف و بزرگانند و تحوت مردمان پست هستند

که قابل اعتنا نیستند و جایگاهشان زیر پای مردم است این افسراد در آن ایام ظاهر و آشکار میشوند و اشراف و بزرگان را محدود میکنند این حدیث را عسقلانی در شرحی که بر صحیح بخاری نوشته است در کتاب " فتن " نقل کرده و بخاری این حدیث را از طبرانی که در کتاب اوسط ذکر کرده است روایت کرده . راهی این حدیث سعید بن جبیر است . باری بعد از ذکر مطالبی که برای تو گفتم در سوره نبا^۱ خداوند شرح حال نفوسی را بیان میفرماید که باین ظهور عظیم مو^۲ من نمیشوند و به عذاب الیم گرفتار میگردند میفرماید " ان جهنم کانت مرصاد اللئیین ما یا لابیثین فیها احقابا لا ینذوقون فیها سردا ولا شرابا الا حمیما و غساقا جزاء وفاقا انهم کانوا لا یرجون حسابا و کذبوا بایاتنا کذابا و کفی شیئا احصیناه کتابا فذوقوا اللن نزدیکم الا عذابا " اینها آیات ۲۱ تا ۳۰ از این سوره بود میفرماید همانها دوزخ گمناگی است که مرجع و جایگاه مغرضین و گردنکشان است آنها در جهنم سالها باقی میمانند و در جهنم برای آنها آب سرد و نوشیدنی موجود نیست و بجای آن بآنها آب داغ و شراب جهنمی مینوشانند این جزاء بر وفق اعمال زشت آنهاست زیرا آنها انتظارسار حساب الهی را نداشتند و آیات ما را بشدت تکذیب کردند ما هر چیزی را در کتاب معینی شماره کرده ایم . ای گردنکشان و مخالفین از این شراب جهنمی بنوشید و بدانید که عذاب شما را زیاده تر خواهم کسود بعد از این آیات خداوند شرح حال برهیزکاران و مو^۳ منین به ایسن

ظهور اعظم را ذکر فرموده است میفرماید " ان للمتقين مغازا حداثق
واعنایا وکواحب اترابا وکامادها قالایسمعون فیها لغوا ولا کذا با جزا
من ربك عطائا حسابا " آیه ۳۱ - ۳۶ این سوره بود که میفرماید
پرهیزکاران را خداوند محل راحتی عطا میفرماید جایگاه آنها در
باغهای پرانگور است و اطراف آنها را دوشیزگان هم سن و سال
احاطه میکنند و جای مملو از شراب بهشتی بآنها عطا میفرماید این
پرهیزکاران در بهشت سخنان لغو و مطالب دروغ نمیشنوند خدا
به حساب آنها رسیدگی کرده و این جزا را بآنها داده است بعد
میفرماید " رب السموات والارض وما بینهما الرحمن لا یملکون منه
خطابا " یعنی پروردگار آسمان و زمین و آنچه بین آسمان و زمین است
میباشد خداوند بخشنده ای است که در محضر او کسی نمیتواند گفتگو
کند .

مسعود پرسید : چگونه کسی نمیتواند در محضر او گفتگو کند ؟
زید گفت : یعنی کسی در محضر او بدون اجازه او نمی تواند لاسب
به سخن بگشاید زیرا عظمت و جلال و متانت و قدرت او به نفوس بیارای
تکلم در محضر او را نمیدهد . علامه بغوی در تفسیر خود از قول
کلبی روایت کرده " لا یملکون منه خطابا " یعنی کسی بدون اجازه
او نمیتواند شفاعت کند این گفتار هم درست است و من پیش از این
برای توشیح دادم که مقصود از شفاعت تبلیغ امر است و تبلیغ جز
با اجازه او جایز نیست پس از اینها خداوند در سوره نباء میفرماید

" یم یقوم الروح والملائکه صفا " ابن لبان در کتاب متشابهات و محکمت خود گفته که از جمله آیات متشابهه کیفیت آمدن خدا و اتیان پروردگار است که در قرآن مجید نازل شده میفرماید " هل ینظرون الا ان یاتیهم الملائکه او یأتی ربک و جا " ربک و الملک صفا صفا " برای پی بردن به معنی آیات متشابهات باید از آیات محکمت کک گرفت در اینجا هم ما همین کار را میکنیم در قرآن مجید در ضمن آیات محکمه میفرماید " یم یقوم الروح والملائکه صفا " حال آیه متشابه " و جا " ربک " در مقابل " یم یقوم الروح " قرار میدهیم معنی واضح میشود خداوند میفرماید که پروردگار بواحدانیت خود در روح تجلی میگردد بنابراین آمدن مال روح است و منسوب به اوست همانطوری که روح بواسطه تجلی خدا در او میتواند نزول کند همانطور هم میتواند بیاید زیرا روح از عالم امر است ابن لبان پس از این میگوید که مقصود از کلمه روح در آیه " یم یقوم الروح " روح قدسی محمدی است که از عالم امر است و جمیع صفات حقیقیه عالم امر را داراست از قبیل استوا " نزول و اتیان همین روح قدسی است که نور توحید در او تجلی کرده و اوست که در مظاهر سموات و الارض صاحب آن تجلی است از این بیان ابن لبان بخوبی آشکار میشود که مقصود از روح در آیه یم یقوم الروح " روح اعظم الهی است که جلوه گاه ذات حق است و همین روح اعظم است که در مظاهر مقدسه الهیه تجلی میکند بنابراین مظاهر مقدسه الهیه جمیعا مشارق تابش انوار شمس حقیقتند و شمس

حقیقت بشرحی که در نهایت وضوح پیش از این گفتیم در حقیقت ذات خود واحدست و تعدد نی پذیرد روح اعظم اسم دیگرش روح قدسی محمدی است و گاهی روح محمدی هم گفته اند .

در صفحه ششم قسم دوم از کتاب انسان کامل چنین مسطور است میفرماید قلم اعلی و عقل اول و روح محمدی همه اینها عبارت از ذات فرد یگانه است که چون بحق انتساب یابد قلم اعلی نامیده میشود و چون بکائنات منسوب شود عقل اول نامیده میشود و چون بانسسان کامل منتسب شود روح محمدی نامیده میشود سید شریف جرجانی در کتاب تألیفات میگوید روح اعظم عبارت از روح انسان است که از جنبه ربوبیت الهی مظهر ذات خدا باشد و هیچ کس نمی تواند به این رتبه برسد و آرزوی وصول به این مقام را بنماید زیرا که ربوبیت را کسی جز خدای نمیداند و بسر این حقیقت جز خدا آگاه نیست روح اعظم همان عقل اول است که او را حقیقت محمدیه و نفس واحد و حقیقت اسمائیه نیز میخوانند روح اعظم نخستین موجودی است که خدا آفریده و بصورت خود خلقت کرده روح اعظم خلیفه الله الاکبر است و جوهری است نورانی که از جهت جوهریت مظهر ذاتست و از جنبه نورانیت مظهر علم الهی است از جنبه جوهریت او را نفس واحد و میخوانند و از حیث نورانیت عقل اولش مینامند این روح اعظم همان طوری که در عالم کبیر مظاهر و اسمائی از قبیل عقل اول و قلم اعلی و نور و نفس کلی و لوح محفوظ و غیر اینها دارد در عالم صغیر

انسانی نیز بر حسب ظهورات مختلفه و مراتب متفاوته مظاهر—
اسمائی دارد که به اصطلاح اهل الله و عرفا مظاهر و اسما' مزبوره
عبارت از این مراتب است مرتبه سر و خفا — مرتبه روح و قلب — مرتبه
کلمه و روح و قوای — مرتبه صدر و عقل و نفس . اما روح اعظم در نزد
اهل بها' مشیت اولیه نامیده میشود و این روح در کلیات و جزئیات
عالم ساری و جاری است مقصود از عالم در اینجا انسان کبیر است
زیرا بقول علامه جرجانی انسان کبیر همان روح انسانی است بجهت
آنکه عالم کبیر را انسان کبیر میگویند و افراد انسان که محسوس
هستند دلالت بر این مطلب دارند اما در اصطلاح اهل بها' مقصود
از " یوم یقوم الروح " ظهور الهی در هیكل مظهر امر اوست چون
مظهر امر الله بر عرش رحمانیت مستوی شود و بر سریر ظهور استقرار
یابد معنی " یقوم الروح " واضح میشود این مظهر عظیم همان نبأ'
عظیم است و روز قیام او همان یوم الفصل است و در حقیقت یوم یقوم
الروح بدل ثانی از یوم الفصل است به این معنی که روز قیام روح و
یوم الفصل یکی است و از ایام الله محسوب است که در قرآن فرمود
" و ذکرهم بایام الله " در ضمن آیه فرموده است " الملائکه صفا "
مقصود از ملائکه نفوس مخلصه ای هستند که به حضرت بها' الله
مؤمن شده اند آنها با سایرین از حیث انسانیت فرقی نداشتند
فرقشان با سایر افراد این بود که جوهر ایمان بودند از شهوات
اجتناب میکردند به صفات و اخلاق الهی آراسته بودند کلمه ملائکه

اسی است که دلالت بر حالت باطنی و طهارت معنوی و حقیقی آنها دارد .

مسعود گفت : من تا کنون نشنیده ام که کسی از علمای ما گفته باشد بعضی از مردم ملائکه هستند .

زید گفت : اولاً نشنیدن تو دلیل نمیشود که آنها چنین حرفی نزده باشند نانیاً فرض میکنیم اینطور مطلبی را آنها نگفته اند بگفتن آنها دلیل عدم صدق این گفتار نیست و این حقیقت را از زمین نمیبرد شاه ولی الله دلهی در کتاب حجت الله البالغه در ضمن گفتار از مقامات و احوال بیانی باین مضمون فرموده است " اگر کسی به کتاب الهی مؤمن شود و به آنچه پیغمبر اکرم فرموده است عمل کند و شدت ایمان او بدرجهئی باشد که جمیع قوای ظاهری و باطنی او را تسخیر نماید و بعبودیت حق قیام کند لسانش ذاکر باشد و قلبش متفکر عبادات شرعیه را بجای آورد و این رویه را مدتی ادامه دهد عاقبت به مقامی میرسد که زبان و قلب و فکر او به انوار عبودیت روشن میشود و از آب حیات سیراب میگردد درخت وجود او که قبل از ایمان خشک شده بود بآب رحمت الهی سیراب میشود سبزی و طراوت در جمیع شاخه ها و برگهای او سریان پیدا میکند شکوفه های زیبا و میوه های شیرین از او آشکار میشود عبودیت در وجود او اثر میکند و صفات مذمومه او را که قبل از ایمان دارا بود به اخلاق حسنیه و ملکات فاضله تبدیل مینماید درست مانند درختی خشک بود و پس

از آبیاری برگ و شکوفه آورد و میوه شیرین داد .
این مطلب بدیهی است که همواره ذات هر موجودی را از صفات او
باید شناخت افراد مؤمن را نیز باید از صفات و اخلاقیاتشان به کیفیت
ذاتی آنها پی برد از این جهت است که علامه بغوی در تفسیر
آیه مورد بحث میفرماید " حسن گفته است که مقصود از ملائکه بنی
آدم هستند قتاده نیز از ابن عباس این مطلب را روایت کرده و میگوید
که ابن عباس این موضوع را برای همه مردم نیگفت و آنها را از اسرار
میشمرد و از آنچه گتم آشکار شد که مقصود از ملائکه بطوری که
بعضی از مفسرین گفته اند ارواح مردگان نیست زیرا این موضوع
سری نیست که باید پنهان بماند اما تفسیری که ابن عباس کرده
است از اسرار شریعت است و لهذا آنها مکرم میداشت از این گذشته
برای ملائکه معانی مختلفه و مدلولات متعدده ذکر شده است از این
میگذرم بعد از این آیه خدادرسوره نبأ میفرماید " لا یتکلمون
الا من اذن له الرحمن و قال صوابا " یعنی فرشتگان در محضر
خداوند صف میبندند و هیچ يك سخنی نمیگویند مگر کسی که خداوند
با و اجازه سخن گفتن عطا فرماید و او هم به حق و حقیقت تکلم کند
پیروان حضرت بها* الله در ساحت مقدس او که حاضر میشوند
سخنی نمیگفتند مگر هیکل مبارک به کسی اجازه میفرمودند که چیزی
بگوید و او هم جز بصدق و صفا سخنی نمیگفت بعد میفرماید " ذلک
الیوم الحق فمن شاء اتخذ الی ربه ماآبا " یعنی آن روز روز خداوند

است و هر که بخواهد میتواند در آن روز بسوی خدا برگردد یعنی دعوت او را اجابت کند و به حضرتش ایمان بیاورد آری آن روز روز حق است و کسی که اظهار امر میکند ذات حق است وای به کسی که دعوت او را اجابت نکند و امرش را اطاعت ننماید سپس میفرماید " انا انذرناکم عذابا قریبا " یعنی ما شما را از عذابی که نزدیک است فرا رسید تحذیر میکنیم در باره این عذاب پیش از این سخن گفتیم امروز اکثر اهل عالم مستحق این عذاب هستند آثار نزول این عذاب از گوشه و کنار آشکار است تنها کسی نجات مییابد که به حضرت بها^ع الله مؤمن شود و دعوتش را بپذیرد بعد میفرماید " یوم ینظر المرء ما قدمت یداه " یعنی روزی میرسد که انسان به اعمالی که مرتکب شده است متوجه میشود این اعمال عبارت است از تعصبات مذمومه و مجادلات بیفایده و دسته بندیهای بی اساس و مقاومتهای بسی نمر و سلاحهای جنگی که دنیا را خراب میکند و بمبهای بسیار قوی که جهانی را به فنا می کشاند اگر مردم به جمال مبارک مؤمن میشدند هیچ يك از این امور مسلما واقع نمیشد زیرا همه پیرو او بودند و احکام او را اطاعت میکردند تعصبی در عالم وجود نداشت بغض و کینه ای نبود جنگ و جدالی مشاهده نمیشد خرابی و ویرانی تحقق نمی یافت بلکه همه اهل عالم مانند برادر با هم برابر بودند " اخوان علی سرر متقابلین " اما متأسفانه اهل عالم کفران نعمت الهی کردند و امروز بجزای اعمال خود رسیده اند بعد میفرماید " یقول الکافر یا

لیتی کت ترابا " یعنی در آن روز کسی که منکر حق است میگوید
 کاش خاک شده بودم و این روز را نمیدیدم آنهایی که حضرت
 بها^۱ الله را نشناختند امروز از هول این مسائل و بلیات بخود میلرزند
 و آرزو میکنند که کاش خاک شده بودند چاره ای هم ندارند همه
 این بلا یا و مصائب نتیجه اعمال و ثمرکردار خود آنهاست مشاهده
 فرمای مسعود چگونه این سوره مبارکه از اول تا آخر منطبق با ظهور
 حضرت باب و حضرت بها^۱ الله است همه آیات آن بشارت از ظهور
 این دو مظهر مقدس حق قدیم است اینک برای تو مطالبی را که
 به تفصیل گفتم بطور اجمال یکایک بیان میکنم تا مصداق همه آن
 آیات را به چشم خود ببینی زیرا هر یک از آنها دلیلی زنده و برهانی
 واضحند .

اول - خدا فرمود " یم ینفخ فی الصور " مفاد این آیه به وقوع
 پیوسته زیرا منظور اعلان دعوت حضرت بها^۱ الله و حضرت باب است
 که در جمیع جهان منتشر است و کسی نمیتواند منکر بشود .

دوم - فرمود " فتاتون افواجا " مقصود از این آیه این است که
 مردم دعوت حضرت بها^۱ الله را می پذیرند مفاد این آیه هم
 بوقوع پیوسته زیرا در جمیع ممالک و دیار در سراسر کره زمین از
 پیروان حضرت بها^۱ الله حتما وجود دارد .

سوم - فرمود " وفتح السما " یعنی دین جدید تشریح میشود
 این مطلب اهم واقع شده و حضرت نبأ^۱ عظیم حضرت اعلی و حضرت

بها^۱ الله شریعت الهیه را تأسیس فرمودند و پیروان آن بزرگوار احکام آن شریعت را عاملند .

چهارم - فرمود " فکانت ابوابا " مقصود آن است که مؤمنین باین امر مبارک به سعادت واقعی رسیده اند و جمیع ابواب دنیوی و اخروی بروی آنها باز است و بهترین سعادت‌های دنیا اخلاق نیک و صفات عالیه است و امروز اکثر بهائیان دارای این منقبت هستند و با عقیده راسخ و قلب مطمئن اوامر مولای خود را پیروی میکنند این مطلب هم معلوم است و همه کس میتواند ببیند .

پنجم - خدا فرمود " و سیرت الجبال و کانت سراپا " مقصود آنست که بزرگان جهان امم از علما^۲ و امرا^۳ که به منزله جبال شامخه هستند برای اصلاح عالم و سعادت امم قوانین وضع میکنند و در مجالس متنوعه مملکتی دستورها مقرر میدارند و در عین حال در راه خود آزاد نیستند و مجبورند که از آن قوانین موضوعه اطاعت کنند این نکته را هم میتوانی بالعیان مشاهده کنی زیرا در جمیع حکومتها و دولتها همین موضوع جاری و ساری است .

ششم - میفرماید " یوم یقوم الروح " مقصود از قیام روح ظهور مظهر کلی الهی حضرت باب و حضرت بها^۱ الله است آن بزرگوار همان نبیا^۴ عظیم است که در قرآن نازل شده و مطالبی را که برای تو ذکر کردم جمیعا دلالت بر صدق این مطلب داشت که مقصود از نبیا^۴ عظیم همین د و ظهور مبارک است و در این مطلب نمیتوان شك و تردیدی

داشت .

دلیل چهارم

در اینجا میخواهم حدیثی برای تو نقل کنم که مطلب جالبی دارد
 این حدیث اشاره شده است که بعد از حضرت رسول و دوره اسلام
 تجلی الهی دو دفعه واقع خواهد شد و محی الله دو مرتبه تحقق
 پیدا میکند . بخاری و مسلم در کتاب صحیح خود در باب " بلی که
 بر روی جهنم کشیده شده است " به روایت ابی هریره ایمن
 حدیث را نقل کردند من در اینجا الفاظ و عبارات صحیح بخاری
 را برای تو میگویم میفرماید ابو هریره گفت جمعی از مردم حضور
 حضرت رسول علیه السلام مشرف بودند از حضور مبارك سوء ال کردند
 که آیا روز قیامت پروردگار خودمان را خواهیم دید حضرت فرمودند
 آیا در روزی که آسمان صاف باشد و ابری نداشته باشد برای
 دیدن آفتاب دچار زحمت و مشقت میشوید عرض کردند یا رسول الله
 حضرت فرمود آیا در شب چهاردهم ماه که آسمان صاف و بی ابر
 باشد آیا برای دیدن ماه تحمل زحمت و مشقتی میکنید؟ عرض کردند
 نه یا رسول الله . حضرت فرمود بهمین گونه در روز قیامت خدا
 را خواهید دید خداوند مردم را جمع میفرماید و میگوید هر کس هر
 چیزی را میپرستیده است دنبال او برود آنهایی که آفتاب را —
 میپرستیده اند دنبال آفتاب میروند و آنهایی که ماه را میپرستیده اند
 دنبال ماه میروند و آنهایی که چیزهایی دیگر مانند اصنام و غیره

میرستیده اند هر يك دنبال معبود خود میروند باقی میماند این امت اسلام و چون در میان این امت منافقین وجود دارد خداوند در آن روز در مقابل منافقین بصورتی که او را نمیشناختند حاضر میشود و میفرماید من خدای شما هستم منافقین چون خدا را بصورت دیگری تصور میکردند میگویند پناه بخدا تو خدای ما نیستی ما همین جا میمانیم تا خدای ما بیاید هر وقت خدای ما آمد او را خواهیم شناخت آنوقت خدا در مقابل منافقین بصورتی که او را نمیشناختند ظاهر میشود و میگوید من خدای شما هستم آنها میگویند آری تو خدای ما هستی و دنبال او میافتند و روی جهنم پل کشیده میشود پیغمبر فرمود اول کسی که از پل عبور میکند من هستم . . . الخ

ملاحظه فرما به مطلبی که مضمون این حدیث بآن دلالت دارد و آن این است که خدا در این دوره که روز قیامت است دو دفعه تجلی خود را برای بندگان خویش تکرار میکند تجلی اول عبارت از ظهور مظهر ربوبیت کبری و مبشر اعظم حضرت بها^۱ الله سید علی محمد باب میباشد و ظهور ثانی عبارت از ظهور جمال قدم حضرت بها^۲ الله است که ظهور اولی با و بشارت داده بود و پیغمبر در ضمن آن حدیث فرمود خدا مردم را در آن روز جمع میکند یعنی هر دسته ای از مردم را از هراتی که هستند مجتمع میشوند و مورد خطاب قرار میگیرند بعد فرمود تا بعین هر معبودی دنبال معبود خود میروند یعنی عابدین آفتاب و ماه و تابعین اصنام دیگر هر يك متابعت معبود خود

میکنند در اینجا باید دانست که مقصود از شمس و قمر و اصنام که مردم از آنها متابعت میکردند علمای ادیان سابقه هستند چنانچه خدا در سوره توبه آیه ۳۱ میفرماید " اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله " مقصود از احبار علمای یهود هستند و مقصود از رهبان پیشوایان روحانی امت مسیح که در کلیساها هستند و در صومعه ها ترك دنیا کرده اند . طبری نیز تفسیر خود از عدی بن حاتم (۱) روایت کرده است که گفت حضرت رسول تشریف آوردند در حالی که این آیه را میخواندند " اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله " من عرض کردم یا رسول الله ما که آنها را عبادت نمیکنیم فرمود چگونه عبادت نمیکنید و با اینکه هر چه را بگویند حرام است شما آنها حرام میدانید اگر چه خدا حلال کرده باشد و هر چه را بگویند حلال است شما هم میگوئید حلال است اگر چه خدا در کتاب حرام کرده باشد عرض کردم بلی چنین است فرمود بسیار خوب مقصود از عبادت آنها هم همین است که هر چه را علمای شما میگویند بپذیرید اگر چه برخلاف حکم خدا باشد . علامه طبسری در تفسیر همین آیه میفرماید که به ابی العالیه (۲) گفتم سألته روایت در بین بنی اسرائیل چگونه بود یعنی اینکه میفرماید " اتخذوا

(۱) عدی بن حاتم مسیحی بوده است .

(۲) ابی العالیه یهودی بوده است .

احبارهم اربابا * چطور بنی اسرائیل علمای خود را رب خود
میپنداشتند؟ جواب گفت که علما هر چه میگفتند بنی اسرائیل
اطاعت میکردند و از هر چه نمیگفتند بنی اسرائیل از آن -
اجتناب مینمودند بکتاب خدا اعتنائی نداشتند و به امر و نهی کتاب
آسمانی توجهی نمیکردند همه ما امت یهود اقوال علمای خود را پیروی
میکیم و به کتاب خدا توجهی نداریم پیش از این برای توبیخ
کردم که مقصود از شمس و قمر در این حدیث علمای هرات هستند
بینیم چرا از علماء به شمس و قمر تعبیر شده علت این است که هر
امتی به هدایت پیشوایان دینی خود مهتدی بوده اند و حیاسات
معنوی مییافتند همانطوری که بنور آفتاب جهان منور و به تابش آن
زنده است . اما چون بظهور بعدی که موعود کتابشان بود مؤمن
نمیشدند آن نورانیت سابق را از دست میدادند و آن آفتاب تابان
تیره و تار میشد راه ضلالت پیش میگرفتند و بجهل و نادانی مبتلا
میشدند و مقصود از قمر اشخاصی هستند که از اینگونه آفتابها
کسب نور مینمودند و بدیگران نور افشانی میکردند مانند ماه آسمانی
که از آفتاب نور میگیرد و بزمین نور میبخشد اما مقصود از کلمه طاغوت
و اصنام در صحاح اللغه مینویسد مقصود از طاغوت پیشوایان
ضلالت و گمراهی هستند این پیشوایان همانها هستند که در آیه
۶۷ سوره احزاب از لسان مشرکین حکایت فرموده که در روز قیامت
میگویند "رنا انما اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبیلا" یعنی

خدا یا ما در دنیا از پیشوایان و بزرگان خود پیروی کردیم و آنها ما را
 از راه راست منحرف ساختند مفهوم حدیث این بود که امت اسلام
 باقی میمانند نفوس منافق هم در میان آنها پیدا میشوند و مفهوم
 حدیث این است که امت اسلام در اواخر ایام به گمراهی دچار
 میشوند و راه الحاد پیش میگیرند ولی حالت خود را مخفی میدارند
 تظاهر به دیانت میکنند و از این جهت آنها را منافق نامیده است
 اما اینکه فرمود برای منافقین بصورت کسی که او را نمی شناسند تجلی
 میکند مقصود صورت انسان است آنها نمیتوانند باور کنند که خداوند
 بصورت انسان تجلی میکند و بنابراین منکر او هستند چنانچه در این
 دوره خداوند در حضرت باب تجلی فرمود و بنام رب اعلی خود را
 به مردم معرفی کرد آنها ندانستند که خداوند بصورت مظاهر امر
 خود در میان مردم آشکار میشود و با بندگان خود تکلم میکند و مردم
 هم با او سخن میگویند . حضرت رسول علیه السلام در ضمن حدیثی
 باین مطلب اشاره فرموده است این حدیث را مناوی در کتاب کنوز
 الحقایق از طبرانی نقل کرده که پیغمبر فرمود من دیدم پروردگار
 خود را بصورت جوانی که دارای گیسوان بود در اینجا حضرت رسول
 اشاره به ظهور حضرت رب اعلی فرموده و از این ایام خبر داده که
 حضرت باب ظاهر شده است زیرا این وجود مقدس وقتی که بدعوت
 مردم قیام فرمود جوانی بود که گیسوانش تا پشت گوش آویزان بود
 جوانان ایرانی در آن ایام اغلب این گیسوان را داشتند . حضرت باب

ابتدا بنام بابت قیام فرمود بعد مقام مهدویت را ادعا کرد سپس به اسم ذکر معروف شد و در سال پنجم از ظهور خویش مدعی مقام ربوبیت گردید در ضمن حدیثی حضرت رسول به این مسئله اشاره فرموده است . مسلم در صحیح خود از ابی سعید خدری روایت کرده که پیغمبر فرمود زمانی میآید که نیکوکار و بدکار به خیال خود خدا را می پرستند در آنوقت حضرت رب العالمین برای مردم بصورتی که او را دیده اند تجلی میکند و بمردم میگوید مردم منتظر چه هستید مگر هراتی تابع معبود خود نیست اینها در جواب میگویند خدایا ما در دار دنیا با مردم چون فقیر بودیم معاشرت نداشتیم خدا میفرماید من پروردگار شما در جواب میگویند پناه بخدا پناه بخدا اما هرگز برای خدا شریکی قرار نمیدهیم این جمله را دو سه مرتبه تکرار میکنند و حتی بعضی از آنها از دین بر میگردند . . . در ضمن این حدیث چند نکته را باید در نظر گرفت یکی اینکه فرمود پروردگار در صورتی ظاهر میشود . . . مراد از صورت در اینجا صفت است مثلا میگوید که صورت این مطلب از این قرار است یعنی صفت و کیفیت این مطلب چنین است اما اینکه فرمود بصورتی که او را دیده اید . . . یعنی صورتی که او را شناخته اید و بواسطه تصور آن صورت با او مؤمن شده اید علامه نووی در دو شرح صحیح مسلم در ذیل این حدیث میگوید " راه فیها " یعنی علموها له خلاصه مقصود این میشود که مظهر رب العالمین در نازلترین صفتی که مردم او را بآن صفت تصور میکنند

از قبیل بابیت - مهدویت و رتبه ذکر و غیره در میان مردم ظاهر
 میشود البته این صفات نسبت به مقام ربوبیت پست تر است جمعی
 بان حضرت مؤمن میشوند و او را به همین صفات میشناسند و اما مقصود
 از جمله دیگر حدیث که مردم گفته اند خدا یا ما فقیر بودیم . .
 یعنی مردم میگویند که ما به امور دنیوی کاری نداشتیم مردم همه
 مشغول دنیا بودند و ما با آنکه فقیر بودیم با امور دنیوی توجهی
 نکردیم بلکه رضای الهی را برای خود اختیار نمودیم و از رضایت
 مردم چشم پوشیدیم . علامه نووی میگوید مقصودشان این است که
 به درگاه خدا تضرع و زاری کنند تا خداوند آنها را از سختی برهاند
 زیرا آنها در دنیا به عبادت خدا مشغول بودند و بدنیا پرستان
 اعتنائی نداشتند و از جمیع خموش و بیگانه که در امور زندگی دنیوی
 بآنها احتیاج داشتند با وجود احتیاج شدید دوری جستند و این
 مطلب در باره صحابه حضرت رسول که با آن حضرت مهاجرت کرده
 بودند و سایر مؤمنین در هر دور و زمانی وقوع پیدا کرده زیرا
 مؤمنین به هر یک از مظاهر از مخالفین و اعدای خدا دوری می جستند
 و از دشمنان پیغمبر بیزار بودند و هر چند که در امور دنیا و حوائج
 شخصی باعدا و مخالفین احتیاج شدید داشتند لکن رضای الهی
 را بر همه چیز ترجیح دادند این بهترین معنی است که در باره
 این حدیث شده است و اینکه در ضمن حدیث قبل فرمود خدا بآنها
 میگوید " انا ربکم " و آنها میگویند پناه بخدا ما برای خدا شریکی

قرار نگیرد و دو سه مرتبه این مطلب را تکرار میکنند و حتی بعضی از دین بر میگردند برای این است که آنها مقام حقیقی مظهر امر را آشنا نبودند و به صفات او ایمان داشتند نه بذات او وقتی که حضرت اعلی اظهار امر کردند آنها بواسطه اینکه او را مهسودی میدانستند و باب الهی و ذکر الله بی پنداشتند با او من شدند و از مقام حقیقی او که مقام ربوبیت بود غفلت داشتند و چون آن - حضرت فرمود " انا ربکم " و با معلومات قبلی آنها این ادعا مخالف بود لهذا گفتند پناه بخدا ما بخدا مشرک نمیشویم . . . از جسطه اشخاصی که پس از استماع مقام ربوبیت از حضرت اعلی تبری کرد ملا عبد الخالق یزدی بود که یکی از علمای شیخیه بود لوحی از حضرت اعلی به او رسید که مقام حقیقی خود را در آن لوح بیان فرموده بودند وقتی آن لوح را خواند چون حضرت اعلی رابه صفات بابت و مهدویت و غیره شناخته بود از ادعای ربوبیت مضطرب شد و از امر الهی اعراض کرد و سبب گمراهی جمعی از مو منین شد و در طهران به مخالفت شدید قیام کرد .

بیروان اسلام از عوام و خواص باین نکته پی نبرده اند که خداوند در هیکلهای مظاهر امر الهی تجلی میفرماید و مقصود از آمدن خدا عبارت از آمدن مظاهر الهی است در عالم اسلام بجز معدودی قلیل به این نکته دقیق پی نبرده بودند لهذا وقتی که این ادعا را شنیدند با او توجه نکردند بلکه گفتند ما را با تو کاری نیست منتظر

خواهیم بود تا پروردگار بیاید هر وقت خدای ما آمد او را خواهیم شناخت بشرحی که در ضمن حدیث اول گذشت وقتی حضرت بهاء الله ظاهر شد جمعی که به این نکته پی برده بودند حضرتش را اجابت کردند و بواسطه بشاراتی که راجع به مقام ربوبیت مظهر امر حضرت باب به مردم داده بودند نفوس مخلصه حضرت بهاء الله را شناختند و در صدور تحقیق برآمدند آنها دانستند که آمدن خدا عبارت از آمدن مظاهر الهی است و چون به این صورت منتظر آمدن خدا بودند به محض اینکه حضرت بهاء الله فرمود " انا ربکم " همه تصدیق کردند اما اینکه فرمود خدا بصورتی که او را میشناسند میآید دلالت بر این دارد که این آمدن دو دفعه صورت میگیرد و مرتبه دوم غیر از مرتبه اول است بعد پیغمبر فرمود که روی جهنم پلی کشیده میشود و من اول کسی هستم که از صراط میگذرم مقصود از پل جهنم راهی است که مردم را بایمان میرساند مقصود از این پل آیات بینات و دلائل واضحه ای است که سبب میشود مردم دعوت حضرت بهاء الله را قبول کنند و به این واسطه تحری حقیقت مینمایند و مانند پلی محسوب میشود که از آن میگذرند و به حق میرسند اینک فرمود من اول کسی هستم که از پل میگذرم هر چند از شخص خودش نام میبرد ولی مقصود امت محمد است زیرا اغلب اوقات کلمه رسول ذکر میشود و مقصود امت است زیرا اول کسی که بظهور حضرت باب و حضرت بهاء الله مؤمن شدند و از پل گذشتند و به مقصود

رسیدند از بیروان اسلام بودند دلیل بر آنکه شرح و بسط من در باره این حدیث از هر جهت مقرون به حقیقت است چند نکته است که در ضمن حدیث مزبور از لسان حضرت رسول بیان شده و همه آنها در ظهور حضرت بهاء الله تحقق یافته است . اینک آن چند علامت را برای تو ذکر میکنم :

علامت اول - آنست که این مظاهر مقدسه از میان امت رسول قیام بدعت میکنند زیرا فرمود این امت باقی میماند و منافقین چندی در بین این امت خواهند بود پس پروردگار آنها میآید و میفرماید " انا ربکم " مفاد این بیان مبارك آشکار شد زیرا حضرت باب که در شیراز اظهار امر فرمودند و حضرت بهاء الله که در بغداد بدعت قیام کردند هر دو از بین امت اسلام ظاهر شدند و از شهرهای مسلمان نشین قیام نمودند .

علامت دوم - در حدیث مذکور بود که آمدن خدا مکرر اتفاق میفتد یعنی در روز قیامت دو مرتبه میآید مقصود از قیامت روز ظهور است و مفاد این حدیث تحقق یافت زیرا اولاً حضرت باب ظاهر شدند و سپس جمال مبارك قیام فرمودند و آنچه را که در حدیث فرموده خدا اول بصورتی میآید که نمیشناسند و بعد به صورتی میآید که میشناسند اشاره به همین دو ظهور است . صاحب کتاب الملمم که در شرح صحیح مسلم است در ذیل تفسیر این حدیث میفرماید در ضمن این حدیث مشبه به دو چیز قرار گرفته بود یکی آفتاب و دیگری ماه و این

مطلب اشاره به نکته ای است که نوع تجلیات مشبه یعنی خداوند
 فرقی میکند و با هم اختلاف دارد اول تجلی الهی را به آفتاب تشبیه
 میکند و سپس به ماه . آفتاب اگر بتابد اگر ماه در مقابل آن قرار
 داشته باشد بدیهی است که از آفتاب کسب نور میکند و نور ماه در
 شب به چشم میرسد و بدیهی است که آثار نور ماه در شب مانند
 آثار نور آفتاب و روز نیست مردی که شب ماه را می بیند اگر از
 حقیقت حال بی خبر باشند و ندانند که نور ماه از آفتاب است دایره
 عرفان آنها بسیار تنگ خواهد بود اما دانشمندان و اهل بصیرت
 و خیرت میدانند که نور ماه مستفاد از آفتاب است و چون روز طالع
 شود و آفتاب آشکار گردد و دنیا مستقیماً از نور آفتاب روشن شود در
 آن وقت همه کس نورانیت او را در مییابد و کسی نمیتواند آنکار بکند
 آمدن خداوند بر همین قیاس است اول بصورتی میآید که او را نمی -
 شناسند همانطور که در شب نور آفتاب بذاته نمیتابد بلکه بصورت
 نور ماه میتابید که خلق گمان میکردند این نور از ماه است و در این
 صورت میتوان گفت که آفتاب در شب برای مردم بصورتی تجلی میکند
 که او را نمیشناسند با آنکه تجلی کننده حقیقی آفتاب است نه ماه
 در تجلی الهی هم کار به همین منوال است و البته تجلی کننده
 واقعی خداوند است و اوست که میگوید انا ربکم و چون مردم معرفت
 کامل ندارند و ادراک آنها قاصر است لذا او را منکر میشوند اینست که
 خداوند ثانیاً میآید یعنی تجلی میکند (در بعضی از روایات مسلم

کلمه آمدن به تجلی تفسیر شده است) و این تجلی بصورتی است که مردم آشنا هستند و لهذا در ساحت اقدسش خاضع میشوند بسا آنکه تجلی کننده اول را که انکار کردند عین همین تجلی کننده ثانی است که باومو من شده اند و این مطلب بی هیچ شک و شبهه ای صحیح و درست است جز اینکه مردم چون از انواع تجلیات بی خبر بودند تجلی اول را منکر شدند و تجلی ثانی را قبول کردند حضرت رسول در حدیث مشبه به را شمس و قمر قرار داد برای این که به تنوع تجلیات اشاره کند

علامت سوم - در حدیث است که خداوند وقتی نزد مردم میآید در دفعه اول کسی او را قبول نمیکند و در مرتبه دوم او را میشناسند و قبول میکنند و وقتی حضرت اعلی ظاهر شدند مردم انکار کردند و لسی در ظهور حضرت بها " الله مو " من شدند چنانکه پیش از این گفتیم . علامت چهارم - پیغمبر فرمود بل روی جهنم کشیده میشود و پیش از این گفتیم که مقصود از یل و سائل تحری حقیقت است . خدا در سوره عنکبوت آیه ۶۹ میفرماید " و الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین " این آیه اشاره به شناختن حق و تمیز آن از باطل است حصول این معنی منوط به دلیل محکم و یقین قلبی است که بر اثر نفحات روح القدس برای طالبین حاصل میشود و عالم و جاهل را در این مرحله یکسان میکند هر فردی میتواند بر حسب میزان ادراک خودش از روی کتاب آسمانی خود دلائلی استخراج

کند که در هر ظهوری حق را با آن دلائل بشناسند حضرت بها^۱ الله مردم را به تحوی حقیقت امر فرمودند میفرماید هر فردی باید با کمال دقت رسیدگی کند تا حق را از باطل تمیز دهد و برای هرامتی از روی کتاب آسمانی آن امت صحت ادعای خود را ثابت کرد مردم به تحری حقیقت پرداختند اما وصول به حقیقت برای همه یکسان نبود بعضی با کمال سرعت به مقصود رسیدند و بعضی مدتها طول کشید تا حق را شناختند و بعضی هم انکار کردند هر کس از این صراط گذشت و به مقصود رسید وارد بهشت شد و هر کس از صراط نگذشت و منکر حق شد بدو نزع سرنگون گردید و الطامه الکبری بر او آشکار شد پیش از این درباره صراط و جسر سخن گفتم هر دو بیک معنی است یعنی پل و شرح آن در جلد دوم تبیان و برهان نوشته شده است . علامت پنجم - اول کسی که در این دور مبارک مؤمن شد پیروان شریعت محمدیه بودند در حدیث مورد بحث پیغمبر باین مسئله اشاره کرده بود که نخستین کسی که از صراط میگذرد من هستم قبل از این گفتم که مقصود از پیغمبر امت پیغمبر میباشد در سوره زخرف آیه ۵۴ میفرماید " و سئل من ارسلنا قبلك من رسلنا یعنی پیرس از پیغمبر اینک پیش از او مبعوث کردیم بدیهی است که مقصود اتمهای آن پیغمبران هستند و علما و پیشوایان آنها منظور خداوند بودند و گرنه نفس انبیا در آن زمان وجود نداشتند که پیغمبر از آنها سو^۲ ال کنند پیش از این فرمایش علامه بیضاوی را در این خصوص نقل

کردم جریان این امر در این ظهور مبارك همین طور شد زیرا اولین امتی که به جمال مبارك و حضرت اعلیٰ مؤمن شدند امت محمدیه بودند در حدیث دوم هم دو علامت برای این ظهور ذکر شده است . پیغمبر فرمود من خدا را بصورت جوانی دیدم که گیسو داود ایسن بیان مبارك اشاره است که مظهر امرالله در این دوره باید جوان باشد و گیسو هم داشته باشد این علامت بر حضرت باب منطبق است زیرا آن حضرت در هنگام دعوت جوانی بود که مانند سایر ایرانیان در آن ایام گیسوانی تا بناگوش داشت این دو علامت یعنی جوانی و گیسو داشتن در حضرت باب آشکار بود در حدیث سوم نیز دو علامت است :

علامت اول — حضرت رسول فرمودند خداوند برای مردم آشکار میشود در نازلترین اوصاف اگر چه مظهر الهی دارای اوصاف بی شماری است ولی برعایت حال مردم در دوره حضرت اعلیٰ به نازلترین اوصاف که بابیت بود ظاهر شد با آنکه صفات عالیه کثیره دیگر نیز داشت مانند مهدویت و مقام ذکر و سایر صفات ربوبیه که در آن حضرت متجلی بود .

علامت دوم — این بود که بعضی از مؤمنین که به آن حضرت به صفات ما دون ربوبیت از قبیل مقام بابیت مؤمن میشوند وقتی که آن حضرت مقام ربوبیت خود را آشکار میکند به انکار و اعراض قیام میکنند و این نکته هم در ظهور حضرت اعلیٰ بوقوع پیوست . مسن

تا اینجا از علاماتی که در احادیث صحیحه (سه حدیثی که ذکر شد) در باره این ظهور وارد شده است نه علامت را ذکر کردم و مفاد هر یک را با این ظهور الهی مطابقت نمودم اینک ای مسعود بفرما که چگونه کسی میتواند در حقانیت به این ظهور شك و شبهه ای داشته باشد .

مسعود گفت : این امر بسیار عظیم است خوشا به حال کسی که با تمام قلب خویش به این امر مبارک اقبال کند و فکر خود را در تعالیم آن بکار اندازد تا به عالیترین درجه اطمینان برسد .

زید گفت : محیی الدین عربی در باب ۳۶۲ از کتاب فتوحات مکیه که در بساطه مهدی علیه السلام بحث میکند بیانی باین مضمون میفرماید " من تردید دارم که مهدی در این دنیا چند سال پیشوای مردم خواهد بود و زندگی خواهد کرد . . . تا اینکه میگوید با آنکه خداوند هر روزی در شأن خاص است و میفرماید کل یوم هوفسی شأن با این همه حقیقت ثابتی است که همیشه از عالمیان بی نیاز است و من دانسته ام که حضرت مهیمن قیوم در هر دوری بصورت خاصی آشکار میشود و از جهان الهی خبر میدهد . و در همین صورتی که تجلی میکند وحی خود را نازل میفرماید و آیاتی را که در سور قرآنی میخوانی از اوست من گفتار او را که گاهی طولانی و گاهی به اختصار فرموده دیده ام مقصودم از گفتار مطول جهان آفرینش است و از گفتار مختصر انسان کامل است چونکه دیدم در این جهان

تطور و تغییر صورت لازم و ضروری است زیرا در عالم روز میرود و شش‌ب
 می‌آید بنابراین حضرت انمان کامل که رئیس عالم است و جهان را
 به طرف کمال هدایت میکند یعنی حضرت محمد رسول الله در روز قیامت
 هم پیشوای مردمان است او است که وقتی بر میخیزی ترا میبیند و چون
 سجده میکنی ترا مشاهده میکند این سخنان که من میگویم و ایمن
 عباراتی که از نوك قلم من جاری میشود شامل حقایق است آن حقایق
 را من میخواهم برای شما بیان کنم بیان حقایق گاهی با الفاظ است
 و زمانی بوسیله کتابت ولی این طرز بیان که لفظی یا کتبی است برای
 عموم مردم است ولیکن نفوس عالیه که از خواص افراد انسان هستند
 حقایق را بفکر و تعقل پی میبرند و من این مقام را دریافت کرده‌ام . . . تا
 اینکه میگوید خداوند یکی از بندگان مقرب و عباد مخصوص خویش را که
 نامش احمد بن عقاب است از میان بندگان خود برگزید و از دوره -
 صباوت استعداد این مقام را با او بخشید او در ابتدا نام این وزیران
 را برای من ذکر کرد . . ."

ملاحظه فرما محیی الدین در ضمن مطالب مذکوره که درباره مهدی
 بحث فرموده است راجع به تطور و تحول صور بیان فرمود و در وسط
 گفتار خود وزرای حضرت مهدی را یکایک بر شمرد پس از آن به بحث
 اول برگشت و مجدداً درباره وزراء بیان فرمود و اشاره کرد که
 مهدی و عیسی مظاهر و تطورات یک حقیقت و صور مختلفه یک ذاتند
 آنچه را محیی الدین فرمود در پیرامون حدیثی است که مورد بحث

ماست محیی الدین فرمود توحقیقت ثابتی هستی که همیشه ازجهانیاً
 بی نیاز هستی این عبارت را محیی الدین بخدا خطاب میکند و میخواهد
 بگوید که خدایا تو هستی که در صور مختلفه ظاهر میشوی و تو هستی
 که تعدد تجلی و مظاهر در ذات تو تغییری نمیدهد با اینکه هر
 روز در شأن خاصی هستی و بصورت مخصوصی آشکار میشوی تعدد این
 صور موجب تعدد در ذات تو نیست و اینکه فرمود تطور و ظهور در صور
 مختلفه از صفات خداست مقصودش آنست که تجلی و ظهور خدا در
 روز قیامت از صورتی به صورت دیگر و خبر دادنش از حقایق الهی در
 ضمن خبر وحدیتی که از حضرت رسول روایت شده است بیان شده
 این همان حدیثی است که ما این دلیل چهارم را بر روی آن قرار
 دادیم و اینکه فرمود در صورتی که تجلی میکند وحی خود را نازل
 میفرماید مقصودش سوره های قرآن کریم است و از جمله اشاره به آیه
 ۲۱۷ و ۲۱۹ سوره شعری است که میفرماید و توکی علی العزیز
 الرحیم الذی یریک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین . مخاطب این
 آیه انسان کامل است که از اوبه پیشوای مردم تعبیر کرده و در این
 باره قبلاً سخن گفتیم و مقصود از ساجدین رسولان الهی هستند سپس
 مقصود خود را از گفتار طولانی و گفتار مختصر بیان کرد بعد شرحی
 در باره لزوم تحول و تطور داد و گفت همانطور که در جهان آفرینش
 تغییر صورت حاصل میشود و روز و شب آشکار میگردد در انسان کامل
 نیز این تطور و تحول حاصل میشود و برای شمس حقیقت نیز لیل و نهار

بکار میرود آفتاب چون طلوع میکند روز میشود و چون غروب میکند شب میآید انسان کامل نیز وقتی ظاهر میشود آفتاب الوهیت تجلی میکند و یم الله فرا میرسد و چون مظهر امر به ملکوت جلال صعود میفرماید آفتاب حقیقت غروب میکند و شب فرا میرسد و چون تصور شب و روز دائمی است بر همین قیاس ظهورات الهی نیز دائمی است و طلوع و غروب شمس حقیقت مستمر است باین معنی که همیشه پیغمبران از طرف خدا خواهند آمد مظاهر مقدسه الهیه از حیث شئون جسمانی و امور شخصی با هم اختلاف دارند چنانکه در سوره بقره آیه ۲۵۳ میفرماید " تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض " موضوع فضیلت داشتن دلیل امتیاز مظاهر از یکدیگر است ولی ایسب امتیاز و غیرت از جنبه شئون جسمانی است ولیکن از حیث حقیقت و واقع هر کدام عین دیگری هستند چنانکه در آیه ۲۸۵ سوره بقره فرموده " لا نفرق بین احد من رسله " یعنی هیچ فرقی میان افراد رسولان الهی نیست انسان کامل که عبارت از مشیت اولیه است بصور مختلفه و هیكل مخصوص تجلی میفرماید که مانند شب و روزی که در این جهان پشت سر هم میآیند در قرآن مجید سوره شوری آیه ۷ خطاب به حضرت رسول میفرماید " لتنذر ام القرى ومن حولها وتنذريم الجمع " در این آیه صریحا ذکر شده که حضرت رسول در دو زمان مختلف باید خلق را هدایت کند زمان اول مأمور است به هدایت مردم مکه و اطراف آن و زمان دوم مأمورست که

در روز قیامت مردم را هدایت کند و روز قیامت امروز است تحقق این معنی منوط به وحدت حقیقه مظاهر الهی است حضرت رسولی که در دوره ظهور خود مأمور به هدایت مردم مکه و اطراف آن بود در آن دوره شئون معین و اندام و هیكل معین داشت در این دوره هم نیز که روز قیامت است و باید مردم را هدایت کند همان حقیقت واحد اولیه است که به صورت دیگر ظاهر شده یعنی به صورت حضرت اعلی و حضرت بها^۱ الله نظریه همین نکته است که حضرت رسول از ظهور حضرت بها^۱ الله با اسم عیسی بشارت داده است و این احادیث در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سایر کتب معتبره روایت کرده و از احادیث صحیحه محسوب است از این جهت است که محیی الدین تطور حقیقت واحد را به تطور جهان آفرینش و تعاقب شب و روز بیان کرد مقصودش از این بیان ظهور حضرت باب و حضرت بها^۱ الله است من در این خصوص از این پیش فصل برای تو بیان کردم در باب چهارم از کتاب ملاکی که از کتب عهد عتیق است در آیه ه میفرمایند " اینک من ایلای نبی را قبل از فرا رسیدن روز عظیم و مهیبل خداوند بسوی شما میفرستم و اود ل پدران را به پسران بر میگردداند و دل پسرها را بر پدرها مبادا من بیایم و زمین را بلعنت بزنم " مراد از خداوند عظیم جمال مبارک حضرت بها^۱ الله است و این آیه اشاره به دو ظهور است که حضرت باب و حضرت بها^۱ الله هستند مقصود از ایلایا حضرت باب است که به ظهور

حضرت بها^۱ الله مردم را بشارت داد نکتہ دیگری هم در این نبوت ملاکی موجود است و آن این است که کلمه ایلیا با کلمه علی در تلفظ بهم خیلی نزدیک اند زیرا همزه و عین متقارنند و بنابراین مقصود از ایلیا علی است و مقصود از علی حضرت باب است .

دلیل پنجم

خداوند در سوره بقره آیه ۲۱ میفرماید " هلی ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکه وقضی الامر والی الله ترجع الامور " کلمه " ینظرون " در اینجا به معنی " ینتظرون " است یعنی آیا جز این انتظاری دارند که خداوند در سایه ابر بیاید و فرشتگان بیایند و کار بانجام برسد و امور به خداوند ارجاع شود . علامه قرطبی در تفسیر این آیه فرمود که آنها انتظاری جز این ندارند که خداوند در سایه ابر با ملائکه بیاید . . . کلمه نظرتسه و انتظرته بیک معنی است و نظریه معنی انتظار کشیدن است .

خدا فرموده " فناظره ثم یرجع المرسلون " کلمه ناظره در این آیه هم به معنی منتظر است در کتب آسمانی قبل هم وعده آمدن خداوند در مواضع بسیار داده شده و شرح آن را پیش از این برای تو مکرر گفتم .

علامه ابوالثنا^۲ آلوسی در تفسیر خود در ذیل این آیه پس از نقل اقوال مختلفه در باره آمدن خداوند و کیفیت آن فرموده است:
پوشیده نیست که وقتی کسی بداند که خداوند قادر است خود را به

هر طور که میخواهد آشکار کند و به هر نحوی اراده کند ظاهر شود و هر وقت که بخواهد بدون هیچگونه حد و قیدی خود را آشکار نماید و از جمیع قیود در همه حال حتی از قید اطلاق نیز برکنار باشد در فهم معنی این آیه احتیاجی باین گونه اقوال و تکلفات در کلام ندارد بزرگان صوفیه که پیشوایان ما هستند در سوابق ایام در باره این مطلب هر چه باید بگویند گفته اند و حقیقت را آشکار کرده اند با این همه چه احتیاجی باین همه تأویل و تکلف در کلام برای کسی در تفسیر این آیه باقی میماند

مقصود آلوسی از تأویل و تکلف سخنانی است که گروهی از مفسرین در معنی آیه مبارکه مزبوره گفته اند و در باره آمدن خدا و کیفیت مجیی او سخنهای رانده اند و اینکه آلوسی میفرماید که خداوند هر طور بخواهد و هر وقت که بخواهد بهر کیفیتی که بخواهد خود را آشکار میکند مقصودش این است که بها^۱ الله در عیقل ظهورش آشکار میشود. حضرت مبشر عظیم رب اعلی باب الله الاعظم نیز در اشارات خود از آمدن خدا به همین نام مقدس بها^۱ بشارت فرموده بقوله تعالی: " و فی سنه التسع (۱) انتم بلقاء الله ترزقون " یعنی در سال

(۱) در قرآن مجید سوره ص آیه ۸۸ فرموده " ولتعلمن نبأه بعد حين " که اشاره به همین سنه تسع است زیرا کلمه (حين) بحساب جمل ۶۸ میشود و بعد از حین سال ۶۹ میشود که اشاره بسال ۱۲۶۹ هـ قی است که سال نهم ظهور حضرت باب رب اعلی جل ذکره است که دعوت ستری حضرت بها^۱ الله در این سال در طهران بوقوع پیوست (مؤلف)

نهم از ظهور حضرت مبشر عظیم مردم بِلِقَا الله که ظهور حضرت بها^۱ الله است خواهند رسید در جمیع کتب آسمانی هم از ظهور حضرت بها^۲ الله بِلِقَا الله بشارت داده شده است بنابراین حضرت بها^۳ الله وجود عظیمی است که نقطه احتراق و مظهر کلی الهی و صاحب ذروه علیا در این دور مقدس است یعنی دوری که مبدأش آدم ابوالبشر است حضرت بها^۴ الله در این دور اعظم سبب بلوغ جهان و رسیدن جهانیان بدرجه کمال است و در وجود مقدسش جز انوار الهیه و کمالات ربانیه و فیوضات ساطعه چیز دیگری مشاهده نمیشود .

مسعود گفت : اینها که فرمودی همه درست است ولیکن بیان فرما که مقصود از سایه ابر چیست و فرشتگان که با او آمده اند کجا هستند ؟

زید گفت : مقصود از سایه ابر بیانات و کلمات صاحب ظهور است که بر خلاف میل و آراء^۱ مردم زمان خود سخن میگوید و سخنان او با معتقدات مردم تطبیق نمیکند صاحب این دوره حضرت بها^۲ الله است و فرمایشات او با اهوا^۳ و آراء^۴ مردم مطابق نیاید در سوره بقره آیه ۸۶ قرآن مجید فرموده " افکلما جائکم رسول بما لاتهبون انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون " یعنی هر زمان که پیغمبری بیاید و بر خلاف آراء^۱ و اهوا^۲ مردمان سخنی گوید شما مردم با او به مخالفت قیام کرده جمعی از انبیا^۳ را تکذیب میکنید

و جمعی را بقتل میرسانید عدم تطابق سخنان مظهر امر با اهـوا و آراء مردم سخت ترین مرحله ای است که سبب انکار و اعراض مردم از حق و حقیقت میشود. خدا در سوره القمر آیه ۶ میفرماید " یوم یدع الداع الی شی نکر " یعنی روزی که مظهر امر الله ظاهر میشود مردم را به اموری دعوت میکند و سخنانی میفرماید که در نظر مردم آن سخنان قابل قبول نیست و سبب انکار آنان میگردد بدیهی است که در نزد مردم هر دوره مشکلات از نسخ شریعت موجود و وضع شریعت جدید نیست مظهر امر الله میآید و شریعتی را که قرونتمادیه آباء و اجداد و ملتی بآن معتقد و عامل بوده اند نسخ میکند و شریعتی جدید و بی سابقه وضع مینماید و مردم را بآن دعوت مینماید و مردم نگاه میکنند و می بینند او در ظاهر با سایر مردم فرقی ندارد مثل همه مردم گرسنه میشود و گرفتار همه گونه عوارض بشری میباشد و با این همه میگوید من مظهر امر الهی و نماینده اسما و صفات خداوند و ظهور کلی رب مجید هستم به این جهت مردم با او مخالفت میکنند و دعوت او را بشدت منکر میشوند و بدیهی است که همه این امور مانع میشود که مردم حق را بشناسند و دعوت صاحب حق را تصدیق کنند همانطوری که ابر مانع از تابش اشعه شمس ظاهری میشود این امور هم مانع تابش انوار شمس حقیقت میگردد و از این جهت است که خدا از این موانع و امور که ذکر شد به ابر تعبیر فرموده است این را هم بگویم که این انکار و مخالفت محدود به امت اسلام نیست و همه

امت ها باین درد انکار گرفتار بوده و هستند زیرا هر امتی شریعت خود را ابدی و غیر قابل نسخ میدانند و در احکام آن به هیچ وجه حاضر نیست تغییر و تبدیلی را قبول کند اما مقصود از فرشتگان مؤمنین و مخلصین هستند که در این دوره که ظهور الله است به آنحضرت که مظهر امر و ظهور کلی الهی است مؤمن شده اند و من سابقا در این باره به تفصیل سخن گفته ام .

دلیل ششم

مظاهر مقدسه الهیه که موعود کتب مقدسه اند امر عظیمی را کشف میکنند و موضوع مهمی را بیان خواهند فرمود در سورة القلم قرآن مجید آیه ۴۳ - ۴۶ میفرماید " یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یتسطیعون خاشعہ ابصارهم ذلہ وقد کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون فذرنی و من یکذب بهذا الحدیث سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین " کشف ساق کتایه از امری است که دارای اهمیت باشد میفرماید روزی که امر مهمی را آشکار کنیم و مردم را بسجود و اطاعت دعوت کنیم ولی مردم توانائی فرمانبرداری ندارند . . .

این امر مهم که خداوند از آن خبر داده عبارت از تجلی الهی در مظاهر مقدس موعود است که خدا بواسطه مظهر بزرگوار خود بینندگان تجلی میفرماید و بواسطه مظهر مقدس خود این امر مهم را به مردم اعلان میکند قرطبی در تفسیر خود از این مسعود روایت کرده

که فرمود در آن روز از مردم میبرند آیا او را می شناسید میگویند اگر اعتراف کند او را خواهیم شناخت در این وقت است که کشف ساق میشود یعنی امر بسیار مهمی اتفاق میافتد و خدا به مردم تجلی میکند بندگان مخلص خداوند در آن وقت سجده میکنند . قرطبی در ذیل آیه مزوره در معنی کشف ساق میگوید که مقصود تجلی الهی است و مراد از کلمه ساق تجلی است . علامه بروسوی در تفسیر روح البیان میفرماید کشف ساق عبارت از تجلی الهی است چنانچه بعضی از علماء به این معنی اشاره فرموده اند . این سخن صدق است و شکی در صحت آن نیست . علامه ابن جریر طبری در تفسیر خود از قول ربیع فرموده که معنی فرمایش خداوند یوم یکشف عن ساق این است که خداوند پرده را بر میدارد و این که فرموده است " یدعون الی السجود وهم سالمون " مقصود همان مطلب سابق است که تجلی الهی باشد زیرا مردم بسیاری از این نکته غافل بودند که خداوند بواسطه رسولان و مظاهر مقدسه خود بندگان خویش تجلی مینماید و چون روز موعود برسد کشف ساق میشود یعنی از چهره این نکته بدیعه که بر خلق پنهان بود پرده برداشته میشود و مردم میفهمند که خداوند بواسطه مظاهر مقدسه خود به بندگانش تجلی میفرماید مردم این دوره باین نکته مستوره پی میبرند زیرا از حیث فهم و استعداد درک حقایق بمراتب از مردم قبل از دوره خود بالاتر و استعدادشان برای درک حقایق از گذشتگان بیشتر است و شبیه این استعداد در ادوار —

سابقه و ام ماضیه وجود نداشت و در این دور مبارک پرده برداشته شد و کشف ساق گردید یعنی این امر مهم و عظیم در عالم تحقق یافت که مردم فهمیدند خداوند بوسیله مظاهر مقدسه به بندگان خود تجلی میفرماید این نکته را گذشتگان استعداد نداشتند که بفهمند ولی مردم این دوره میتوانند بفهمند . علامه زمخشری در تفسیر کشاف فرموده در این آیه مبارکه خداوند کلمه ساق را نکره آورده و فرموده یکشف عن الساق علت نکره آوردن ساق در اینجا اشاره به آن است که امر بسیار مهم و بسیار عظیم و شدیدی در آن روز واقع میشود که قبولش سخت است و درک آن از حیض استعداد معمولی خارج است و در سوره قمر آیه ششم در این باره فرموده " یم یدع الداع الی شی نکر " یعنی دعوت میکند داعی الی الله مردم را به چیزی که در نزد آنان قابل قبول نیست و استعداد فهم آنها ندارند .

پیش از این گفتیم که سخت ترین امور برای مردم این است که کسی بیاید و شریعت معموله آنها را نسخ کند تبدیل شریعت مشکل ترین امور و سخت ترین مسائل است . حال ملاحظه فرمائید اگر کسی بیاید و خود را شمس حقیقت معرفی کند و بصریح عبارت در بین مردم این موضوع را بیان فرماید چقدر به مردم سخت میاید و تا چه اندازه چنین امری حائز اهمیت و عظمت است مردمی که تاب نسخ شریعت خود را ندارند چگونه میتوانند قبول کنند که مظهر امرالله تجلی ذات اقدس الهی است؟ چه مسأله ای میتواند این قدر مهم و عظیم

باشد؟ این موضوع خیلی به مردم سخت میآید و در صدد انکار آن بر میآیند این امر عظیم که در قرآن مجید از آن به کشف ساق تعبیر فرموده است دو مرتبه بوقوع پیوست و شرح آن را در ضمن دلیلی چهارم بیان کردم مرتبه اول در دوره اظهار امر حضرت رب اعلی بود که خود را مظهر ربوبیت کبرای الهی معرفی فرمود چنانکه در حدیث مسلم که از ابوسعید خدری روایت کرده بود و پیش از این ذکر کردم مذکور شده بود که خداوند میفرماید من هستم رب و پروردگار شما مردم میگویند پناه بخدا از این گفتار ما برای خدا شریک قائل نیستیم و این قول خود را دوسه مرتبه تکرار میکنند و حتی بعضی از مردم اعراض مینمایند و انکار شدید میکنند مظهر امرالله میفرماید آیا بین شما و خداوند علامت و نشانه ای هست که بتوانید بدانوسیله او را بشناسید؟ میگویند آری پس خداوند کشف ساق میفرماید یعنی امر مہی را آشکار میسازد و پس همه در مقابل خداوند سجدہ میکنند و خدا به کسانی که از قبل او را سجدہ میکردند به میل خود اجازه میفرماید که او را سجدہ کنند، مقصود از کسانی که میفرماید به میل خود سجدہ میکردند نفوس هستند که دارای ایمان شدید و عرفان کامل اند در امر الهی ثابت و مستقیم و مؤمن و مصدق و واقعی هستند و بنابراین واضح است وقتی که حضرت اعلی جل ذکره خود را مظهر ربوبیت معرفی کرد نفوس که مؤمن شدند پیش از اظهار ربوبیت بآن حضرت به اسم یابیت و مهدویت مؤمن بودند و آن

حضرت را ذکر الله مینامیدند و مقصود حضرت رسول در حدیث مزبور که پیش از این به تفصیل ذکر شد از اینکه فرمود خداوند در نازلترین صورت تجلی مینماید همین است که اول بنام بابیست و مهدویت خود را معرفی میکند و پس میفرماید انا رنکم و خود را مظهر ربوبیت میخواند بعضی انکار میکنند و بعضی مرتد میشوند و از امرالله اعراض میکنند بعد آن حضرت علامت میطلبد و آنها جواب میگویند پس آن حضرت امر عظیمی را که در حدیث از آن به کشف ساق تعبیر فرموده اند آشکار میسازد و ساجدین قبل همه او را سجده میکنند یعنی مؤمنین حقیقی که از انفاق و اعراض برکنارند خدا به آنها اجازه سجده میدهد یعنی آنها را به ایمان و ایقان تائید میفرماید و توفیق عطا میکند و اعتقاد نخست آنان سبب میشود که در مرحله ثانی هم اعتقاد کامل پیدا کنند و مقصود از کشف ساق در مرتبه ثانی ظهور عظیم حضرت بها^۱ الله است. علامه ابن جریر طبری در تفسیر خود (ص ۲۵) در ضمن جزو (۲۹) قرآن درباره این مطلب شرحی فرموده اند از این قرار:

میفرماید " عبدالله بن مسعود گفت در روز قیامت منادی ندا میکند و میگوید خداوند شما را خلق کرده و صورت آدمی داده و روزی به شما عنایت کرده ولی شما از او روگردانیدید و به غیر او توجه کردید آیا عدلی خداوند اقتصانمیکند که به هر یک از شما جزای عمل بدهد و هر کسی را به آنچه پسندیده و دوست داشته است مکافات

بخشد؟ مردم عرض میکنند آری عدل خدا مقتضی همین است پس از آن خداوند برای هر قومی معبودی را که پسندیده بودند و دوست میداشتند مجسم میفرماید و آنان بدنبال معبود خود روانه میشوند و در دوزخ جای میگیرند و مؤمنون که اهل دعوت اند باقی میمانند و یکی به دیگری میگوید منتظر چه هستید؟ مردم همه رفتند در جواب میگویند که همه ما منتظریم منادی برای ما ندا کند پس خداوند در صورت خاصی ظاهر میشود و آنچه از اسرار و رموز بخواهد بیان میکند و آنچه از حقایق که خداوند اراده کرده است مکتشف میسازد سپس مؤمنین و اهل دعوت در مقابلش سجده میکنند جز چند نفر منافق بی حقیقت که فقرات اصلا بآنان مانند شاخ گاو تبدیل بیک استخوان میشود و خداوند بآنها میفرماید سرهای خود را بلند کنید و نور پروردگار را ببینید . . . پس از این داستانی طولانی نقل میکند . . . فرمایش علامه ابن جریر طبری در اینجا تمام شد و اینک به شرح دقیق آن می پردازیم تا مقصود اصلی بخوبی آشکارگردد . فرمود روز قیامت منادی ندا میکند و عدل الهی جزای هر کس را که معبودی غیر از خدا داشته باشد باو میدهد و معبود های آنها مجسم میشوند و همه بایروان خود در دوزخ جای میگیرند این مطلب خطاب عمومی به جمیع امم و مردم جهان است که دعوت حضرت بهاء الله را قبول نمیکند و هر یک برای خود معبودی بخصوص انتخاب مینمایند خداوند بیروان هر معبودی را جزا میدهد چنانچه در سورة النساء آیه ۱۱۴

فرموده و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ماتولی و نصله جهنم و سائت مصیرا " یعنی هر کس بعد از ظهور حجت و برهان و کشف حق و حقیقت و هدایت با رسول الله معارضه کند و مخالفت نماید و به راهی که غیر از راه اهل ایمان است قدم گذارد ما با او همان چیزی را که انتخاب کرده و دوست داشته باداش خواهیم داد و او را در دوزخ جای میدهیم و دوزخ بدترین جایگاه است علامه قرطبی در تفسیر این آیه در باره جمله " نولی و تولی " میفرماید یعنی هر کس را که معبودی غیر از خدا بسرگزیند او را با معبود خود محصور میسازیم و با آن همدم خواهد بود و مجاهد فرمود یعنی کار او را به بت هائی که برای عبادت انتخاب کرده و اهی گذاریم بت هائی که نه نفعی دارند و نه ضرری و اینکه در حدیث فرمود در روز قیامت منادی ندا میکند مقصود این است که خدا از روی عدالت چون کار هر کس را با معبودی که انتخاب کرده محل میکند بقدری واضح و آشکارا جزای این عدالت صورت میگردد که همه کس آشکار میبینند و مثل آن است که منادی مردم را از وقوع عدل الهی اخبار کرده باشد .

بعد حضرت رسول فرمودند که هر کس با معبود خود وارد دوزخ میشود و معبود هر یک مجسم و مشخص میگردد . مصداق بیان مبارک اینست که چون قرار شد حضرت بهاء الله حسب الامر دولت وقت به اسلامبول سفر فرمایند این خبر در بین مردم شایع شد و شیوع این خبر من مردم

را بیاد دوره دعوت حضرت باب انداخت که چگونه مدعی مقام ربوبیت شدند زیرا دعوت حضرت بهاء الله تا هنگام سفر به اسلامبول پنهان و مستور بود و چون دعوت حضرت بهاء الله آشکار شد مردم بعضی در مقابل این دعوت مقاومت کردند و ندای منادی الهی را نشنیدند و برای خود به میل و هوای نفس خویش معبودی غیر الله انتخاب کردند و به پرستش آن مشغول شدند و لهذا فرمود که معبود آنها مجسم و مشخص میشود زیرا بت پرستان هر يك شی محسوسى را پرستش میکنند و لکن اوهام پرستان و عبده خیال و وهم بتهای - مجسم ندارند و اصنافی را بی پرستند که جز در خیال و مغزهای آنان وجود خارجی ندارند و در حقیقت اوهام خود را بی پرستند و در دوزخ جای میگیرند چنانچه امام شعرانی در کتاب البیواقیات و الجواهر ص ۵۴ جلد اول اشاره به این معنی کرده و فرموده است

عقال عقلك بالاوهام معقول

قد قلب القلب منك القال والقیل

یعنی رشته های اوهام بای عقل ترا بسته و از رفتار باز داشته و قال و قیل و سخنان بی اصل قلب ترا تقلیب کرده و دل ترا از درک - حقایق محروم ساخته است .

نحت بالفکر معبودا و قلت به

وصنت عقدا بكف الحق محللول

یعنی بفکر خود معبودی مانند بت برای خود تراشیدی و به حقانیت

او معترف شدی و گری را که دست خدا میتواند آنرا باز کند نگاه داشتی و از باز شدن آن جلوگیری کردی . ملا صدراى شیرازی صاحب کتاب اسفار در تفسیر سوره فاتحه چنین فرماید بیشتر مردم خداوند تبارک و تعالی را نمی پرستند و آنچه را معبود خود قرار داده و سه پرستش آن اقدام کرده اند معتقدات باطله ای است که آنرا خدا پنداشته و به تصور آنکه معبود آنان است پرستش میکنند و در حقیقت خدایان آنها بتهای موهومه ای است که بقوه خیال و اعتقاد خود میتراسند و همین معتقدات عقلیه و یا وهمیه آنهاست که معبود آنها قرار گرفته است و حضرت امام همام محمد بن علی باقر ع بایسن مطلب اشاره فرموده است بقوله علیه السلام " کما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو مصنوع منکم مردود الیکم . . . " یعنی آنچه را که به اوهم خود تصور کنید و در باره آن معانی دقیقه بکار برسد آن چیز خدا نیست بلکه موهومی است که تصور شما آن را درست کرده و قابل ذکر نیست و بشما برمیگردد آنهایی که خدا را عبادت از صورت معتقدات وهمیه خود میدانند نفوسی محجوب هستند که به جای خدای حقیقی اصنام مجعوله تصورات خود را می پرستند و آنچه را وهم آنان جعل میکند خدا میپندارند و به پرستش آن قیام میکنند اینک به گفتار محیی الدین برگردیم و در باره حدیث مورد بحث گفتگو کنیم فرمود فقط اهل دعوت باقی میمانند و بعضی به بعضی میگویند منتظر چه هستند مردم رفتند مقصود از اهل دعوت است

حضرت بهاء الله هستند زیرا اول امر هنوز آغاز دعوت است و هر امتی در آغاز دعوت رسول خود اهل دعوت نامیده میشود و اینکه فرمود میگویند مردم همه رفتند مقصود این است که مردم همه هلاک شدند و رفتند چرا آنها را به حق دعوت نمیکند؟ منتظر چه هستید؟ جواب میدهند که منتظر ندای منادی هستیم یعنی منتظریم که مظهر امرالله امر به تبلیغ و دعوت فرماید سپس فرمود خدا در صورتی نزد آنان می آید و کشف ساق میفرماید یعنی آنچه را که خداوند خواسته آشکار میسازد مقصود از صورت خدا هیکل حضرت بهاء الله است که به خلق عالم خود را معرفی میفرماید و به مفاد آیه قرآن که فرمود " یوم یکشف عن ساق " رفتار میکند و از حقایق و معانی واقعی آیات قرآن پرده بر میدارد و مطالبی را کشف میفرماید که تا آن زمان برای مردم مکشوف نشده است و کسی به آن پی نبرده است نیشابوری در تفسیر خود در ذیل این آیه از ابومسلم روایت کرده که گفته مدلول این آیه در همین دنیا واقع خواهد شد زیرا خداوند میفرماید که در آن روز به سجود دعوت میشوید و بدیهی است که روز قیامت و جهان دیگر روز تکلیف و سجود و امثال آن نیست دنیا است که دار عجز و تکلیف است . مقصود از دنیا در بیان مفسر مزبور همین نشئه حاضر و زندگانی این جهانی است و مقصود از روز قیامت حیات بعد از مرگ و نشئه آخرت است که بعد از مرگ طبیعی مشهود و مکشوف میشود مقصود نیشابوری این است که مصداق کشف ساق در

همین نشئه دنیوی تحقق میپذیرد بنابراین خداوند در همین عالم میآید و نزد مردم ظاهر میشود و مؤمنین او را می بینند و بسیاری از علماء امت اسلامیة و محققین به این نکته آگاه بوده اند و باین راز مستوری برده اند اولین روزی که حضرت بهاء الله امر خود را اعلان فرمود اول عید رضوان بود شرح این داستان را حضرت عبدالبهاء غصن اعظم الهی در ضمن نطق مبارک بیان فرموده اند حضرت عبدالبهاء در روز نهم عید رضوان که مطابق روز شنبه ۲۹ نپسان سال ۱۹۱۶ میلادی بود نطق مبارک را ادا فرمودند و صورت آن نطق مبارک در کتاب ایام تسعه ص ۱۵۸ تألیف اشراق خاوری مستور و مندرج است ایسن نطق مبارک بفارسی بیان شده و در ضمن آن میفرمایند قوله الاحلی :

” . . . به مجرد ورود به باغ (یعنی ورود حضرت بهاء الله بباغ نجیب پاشا) اعلان عید رضوان شد و اظهار امر گردید بظاهر ظاهر تا آن روز ذکر من یظهره اللهی نفرموده بودند در آن روز ذکر نمودند ابواب سرور بر جمیع مفتوح . . . ” انتهى

بستان نجیب پاشا در بغداد است و امروز تبدیل به بیمارستان بزرگی شده است که عبارت از بیمارستان نجیبیه است و امروز آن را بیمارستان جمهوری میگویند محیی الدین عربی در کتاب مواقع النجم ص ۴۱ به موضوع اعلان امر و دعوت حضرت بهاء الله در بغداد تصریح کرده و فرموده است قوله :

فصام الحلیم عن اسم الصفات و افطر ذاتا بدار السلام

وقال انا الحق فاستمتعوا بنور التجلی وحسن الکلام مقصودش این است که حضرت بهاء الله تا وقتی که در ایران تشریف داشتند و در سیاه چال طهران وحی الهی به حضرتش رسید در نزد کسی آشکار نفرمود و از اظهار هرگونه اسم و صفتی خودداری فرمودند و چون وارد بغداد شدند در ایام عید رضوان امر مبارک را اعلان فرمودند و معنی کلمه فانظر که شیخ اکبر فرموده همین است یعنی پس آنکه مدتی از اظهار امر خود امساک کرد و مانند صائم بود در بغداد آن صوم را افطار کرد و حقیقت حال را آشکار فرمود در لغت و اصطلاح اعراب معمول است که امساک از هر چیز را به صوم و روزه - تعبیر میکنند چنانچه شاعر عرب گفته :

خیل صیام و خیل غیر صائمه تحت العجاج و آخری تعلق اللجما
یعنی جمعی از جنگجویان در میدان جنگ از همه چیز امساک دارند
بجز جنگ و گوی صائم هستند و جمعی دیگر در میان گرد و خاک
شدید معرکه جنگ روزه دار نیستند و جمعی هم در میدان جنگ
گوشت را زیر دندان خود می خایند .

باری محیی الدین در شعر فرمود فقال انا الحق فاستمتعوا بنور
التجلی وحسن الکلام یعنی از تجلی الهی که برای شما حاصل شده
بهره مند شوید و از گفتار دل انگیز و زیبای او که با شما میفرماید
تمتع ببرید و بیان خداند که فرمود یوم یکشف عن الساق اشاره به
همین مطلب است . یعنی اشاره به این است که موعود عظیم الهی

در روز قیام بدعت انا الحق میفرماید حال به حدیث سابق برگردیم که فرمودند سپس همه به سجده در می‌آیند بجز منافقین که فقرات اصلا بآنان تبدیل به استخوان واحدی میشود مانند شاخ گاو و بیه آنها میگویند سر خود را بلند کنید و بنور خود ناظر شوید مقصود از سجود در مقامی همان سجده معمولی است که در نماز بجای آورند و در مقامی به معنی اعتراف و اقرار به حقانیت دعوت و عمل به احکام و اوامر صاحب دعوت است که از روی میل و رغبت مؤمنین با و اطاعتش میکنند و همین معنی در حدیث مورد بحث مقصود و مراد است در قرآن مجید سوره نحل آیه ۴۹ میفرماید " ولله یسجد مافی السموات و مافی الارض من دابة و الملائكة هم لا یتكبرون " یعنی همه جانداران و جنیندگان و آنچه در آسمان و زمین موجود است و همه فرشتگان خداوند را سجده میکنند و هیچ يك از آنها استکبار نمی ورزند و در این آیه مقصود از سجود اطاعت و انقیاد است که همه موجودات مسخر اراده و قدرت او هستند انسانها و فرشتگان او امر الهی را از روی میل و رغبت اطاعت میکنند و سایر موجودات از روی طبیعت و ذات خود اطاعت مینمایند تا بتوانیم این اسناد سجود را به همه موجودات آسمانی و زمینی بدهیم و این گفتار را علامه بیضاوی در تفسیر خود در ذیل این آیه مبارکه نوشته است و میفرماید که سجود بمعنی انقیاد است زیرا سجود به معنی معمولی نسبت به مظاهر تحقق نمی یابد زیرا این سجود جز برای خداوندی که دیده نمیشود

و کسی نمیتواند او را عارف شود برای دیگری جایز نیست و اما مظاهر
ظاهره مورد سجده معمولی واقع نمیشوند و اگر کلمه سجود بسرای
آنها ذکر شود مقصود اطاعت و انقیاد است و نیز علامه بیضاوی در -
تفسیر خود در ذیل آیه ۱۵ سوره رعد که میفرماید " ولله یسجد
من فی السموات والارض طوعا و کرها وظلالهم فی الخد و الاصل "
فرموده است در این مقام ممکن است کلمه سجود بمعنی معمولی
و حقیقی خود حمل شود زیرا فرشتگان و مؤمنین جن و انس از روی میل
و رغبت در جمیع احوال اعم از شدت و گرفتاری و یاراحتی و آسودگی
خدای را سجده میکنند و کافران در اوقات شدت و گرفتاری از روی
کراهت ساجد حق میشوند و پیروان آنان نیز سایه وار به روش آنان
سلوک میکنند ملاحظه فرما که علامه بیضاوی کلمه سجود را بدو
قسم معنی فرموده یکی همین سجود معمولی که همه با آن آشنا
هستند و دیگری اطاعت و انقیاد و فرمانبرداری و همین معنی ثانی
در کلمه سجود در آیه و حدیث مقصود است یعنی فرمانبرداری و
تسلیم و اما مقصود از شاخ گاو که فرموده اشاره به عدم انقیاد
و نافرمانی است زیرا سجود را به معنی انقیاد و فرمانبرداری گرفته
و نافرمانی را هم به عدم سجود تعبیر فرموده زیرا اگر شاخ بر سر
کسی باشد نمیتواند سجده کند و مانع از سجود است و از این تعبیر
مقصود حضرت رسول عدم اطاعت و نافرمانی است و در این بیان
بارک در حدیث بین عدم سجود و سجود و شاخ که مانع از سجود

میشود از هر جهت مقابله و مشاکلت موجود است و اما اینکه فرموده سرهای خود را بلند کنید و نور خود را ببینید مقصود آن است که مردم چون دانستند کسی که آنها را مخاطب قرار داده خداوند تبارک و تعالی است متنبه شدند و هوشیار گشتند و در مقابل خداوند خضوع آوردند قلوبشان خاضع شد و ابصارشان خیره گشت و نتوانستند بصورت پروردگار نظر کنند و چون به این حال مبتلی شدند بآنها فرمود سرهای خود را بلند کنید و نور خود را مشاهده نمائید یعنی هادی و نجات بخش خود را ببینید و مقصود از هادی و منجی حضرت بها^۱ الله است چنانکه در سوره قیامت آیه ۲۳ فرمود "وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره". این خطاب به آنها میرسد تا بصورت پروردگار خود نظر کنند و از مشاهده جمال بی مثال لذت برند و اما اینکه در ضمن آیه مبارکه فرمود "وقد کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون" یعنی پیش از آنکه این امر عظیم برای آنها واضح و آشکار شود به انقیاد و اطاعت او امر دعوت شدند و با آنکه افکار آنها از هر جهت سالم بود و از اهمیت این امر عظیم غافل نبودند و اشتغال فکر نداشتند با این همه توجه نکردند و اطاعت ننمودند این معنی در صورتی است که سجود را به معنی اطاعت و انقیاد بگیریم و اگر کلمه سجود را به معنی سجده معمولی متعارفی بگیریم معنی آیه مبارکه چنین میشود که ممکن است مردم در حین اعلان دعوت بسجده مأمور شو ند چنانچه

فرموده " وقلنا للملائکه اسجدوا لادم " یعنی ملائکه را امر کردیم که به آدم سجده کنند و در حدیث مسلم که پیش از این گذشت ذکر شده بود و از این جهت میشود گفت که پس از اعلان امر خداوند به مؤمنین اجازه سجده داد یا آنکه میگوئیم سجده مخصوص ذات غیب منیعی است که دیده نمیشود و مظاهر مقدسه قبله آن سجده هستند و بنابراین سجده قبله همان سجده کردن بخدا است و این تعبیر در لغت باب جایز است چنانچه میگویند فلان شخص به کعبه نماز کرد یعنی به کعبه روی آورد و مسجود حقیقی او خداوند بود . حسان بن ثابت شاعر معروف درباره علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه گفت :

الیس اول من صلی لقبلتکم
واعرف الناس بالقرآن والسنن
یعنی آیا حضرت علی اول کسی نیست که به قبله شما نماز کرد و آیا علی از همه شما به معانی قرآن و احادیث اطلاعاتش بیشتر و عرفانش زیادتر نیست؟ در این بیت فرمود به قبله شما نماز کرد با آنکسه مقصود حقیقی در صلوات توجه به خداوند است بنابراین معنی قول پیغمبرکه فرمودند بجز منافقان سایرین همه سجده میکنند و شاخ گاو مانع سجده منافقین میشود این است که اعتقاد شدید آنان به معتقدات تقلیدی که سالها در آن پرورش یافته اند مانع اطاعت و فرمانبرداری آنان از اوامر حق تعالی میشود و هم چون شاخ مانع از سجود آنان میگردد و بالمال کذب دعوت منافقان آشکار میشود و در

مقابل رفقای مو' منین خود شرمسار میگردند ذلت و بدبختی و خجلت و شرمساری آنها را احاطه میکند و چشمانشان خیره میشود خدا فرمود " و قد كانوا يدعون الى السجود و هم سالمون " یعنی وقتی کسه خداوند آنها را به سجود دعوت میفرماید بر حسب ظاهر مانعی که بتواند آنها را از سجود باز دارد برای آنان وجود ندارد از هر مرضی دورند و از هر کسالتی محفوظ و از هر جهت سالم و بدنشان صحیح و سالم است و مانع اصلی آنها از اطاعت خداوند همان معتقدات تقلیدیه آنهاست که شرحش را از پیش بیان کردم .

تا اینجا معنی آیه مبارکه و احادیث مقدسه معلوم شد حال ببینیم آیا مفاد و مصداق آیه و احادیث که ذکر شد در این ظهور مبارک تحقق یافته است؟ اینک شرح موضوع :

اول - در آیه مبارکه راجع به کشف ساق یعنی ظهور امر عظیم اشاره شده بود و فرموده بود که دو امر عظیم که عبارت از ظهور دو مظهر کلی الهی است بوقوع خواهد پیوست و آن دو مظهر عظیم قیام میفرمایند و حقیقت حال خود را آشکار میسازند این موضوع بتمام و کمال واقع شد چه امری عظیم تر از ظهور خداوند در میان بندگانش میباشد؟ ببینید چقدر این امر عظیم است که خداوند بوسیله ظهور مظهر مقدس خود بر عالمیان جلوه نماید و در بین عباد خود ظاهر و آشکار گردد و حقیقت مظاهر مقدسه خود را که جز برای معدودی قلیل معلوم بود و برای اغلب و عامه بشر مجهول آشکار فرماید آیا

اعظم از این ممکن است امری در عالم پیدا شود ؟
دوم - نفوسی که حق تعالی در بین آنان تجلی کرد بدو دسته
منقسم بودند يك دسته اهل دعوت یعنی مؤمنین و يك دسته مردم
منافق - منافقان اشخاص معلومی هستند که مردم آنها را میشناسند
و بطوری که در قرآن مذکور بود و مفاد آن هم کاملاً تحقق یافت عدّه
آنها قلیل است و همه در يك سرزمین هستند و این کنایه از قلت
عدد آنهاست چنانچه در حدیثی از ابوذرعه روایت شده که ابو
هریره گفت خداوند در روز قیامت اولین و آخرین را در يك سرزمین
جمع میکند بطوری که همه صدای داعی و منادی را میشوند و همه
چشمها آنها را می بیند . این حدیث را حافظ عسقلانی در باب
صراط (پل جهنم) نقل کرده است و بدیهی است اجتماع مردی در
يك سرزمین بطوری که چشمها بتواند آنان را ببیند و صدای منادی
را بشنوند در صورتی است که عدّه آن مردم قلیل و معدود باشد
و مردی که در بخدادندای الهی را شنیدند معدود بودند و قلیل
و همه در يك سرزمین بودند اما اینکه در حدیث ابوذرعه فرمود اولین
و آخرین را خداوند مجتمع میسازد مقصود از اولین منافقین هستند
زیرایای بند به معتقدات تقلیدیه دینی اول خود هستند و مقصود
از آخرین مؤمنین به حضرت بها* الله هستند زیرا آنها معتقدات
تقلیدیه سابق را رها کرده و به دین الهی که به مقتضای وقت است
مؤمن هستند در این حدیث دو علامت در باره این امر مقدس مبارك

ذکر شده است علامت اول آن است که اعلان امرالله در بین بابیهها و بهائی ها خواهد بود و مقصود از اهل دعوت هم همین ها هستند این علامت در این ظهور مبارك تحقق یافت و از قبل گفتیم که حضرت رسول در حدیث مزبور این نفوس را اهل دعوت نامید زیرا در آغاز دعوت الهیه بودند و معدود بودند و پیروان هر دینی در آغاز دعوت مظاهر الهیه به اهل دعوت نامیده میشوند و بعدا نام امت بر آنان اطلاق میگردد . علامت دوم آن بود که عده نفوسی که دعوت در میان آنان آغاز میشود قلیل است و همه در یک سرزمین مجتمع هستند . این علامت هم در این ظهور مبارك تحقق یافت زیرا نفوسی که دعوت الهیه بآنان ابلاغ شد همه در باغ نجیب پاشا مجتمع بودند و عده آنان قلیل بود و همه در یک سرزمین و یک مکان جمع شده بودند ندای منادی الهی را همه آنها می شنیدند و چشمها آنها را میدید همانطوری که در ضمن حدیث روایت شده است بوقوع پیوست اما اینکه خداوند در سوره القلم آیه ۵ فرمود " فذرنسی و من ینکذب بهذا الحدیث سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین " مفاد این آیه تهدید صریح و وعید واضحی است درباره کسانی که به این ظهور مؤمن میشوند و احکام و تعالیم این امر اعظم را اطاعت نمینمایند .

دلیل هفتم

در قرآن مجید بشارت داده شده که بخداد جایگاه استقرار

حضرت بها^۱ الله خواهد بود بیت مبارک آن حضرت در بغداد است و مطاف اهل عالم و محل حج ارباب یقین خواهد شد و در سوره یونس آیه ۲۵ - ۲۷ میفرماید " والله یدعوالی دار السلام ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم للذین احسنوا الحسنی و زیادة ولا یرهق وجوههم قترولا ذلّة اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون والذین کسبوا لسیئات جزاء سیئة بمنثلها وترهقهم ذلّة مالهم من الله من عاصم کانما اغشیت وجوههم قطعا من اللیل مظلما اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون " در این آیه مبارکه مقصود از دار السلام بغداد است زیرا کلمه دار بر بلد و شهر نیز اطلاق میشود و صدق میکند چنانچه در سوره حشر آیه ۹ میفرماید " والذین تبسوا الدار والایمان " مقصود از دار در این آیه مدینه الرسول است و مقصود از دار السلام هم در آیه سابقه بغداد است علامه یاقوت حموی در معجم البلدان در ذیل بحث درباره بغداد میفرماید " بغداد را مدینه السلام هم میگویند زیرا دجله که در آنجساروان است وادی السلام نامیده میشود... میگوید... بعضی میگویند که بغداد را از آن جهت مدینه السلام گفته اند که سلام نام خداوند است و بنابراین مدینه السلام به معنی مدینه الله است حقیقت هم همین است زیرا مدینه السلام و دار السلام هر دو بیک معنی است و عبارت از بغداد است که مدینه الله و دار الله است حقیقتا موجب شگفتی است که قبل از ظهور حضرت بها^۱ الله و ورود آن

بزرگوار به بغداد نام این شهر از پیش بدارالله و مدینه اللسه مشهور بوده و در این آیه مبارکه چهار علامت موجود است که دلیل بر صحت ادعای حضرت بها^۱ الله است اول آنکه خداوند میفرماید خدا بدار السلام مردم را دعوت میفرماید و معلوم شد که دارالسلام بغداد است و مقصود از دعوت حق آن است که خداوند مردم را برای ادای مراسم حج به بغداد دعوت میفرماید همانطور که حضرت ابراهیم مردم را به حج مکه مکرمه دعوت فرموده و در قرآن میفرماید " و اذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا و علی کل ضامر یتین من کل فج عمیق " (سوره حج آیه ۲۷) یعنی مردم را به حج دعوت کرد و مردان سوار بر شتران از راههای دور به زیارت و حج بیت خواهند آمد .

دوم آنکه کلمه دار را به کلمه سلام اضافه فرموده و سلام از نامهای خداوند است بنابراین دارالسلام یعنی دار حضرت بها^۱ اللسه و شهری است که آن حضرت در آن مستقر میشود و حضرت بها^۱ اللسه پس از خروج از طهران وارد بغداد شدند و مستقر گردیدند و دعوت خود را در بغداد آغاز نمودند دعوت سری در زندان طهران صورت گرفت و دعوت علنی در بغداد بود وقتی که حضرت بها^۱ الله عازم اسلامبول شدند و مشغول تهیه اسباب این سفر بودند این دعوت آغاز شد . سوم خداوند پس از ذکر دارالسلام میفرماید و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم یعنی حضرت بها^۱ الله مردم را به دین حق و شریعت الهیه دعوت میفرماید و اختلافاتی را که در بین مردم

نسبت به معتقدات دینی حاصل شده مرتفع میسازد در سوره زمر آیه ۴۶ فرموده " قل اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما كانوا فیہ یختلفون " این آیه مبارکه هم اشاره به همین مسئله رفع اختلافات مردم در معتقدات دینی است که خداوند آنرا مرتفع میسازد چه مردم در باره معتقدات دینی با هم اختلاف پیدا کرده اند با اینکه خداوند امر به وحدت کلمه و رفع اختلاف فرموده در سوره شوری آیه ۱۳ میفرماید " ان اقموا الدین ولا تتفرقوا فیہ " با این همه امت اسلام و پیسروان حضرت خیر الانام در باره معتقدات دینی به فرقه های مختلف منقسم شدند و مانند امت های قبل از خود به اختلاف عقیده مبتلی گشتند حضرت بها^۱ الله ظاهر شدند و طریق مستقیم و عقیده حقه را بیان فرمودند و حق را از باطل جدا ساختند و اعتقادات باطله را مرتفع فرمودند مردم را به عقیده حقه صادق دعوت کردند و ما را به راه راست هدایت نمودند و دین قوم حق را آشکار ساختند . علامه بیضاوی در تفسیر آیه " یدعوا الی دار السلام " فرمود دار - السلام عبارت از جایگاهی است که از آفت و مصائب و ظلم و جور برکنار است و معنی دیگر دار السلام دار الله است یعنی خانه خدا است و این اسم نیز دلالت بر آن دارد که در آنجا که خانه خداست از آفات وجود و فساد اثری نیست معنی دیگر دار السلام معنی محلی که هر کس در آنجا وارد شود خداوند فرشتگان بر او درود

و تحیت میفرستند و آنجا عبارت از بهشت است .
در گفتار علامه بیضاوی نیز به صحت بیانات و سخنان من اشارت بود
که بغداد دارالله است و خدا و فرشتگان به کسی که وارد آنجا
میشود درود میفرستند و من مقصود اصلی از فرشتگان رایش از این بیان
کردم و نیز علامه بیضاوی فرمود مقصود از دار السلام جنت یعنی
بهشت است برای تشریح این مطلب که چگونه بغداد بهشت است
خوب است به حدیث نبوی که علامه بخاری از ابوهریره روایت
فرموده است مراجعه کنیم ابوهریره گفت که حضرت رسول فرمودند
" ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنه " یعنی مساحتی که
بین خانه من و منبر من است باغی از بساتین بهشت است . بعد
فرمود " و منبری علی حوضی " و مقصود از بیان رسول الله این است
که هر جا مظهر امرالله تشریف داشته باشد آن مکان به منزله
بهشت یا درحقیقت خود بهشت است زیرا چون کسی به بهشت وارد
شود از میوه های آن باغ میخورد و از بوی گلهای معطر آن کسبه
استنشاق میکند لذت میبرد بر همین قیاس نفوسی که به حضور مظهر
امرالله مشرف میشوند از موائد عقلانی و اغذیه روحانی استفاد
میکند عقلشان نورانی میشود و افکارشان لطیف و روحانی میگردد .
علامه بیضاوی در تفسیر جز " اخیر آیه مزوره " و یهدی من یشاء "
میفرماید یعنی خداوند به مردم توفیق عطا میکند تا راه راست را -
بیابند که عبارت از راه بهشت است یعنی اقرار به خدا پرستی

و سلوک راه تقوی و پرهیزکاری در اینجا علامه بیضاوی در معنی صراط مستقیم کلمه اسلام را ذکر کرده بود که من آن را خدا پرستی معنی کردم زیرا مقصود از اسلام دینی است که خداوند جز آن را نمیپذیرد و آن عبارت از خدا پرستی از روی خلوص و عمل به احکام با نیت خالص است . به علاوه اعتقاد و ایمان به مظهر امرالله که موعود نبی قبل میباشد یعنی کسی که خدا را بپرستد و تقوی پیشه کند و مظاهر قبل و مظهر موعود کتاب خود را قبول نماید این رویه عبارت از اسلام است و طریقه حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیا همسه همین بود یعنی مردم را به همین طریقه که ذکر شد دعوت فرمودند و پیروان آنها هم گلی بر این صراط سالك بودند پس همه دارای اسلام بودند علامه قرطبی در تفسیر این آیه (جز هشتم تفسیر قرطبی ص ۳۲۹) فرموده معنی یدعوا الی دار السلام آن است که خداوند دعوت خود را عمومی میسازد و همه را دعوت میکند تا بر همه مردم اتمام حجت نماید و عهد میفرماید یهدی من یشاء یعنی هر که را خدا بخواهد هدایت میفرماید و این اختصاص برای آن است که ثابت کند که او را به خلق احتیاجی نیست و از مردم بی نیاز است و خلق همه باو نیا زمند هستند .

علامت چهارم — خداوند فرمود "الذین احسنوا الحسنی و زیاده" مقصود از " الذین احسنوا الحسنی " مؤمنینی هستند که دارای ایمان محکم اند و خداوند بآنان ثواب و جزای اعمال آنها را میدهد و مقصود

از جمله " و زیاده " آن است که خداوند به علاوه اجر و ثواب اعمال عنایتی بالاتر و بهتر هم بآنها میفرماید و به آنها اجازه می‌دهد تا به حضورش مشرف شوند و بوجه منیر و منظر کریمش نظر کنند و از مشاهده جمالش لذت برند . علامه ابن قیم در کتاب حادی الارواح صفحه ۲۰۵ میفرماید " الذین احسنوا الحسنی " مقصود از حسنی بهشت است و مقصود از زیاده آن است که خداوند به مؤمنین اجازة میفرماید که بوجه منیرش نظر کنند . حضرت رسول و اصحاب هم این آیه را همین طور تفسیر کرده اند . مسلم در کتاب صحیح از حماد بن سلمه حدیثی روایت کرده از ثابت که عبدالرحمن بن ابی لیلیسی از صهیب روایت کرده که گفت حضرت رسول این آیه " الذین احسنوا الحسنی و زیاده " را تلاوت فرموده اند و بعد فرمودند چون مؤمنین که مستحق بهشت هستند وارد بهشت میشوند و نگاهکاران نیز چون وارد دوزخ میشوند از طرف خدا منادی ندا میکند که ای اهل بهشت خداوند بشما وعده ای داده بود و اینک آن را وفا فرموده میپرسند مقصود چیست ؟ مگر غیر از این است که گناهان ما را بخشید و حسنات ما را زیاد کرد و وجوه ما را نورانی فرمود و ما را در بهشت جای داد و از آتش جهنم نجات بخشید در این وقت خداوند نقاب از چهره خود بر میدارد و آنها بصورت خداوند نظر میکنند و هیچ نعمتی با ایسن نعمت مشاهده برابری نمیتواند کرد .

حال شرحی درباره مندرجات این حدیث ذکر میکنم مقصود از دخول

اهل بهشت به بهشت یعنی ایمان آوردن مؤمنین به حضرت بها، الله و مقصد از ورود اهل جهنم به جهنم بمعنی اعراض و کفر معرضین به حضرت بها، الله است و مقصود از کشف نقاب از وجه منیرش اعلان مقام منیع و معرفی رتبه عالیه مظهریت است و ایمن نکه اشاره است به آنکه مؤمنین به حضرتش به رسالت او ایمان دارند ولی نمیدانند که او مظهر امرالله و محل تجلی انوار الهی است و عارف نیستند که آن حضرت مظهر ذات خداوند است و لسی چون از این راز پرده بر میدارد و حقیقت حال را به آنها میفهماند مؤمنین که عارف به این مقام عظیم میشوند هیچ نعمتی و موهبتی را با این عرفان کامل برابر نمیدانند و در آیه و حدیث اشاره بهمین مطلب است بدیهی است که رویت حق تابع اعتقاد است رسولان و مظاهر امرالله را مؤمنین طوری می بینند و مخالفان به چشم دیگر به آنها نگاه میکنند مؤمنین که در جنت ایمان وارد شدند و به نعمای معنویه الهیه فائز گشتند پس از آنکه از حقیقت جمال قدم واقف شدند و دانستند که ظهور الله است و وجه الله است این عرفان برای آنها نعمتی است که سایر نعمای حقیقی قبل را تحت الشعاع قرار داد و این است مقصود از احسنوا الحسنی و زیاده " و اما بیانی که در آیه مبارکه بود که فرمود " لا یرهق وجوههم قتر ولا ذله قتر به معنی گرد و غبار سیاه رنگ و تیره است میفرماید به صورت مؤمنین غبار و گرد سیاه نمی نشیند و ذلت

و خواری نمی بینند سپس خداوند درباره مخالفین و معرضین سخن گفته میفرماید والذین کسبوا السيئات جزا " سیئه بمنها و ترهقههم ذله مالهم من الله من عاصم " یعنی گناه کاران را در مقابل گناهان خدا مانند آن گناه جزا میدهد و گرد و خاک سیاه ذلت بر سر و صورت آنان می نشیند و از عذاب الهی برای آنها پناه و فرار گاهی نیست بعد فرمود " کانما اغشیت وجوههم قطعا من الليل مظلما اولئك اصحاب النار هم فیها خالدون " یعنی صورت کفار سیاه میشود مثل اینکه قطعه ای از شب تاریک و سیاه بر رخسار آنان افتاده باشد و آنها در دوزخ جای دارند و همیشه معذب خواهند بود .

علامه بیضاوی در تفسیر خود فرمود که این آیه درباره کفار است نه درباره مسلمانان گناهکار زیرا کفر و شرک بخدا نتیجه گناهان است و بنابراین مقصود از " الذین کسبوا السيئات . . . " الخ درباره کفار و مشرکین است و شامل مسلمان گناهکار نیست و درباره مسلمین گناهکار آیه " الذین احسنوا . . . " الخ است زیرا گناهکاران مسلمین که قبله حق متوجه اند مصداق " الذین احسنوا " هستند و جمله " الذین احسنوا " هیچ وقت کفاری را که مشرک هستند و به قبله حق توجه ندارند شامل نمیشود . (الف و لام) کلمه " السيئات " در آیه عملوا السيئات (الف و لام) استغراق است یعنی شامل جمیع سیئات میشود و از جمله مطالبی که اصل سیئات محسوب است و ریشه جمیع گناهان است مسأله شرک است که جمله " عملوا السيئات " به

واسطه (لام) استغراق شامل آن هم هست .

دلایل هشتم

اشخاصی که به حضرت بهاء الله مؤمن شدند و در بغداد - دار السلام به حضور مبارک رسیدند از قتل و عذاب و زجر و بلیات محفوظ و مصون ماندند و این بشارت در قرآن مجید نازل شده قوله تعالی : " لهم دار السلام عند ربهم وهو وليهم " (سوره انعام آیه ۱۲۷) یعنی مؤمنین به حضرت بهاء الله در بغداد دریناه پروردگار خود محفوظ و سلامتند و خداوند پناه آنهاست دارالسلام یعنی جایی که سرمشوق سلامتی است و هر کس بآنجا از مؤمنین وارد شود سالم و محفوظ است و علامه بیضاوی هم در تفسیر دارالسلام به همین نکته اشاره کرده و من قبل از این بیان او را شرح دادم که گفته بود دارالسلام جایگاه سلامتی و پناه از هرگونه گرفتاری و آفت است . در این آیه مبارکه سوره انعام یکی از علامات دوره حضرت بهاء الله ذکر شده و آن این است که مؤمنین به حضرت بهاء الله در بغداد در پناه آن حضرت از هر بلا و قتل و عذاب محفوظ هستند و همین طور هم شد زیرا مؤمنین به آن حضرت که در ایران گرفتار انواع بلاها از قتل و نهب و آزار و اذیت بودند چون حضرت بهاء الله از طهران به بغداد نفسی شدند و مستقر گردیدند مؤمنین مبتلی از اطراف در بغداد خدمت حضرتش مجتمع شدند و در ظل رأفت و عنایت او آرمیدند و از عذاب

و زجر و قتل رهائی یافتند و به حضرت بها^۱ الله پناهنده شدند
 در سوره والذاریات آیه پنجاهم اشاره به این مطلب فرموده است
 قوله تعالی " ففروا الى الله انى لكم منه نذیر مبین " یعنی بسه
 خدا پناه ببرید و من شما را از عذاب خدا تحذیر میکنم . مقصود
 از فرار که در آیه نازل شده پناه بردن به خدا است و پناهندگی
 به خدا عبارت از پناه بردن به مظهر امر اوست و توجه به محلی
 که مظهر امر الله در آنجاست و آن عبارت از بغداد است که محل
 استقرار مظهر کلی الهی حضرت بها^۱ الله بود .

دلیل نهم

بر حسب بشارات وارده مظهر کلی الهی در دوران ظهور به عربی
 و فارسی هردو تکلم میفرماید . علامه سیوطی در کتاب " لئالی
 مصنوعه در باره احادیث موضوعه " صفحه ۶ فرموده است:
 ابراهیم بن علی العمری از عبد الغفار بن عبد الله بن زبیر روایت
 کرده که عباس بن الفضل از جعفر بن زبیر و او از قاسم ابن ابی
 اقامه روایت کرده که حضرت رسول فرمودند آنها که دور عرش
 خداوند حاضرند به فارسی تکلم میکنند و چون خداوند بخواهد
 مطلبی را که سهل و آسان است وحی کند آن را به فارسی وحی
 میفرماید و چون مطلبی را بخواهد از روی شدت و خشم به بندگان
 بفرماید به لغت عربی آن را وحی میکند و نیز پس از این حدیث
 حدیث دیگری از ابن عدی روایت فرموده که گفت عمران بن موسی

از موسی بن سندی روایت کرده که عثمان بن عبدالرحمن طرائفی از عمر بن موسی بن دحیه نقل کرده که قاسم از ابوامامه و او از حضرت رسول به سند خود روایت کرده که حضرت فرمودند خداوند هر وقت خشمناک شود وحی الهی به عربی نازل میشود و هرگاه خشنود و مسرور باشد وحی الهی به فارسی نازل میشود. علامه سیوطی پس از نقل این حدیث درباره حدیث اول میگوید در ضمن راویان این حدیث جعفر بن زبیر نامبرده شده و شعبه گفته که اعتنائی به گفتار و روایت جعفر بن زبیر نیست زیرا جعفر مزبور قریب چهارصد حدیث به دروغ جعل کرده و به رسول الله نسبت داده و سیوطی درباره حدیث دوم میگوید که ابن حیان گفته این حدیث دروغ و بی اصل است و عمر بن موسی دحیه که از راویان این حدیث است مردی دروغگو بوده و احادیث جعل میکرده است ولی من در اینجا نظریه خاص دارم و آن این است که علمای جرح و تعدیل که در احادیث غور میکنند اگر جرح را بر تعدیل در نقل احادیث مقدم میدارند از آن جهت است که احادیث حضرت رسول ملعبه مردمان هوسباز نشود و این باب خطرناک مسدود گردد و کسی جرئت جعل حدیث و نسبت دروغ به رسول الله ننماید و این احتیاط و دوراندیشی دلیل آن نمیشود که اگر اوی حدیثی منتسب به جعل و عدم اعتماد باشد همه سخنان و گفته های او مجعول باشد ابدًا چنین نیست چه بسا نفوسی در سلسله راویان احادیث که مورد اطمینان نیستند در عین

ی
 حال احادیثی را روایت کرده اند که کاملاً صحیح و درست است و اعلاً
 حدیث که جرح را مقدم بر تعدیل میدانند مقصودشان این نیست که
 راویان غیر مطمئن هر چه روایت کرده اند دروغ و بی اصل است چه
 بسا احادیث که همین گونه راویان نقل کرده اند و مصداق آن ظاهر
 شده و صحت آن به ثبوت پیوسته است و از جمله آن همین دو
 حدیث است که ذکر شد زیرا مصداق و مفاد هر دو حدیث مزبور در
 این ظهور اعظم ظاهر شده و صحت آن روایت به ثبوت رسیده است
 و در این دو حدیث که ذکر شد دو علامت در باره ظهور مظهر گلسی
 آن مندرج است علامت اول نقوسی که حضور مبارک جمال قدم مشرف
 بودند در سفر و حضر و حبس و زندان همیشه همراه بودند ایرانی
 بودند و بفارسی تکلم میکردند اینها طائفین حول عرش الهی بودند
 و مقصود از عرش هیگل مقدس جمال مبارک جل کبریاءه است .

محمی الدین اکبر بن عربی در کتاب فتوحات قسمت دوم میفرماید اگر
 بپرسی که عرش چیست میگویم عرش محل استقرار و استواری اسماء
 معتبره الهیه است و صورت مظهر کلی حضرت لیس کمنله شیعی در
 عرش آشکار میشود و آن حضرت که در عرش صورتش ظاهر میشود همان
 مثل ثابت الهی است اگر بپرسی که مثل ثابت کدام است میگویم
 مقصود از مثل نفس مقدسی است که به صورت خداوند خلق شده
 است چنانچه رسول اکرم فرمود " ان الله خلق آدم علی صورته "
 و خداوند فرموده " انا جعلناک خلیفه فی الارض " این مثل اعلسی

نایب خداوند است که به صورت خلق آشکار شده و همان است که
 خدای زمین و خدای آسمان ها است . مقصود از اسماء معتبره در
 کلام محیی الدین اسماء حسنیه الهیه است .
 علامت دوم — در حدیث مذکور شده که مظهر امرالله به فارسی
 تکلم میکند و به عربی هم بیانات میفرماید . حضرت بهاء الله هم
 به فارسی و عربی هر دو تکلم میفرمودند و وحی الهیه هم به هر دو
 لغت نازل شده است .

علامت سوم — در حدیث ذکر شده بود که خداوند وحی خود را در
 حال خشم و غضب به عربی نازل میکند و در حال سرور و لطف به
 فارسی آیات نازل میشود . الواح حضرت بهاء الله هم بر این قیاس
 است و هر کس در الواح مبارکه تتبع کند و رسیدگی نماید این مطلب
 بر او آشکار میشود و یقین میکند که مضمون این دو حدیث در ظهور
 حضرت بهاء الله مفادش ظاهر و صد اقص بخوبی آشکار است .

ملا علی قاری در کتاب موضوعات صفحه ۶۳ که در اسلامبول به طبع
 رسیده میگوید اهل بهشت به عربی و فارسی دری هر دو تکلم میکنند
 بعد میگوید صاحب کتاب کافی از دلیلی روایت کرده که خداوند هر
 وقت بخواهد از روی لطف و مهربانی سخن گوید با فرشتگان مقرب خود
 به فارسی دری تکلم میکند . ملا علی بعد از نقل این دو حدیث
 میگوید که این حدیث معمول است و اصلی و صحتی ندارد زیرا حدیث
 اول از حیث مضمون و مفاد با حدیث صحیح دیگری که از حضرت رسول

روایت شده معارض و مخالف است که پیغمبر فرمودند عرب را برای سه مطلب دوست بدارید اول آنکه من که رسول الله هستم عرب هستم دوم آنکه کتاب خدا قرآن به عربی نازل شده و سوم آنکه اهل بهشت به عربی تکلم میکنند . این بود سخن ملا علی قاری و من در اینجا نظر خود را اظهار میکنم و می گویم بین این دو امر به هیچ وجه معارضه و اختلافی نیست و سخن قاری اساسی ندارد زیرا لغت عبرانی هم در دوره حضرت موسی لسانی بود که مؤمنین به حضرتش بآن تکلم میکردند و در دوره آن حضرت لغت اهل بهشت لغت عبرانی بود چه که مؤمنین به حضرت موسی در آن دوره اهل بهشت بودند در دوره حضرت رسول هم اول قومی که به او ایمان آوردند عرب بود و اغلب مؤمنین در دوره رسول الله به عربی تکلم میکردند و از این جهت که به حضرتش مؤمن بودند اهل بهشت بودند و از این جهت ذکر آنان در حدیث آمده قرآن بلغت عرب نازل شد و دین اسلام در میان آنان تشریح گردید و چون مؤمن بودند اهل بهشت بودند و لهذا فرمود زبان اهل بهشت عربی است و چون اغلب اعراب بودند کتاب هم به لسان آنان بود از این جهت فرمود که اصاله وبالذات لغت عرب لغت اهل جنت است و سایر طوائف مسلم غیر عرب را تابع و تحت الشعاع عرب قرارداد و در باره لسان آنها چیزی نفرمود و چون حضرت باب و حضرت بهاء الله ظاهر شدند بفارسی و عربی هر دو تکلم میفرمودند و الواح و آیات

هم به عربی و هم به فارسی نازل شد و بدین جهت در ایمن — دوره و زمان فارسی و عربی هر دو زبان اهل بهشت محسوب گردید . اما حدیث دوم به هیچ وجه درباره این حدیث نمیتوان گفت که معمول است زیرا بعلمت معمولیت آن اشاره نکرده و حدیث را که قبلاً از کتاب لثالی مصنوعه نقل کردم مؤید این حدیث است و در — این حدیث هم یکی از علامات این ظهور اعظم ذکر شده و این است که در آغاز دعوت مظهر امرالله مؤمنین به حضرت بهاء الله بفارسی و عربی هر دو سخن میگویند و چون مؤمنین به حضرت بهاء الله اهل بهشت هستند و به فارسی و عربی تکلم میکنند پس لسان اهل بهشت در این ظهور مبارک فارسی و عربی است و مؤمنین به آن — حضرت هم اهل بهشت هستند .

دلیل دهم

در قرآن مجید و احادیث صادره از مصدر نبوت اشاره شده است که محل و مقام حضرت بهاء الله مدینه عکا خواهد بود ندای آن حضرت از آن بلده بلند خواهد شد و مصداق و مفاد آیه مبارکه ۸۴ سوره مریم تحقق خواهد یافت که میفرماید " یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا " یعنی روزی که پرهیزگاران بجانب خداوند بخشنده روی — می آورند و در محضرش مجتمع میشوند چنین روزی روز قیامت است و پرهیزگاران که به حضور مبارکش مشرف میشوند و حق تعالی بسا این وصف پرهیزکاری به مقام شامخ آنان اشاره فرموده است نفوسی

هستند که از ضلالت و گمراهی اجتناب کرده و از تکذیب مظهر امرالله در امان مانده اند و به حضرت بها^۱ الله مؤمن شدند نفوس که به حضور مبارک مشرف میشوند و به محضر اقدس مقصود راه مییابند این موهبت برای آنها در محل و مکان معینی حاصل میشود آن محل و مکان مقدس بلده عکا است . عکا جزه اقلیم شام است و در احادیث مأثوره وارد شده که ندای الهی و حشر نفوس در سرزمین شام خواهد بود در آیه دوم سوره الحشر قرآن مجید نازل شده :

" هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم لاول الاحشر " علامه بیضاوی برای تفسیر این آیه چند قول ذکر کرده از جمله فرموده است " . . . میشود گفت که مقصود از آیه این است که اول حشر مردم در سرزمین شام است و آخرین حشر مردمان هنگام قیامت نیز سرزمین شام خواهد بود . "

ترمذی و نسائی به سند معتبر از رسول الله روایت کرده اند که حضرت فرمودند همانا شما محشور خواهید شد و بعد با دست مبارک^{به} طرف شام اشاره فرمودند . علامه بخاری در باب حشر نقل کرده که مردم محشور میشوند بعضی از روی رغبت و میل و با کمال سرور و برخی با حال ترس و وحشت . به هر حال این حدیث که ذکر شد خیلسی طولانی است و در جلد دوم تبیان و برهان به تفسیر ذکر شده مراجعه فرمایند زیرا شرح تشریف برهیزکاران در عکا به محضر مبارک در آنجا مندرج است و در قرآن مجید راجع به تکریم و عظمت ایسن

محل و مکان مقدس در آیه اول سوره الاسراء چنین نازل شده است
 " سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد
 الاقصی الذی بارکنا حوله . . . "

در این آیه محل مقدسی که در آنجا خلق به حضور خداوند مشرف
 میشوند ذکر شده و میفرماید که آن محل مبارک در حول مسجد اقصی
 است یعنی در محلی نزدیک به مسجد اقصی قرار گرفته است و ایسن
 همان محلی است که پرهیزکاران به محضر خداوند مشرف میشوند .
 و در سوره قاف آیه ۴۱ - ۴۲ به این محل عظیم اشاره شده
 بقوله تعالی " واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب یمسمعون
 الصیحه بالحق ذلک یوم الخروج "

مقصود از مکان قریب که در این آیه ذکر شده بلده عکا است که
 حضرت بها^۱ الله در آن محبوس و مستقر بودند زیرا از این سرزمین
 تا امروزه به جز ندای حضرت بها^۱ الله و دعوت آن نفس مقدس
 ندای حق دیگری و دعوت الهیه دیگری شنیده نشده و هیچکس
 جز حضرت بها^۱ الله از بلده عکا که مکان قریب عبارت از آن است
 تا امروز قیام نفرموده که خود را من عند الله و مظهر کلی الهی
 معرفی کند و خلق را به حق تعالی دعوت نماید و عکا به حجاز که
 آیه مزوره در آن سرزمین نازل شده است نزدیک بود در آیه میفرماید
 " واستمع یوم ینادی المناد " یعنی بشنود صدای منادی الهی را
 در اینجا شنیدن به معنی اطاعت کردن است فی المثل میگویند " ای

بسر سخن بدرت را بشنو " یعنی اطاعت کن . معنی آیه هم ایسن است که ندای الهی را که از مکان قریب به حجاز یعنی عکا مرتفع میشود بشنو و اطاعت کن و دعوت آن منادی الهی را اجابت کن و ایسن مطلب را در سوره آل عمران آیه ۱۹۳ نیز نازل کرده و کلمه استماع به معنی اطاعت و قبول دعوت آمده قوله تعالی " ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی اللایمان ان امنوا بریکم فاسمنا " یعنی خداوند ما ندای الهی را شنیدیم و اطاعت کردیم آن منادی ما را بایمان پروردگار دعوت میکرد ما هم مو من شدیم .

این گفتار را خداوند در قرآن مجید از لسان بعضی از مو منین نقل فرموده است . اما مقصود از جمله " ذلك یوم الخرج " که در آیه مبارکه است خروج از ظلمات بطرف نور است یعنی در روز ارتقاع ندای منادی الهی از عکا مو منین به حضرت مظهر امرالله بنور ایمان وارد میشوند و از تاریکی ضلالت و گمراهی نجات مییابند چنانچه در سوره ابراهیم آیه اول هم فوزه ایمان و خروج از گمراهی به خروج از ظلمات بسر منزل نور تعبیر فرموده و خطاب به حضرت رسول میفرماید " کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور " و نیز در سوره ابراهیم آیه پنجم فرموده " ولقد ارسلنا موسی بایاتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی النور " مقصود از خروج در این آیات و امثال آن خروج از قبور ضلالت و گمراهی ورود به سر منزل هدایت و آگاهی و خلاصی از ظلمات جهل و قوز بنور علم حقیقی و عرفسان

واقعی است و این موضع بتعام و کمال در این ظهور مبارك و سایر ادوار قبل انجام گرفت چون بلده عکا دارای فضیلت باهره و مقامات عالیه است در احادیث بسیار از آن توصیف و تعریف وارد شده و بین مردم شهرت یافته است تا آن درجه که در برخی از کتب بلدان استشهاد نموده اند از جمله جوهری در صحاح در ذیل (غ ك ك) میگوید در حدیث است که " طوی لمن رای عکا " و نیز یاقوت حموی در معجم البلدان در ذیل عکا استشهاد نموده . علامه بخاری در صحیح در باب اینکه (خدا روز قیامت زمین را در قبضه اقتدار خود میگیرد) از سهل بن سعید روایت کرد که گفت روزی شنیدم که پیغمبر فرمود خداوند در روز قیامت مردم را در زمیننی پاک و سفید مانند نقره محشور میفرماید مؤید این حدیث حدیث دیگری است که علامه ربعی در کتاب فضائل الشام بسند خود از حضرت رسول روایت کرده که فرمود آیا نمی خواهید بشما خبری هم از شهری که در کنار دریا قرار گرفته سفید و نورانی و در نزد خدا بسیار پسندیده و نیکو است و نام این شهر عکا است . این حدیث مقصود و مراد از زمیننی را که بخاری در حدیث قبل گفته بود تشریح میکند و تصریح مینماید که آن زمین عکا میباشد .

بسیاری از علماء در صحت این احادیث شبهه نموده و بسیاری از آنان این احادیث را مجعول و بی اصل می شمارند دلیل شك و تردید آنان در صحت این احادیث آن است که از علت اصلی این همسه

فضیلت و منقبت سرزمین عکا خیر نداشته اند و نعیدانستند که پیغمبر
چرا این مطالب را درباره عکا بیان فرموده اگر قدری فکر میکردند
میفهمیدند که برای جعل این احادیث عکا علتی نبوده است اگر
بگویند علت جعل این احادیث آن بوده که مسلمین را باین وسیله
وادار کنند در مقابل رومیها پافشاری و قیام نمایند تا نگذارند که
رومیها عکا را که از شهرهای واقع در ساحل دریاست تسخیر کنند و از
تصرف اسلام خارج نمایند گوئیم که شهرهای واقع در ساحل دریا
منحصر بعکا نبوده و در سواحل بحر ابيض متوسط و سایر جاها نیز
بلاد اسلام موجود بود چرا درباره آنها که همین خطر تسخیر روم در
باره آنها بود احادیث جعل و وضع نشد و تنها درباره عکا این همه
احادیث روایت شده ؟ و چون می بینیم که فقط درباره عکا این
احادیث روایت شده بی میبایست که جمیع آنها درست است و مجعول
نیست حضرت رسول از آن جهت این بیانات را درباره عکا فرمودند
که به امت اسلام فضیلت آن سرزمین را خاطر نشان کنند و انظار امت
را به حوادث و وقایعی که در عکا بوقوع خواهد پیوست متوجه سازند
و بدانند که عکا چون محل استقرار و ظهور حضرت بهاء الله است از
این جهت عزیز و دارای مناقب و اوصاف بی شمار است اینک من برای
قسمتی از این احادیث را بیان میکنم . علامه ابوالحسن ربعی در
باب فضائل عکا و عسقلان در کتاب فضائل الشام و دمشق احادیث
متعدده روایت فرموده و من با حذف سلسله روایات و بدون ذکر

اسانید آنها اصل حدیث را برای توبیان میکم حضرت رسول فرمودند
 " بهترین بلادی که در سواحل قرار دارد عسقلان است و بهترین
 آن بلاد عکا میباشد و همانطور که من از سایر انبیای الهی افضل
 و برتر هستم عکا هم در میان بلادی که در سواحل واقع شده از همه
 افضل و بالاتر است "

انس بن مالک از حضرت رسول روایت کرده که حضرت فرمودند در بین
 دو کوه برکنار دریا شهری است که نامش عکاست هر که از روی میسل
 و رغبت وارد آن شهر شود خداوند گناهان گذشته و آینده او را س
 میآمرزد و هر کس از آن شهر خارج شود و توجهی به آن نداشته
 باشد و نسبت به آن در دل خود میل و رغبتی احساس نکند و بیرون
 رود خداوند عاقبت سفر و عزیمت او را به خیر نمیگرداند و از سفر
 خود بهره و نصیبی نخواهد برد در عکا چشمه آبی است که نامش
 عین البقر است هر کس از آن چشمه بیاشامد قلبش از نور الهی روشن
 شود و کسی که از آب آن چشمه به بدن خود بریزد و شست و ششو
 کند تا روز قیامت پاک و ظاهر میماند . . .

و نیز انس بن مالک از رسول الله روایت کرده که فرمودند خداوند
 در زیر عرش شهری آویزان ساخته که نامش عکا است هر کس با علاقه
 قلبی و توجه کامل و امید به فضل الهی وارد آن شهر شود خداوند
 اجر و مزد کسی را به او عطا میفرماید که تا روز قیامت به روزه گیری
 و نماز و رکوع و سجود مشغول باشد و نیز حضرت رسول فرمودند در

ساحل دریا شهری است سفید و نورانی و زیبا که نزد خدا عزیز است و نامش عکا است هرکس را کیک های عکا بگذرد اجر کسی را دارد که در معرکه جهاد در راه خدا زخم نیزه با و وارد آید و هرکس در عکا تکبیر بگوید خدا تا مسافتی که صدای تکبیر او می رود با و عطا می فرماید و هرکس شمشیر بر کمر بندد تا در راه خدا با دشمنان جنگ کند خداوند او را با برادریم خضر نبی محشور می فرماید و از فزع اکبر قیامت در امان خواهد بود و نیز فرمود هرکس محل شهدای عکا یا ببیند خداوند برای او خانه ای از نور بنا می فرماید اصحاب عرض کردند یا رسول الله محل و موضع شهدا کدام است ؟ فرمود در بین دو کوه در وسط چمن زار یعنی کوه کرمل و کوه جمل و نیز عمر بن خطاب به روایت کعب الاخبار فرمود که ای ابواسحاق اگر بسرزمین شام وارد شدی و از مردم شهر عکا کسی را دیدی با آن ها عهد و پیمان دوستی ببند زیرا خداوند در روز قیامت به مردم عکا نظر مخصوص دارد ای ابواسحاق من از حضرت رسول شنیدم که فرمودند در عالم آخرت سلاطین و بزرگان عالم هستند و همانا بینوایان و فقرای عکا سلاطین و بزرگان عالم آخرت هستند و نیز کعب الاخبار از عثمان بن عفان روایت کرد که فرمود اگر کسی شبی را در عکا بگذراند بهتر از آن است که هزاره شبانه روز شبها را نماز کند و روزها را روزه بگیرد و نیز از عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها روایت شده که پیغمبر فرمودند هرکس سه شب در عکا بماند اجر و جزای ماندن یکسال با و عنایت میگردد و نیز

فرمودند هر کس جمله سبحان الله بحمد ه را در عکا بر زبان برانند خداوند يك مليون حسنات در نامه عمل او مینویسد و يك مليون گناه از نامه عمل او محو میفرماید و يك مليون درجه و مقام به او عطا میفرماید و اگر این جمله را بیشتر از يك مرتبه بگوید اجر و مزد او هم متقابلا بیشتر میشود و هر کس در عکا از گناهان خود استغفار کند خداوند گناهان او را میآمرزد . ام المؤمنین عایشه فرمود که از حضرت رسول شنیدم که فرمودند حوریان بهشتی از کافور بهشت در چشمه عین البقر عکا میریزند و نیز عایشه از رسول الله روایت کرده که فرمودند خوشا بحال کسی از پیروان من و امت من که عکا را ببیند و خوشا بحال کسی که ملاقات نماید شخصی را که عکا را دیده است و نیز عایشه از رسول الله روایت فرمود که هر کس از عین البقر بیاشامد و در آب آن چشمه شست و شوی کند در چشمه سلوان که در بیت المقدس است غسل نماید و هر کس که از چشمه زمزم که در مکه است بیاشامد خداوند آتش دوزخ را ببدن او حرام میفرماید و نیز عایشه از رسول الله روایت کرده که فرمودند راه رفتن در کوجه های عکا ثوابش از نماز خواندن در مساجد جاهای دیگر بیشتر است و نیز عایشه رضی الله عنها از رسول الله روایت کرده که فرمودند هر کس ساکن عکا باشد اجر کسی به او داده میشود که در جنگ و جهاد در راه خدا زخم نیسزه باورسیده باشد .

این بود قسمتی از احادیث که در فضیلت عکا روایت شده . در عهد

عتیق هم در باره فضیلت عکا انبیای بنی اسرائیل بیاناتی فرموده اند از جمله هوشع نبی که کتابش جزو مندرجات عهد عتیق است میفرماید " و باواز آنجا باغهای انگور میبخشیم و وادی عکا دروازه امید است و او در آن ایام مانند دوره صباوتش آواز میخواند و مانند روزی که از مصر بیرون آمد مسرور و شادمان است " (هوشع باب دوم آیه ۵) وادی عکا در این نبوت همین بلده عکا است که دروازه امید است و کلمه عاخور همان کلمه عکا است .

باری چگونه در باره این مطالب اظهار نظر میفرمائی مسعود بفرمائی ببینم . آیا این همه نبوت و بشارات در باره عکا باز هم ممکن است برای کسی شك و شبهه ای در باره صدق ادعای حضرت بها^۱ اللسه جل کبریائه باقی بماند ؟ و آیا میشود کسی باز هم شك و شبهه کند که مقصود از لقا^۲ الله که در قرآن مجید نازل شده همان لقای حضرت بها^۱ الله و حضرت باب است ؟ این دو ظهور مبارک بعد از دوره اسلام و شریعت محمدیه در بین خلق ظاهر شدند و بشارات لقا^۲ الله که در قرآن مجید نازل شده به ظهور این مظهر عظیم تحقیق یافت آیا میتوان در صحت این مسأله تردید نمود ؟

مسعود فرمود اگر کسی بتواند تابش آفتاب جهان تاب را در روز روشن و آسمان صاف بی ابر و بدون گرد و خاک منکر شود میتواند حقانیست این دو ظهور اعظم را هم انکار نماید . . . کیست که بتواند ایمن شمس تابان را منکر شود و در سطوع انوار آن شك و شبهه نماید ؟

هرگز جای انکار نیست مگر مرد گوری که از موهبت دیدن محروم باشد
 بتواند انکار این همه نورانیت نماید اما خدا را شکر که من کور نیستم
 و خداوند بصر و بصیرت بمن عطا فرمود و برای من هیچ گونه اعتراض
 و شبهه درباره حقانیت این امر عظیم باقی نیست من اگر قبل از این
 درباره این امر مقدس شگ و شبهه در خود احساس میکردم از آن
 جهت بود که از مطالب عالیه و معتقدات متعالیه که شرح فرمودی
 بی خبر بودم و اینک خدا را شکر که با کمال خلوص نیت و صدق
 طویت امر مقدس جمال قدم جل کبریا را پذیرفته ام و به حضرت
 اعلی مو من شده ام و اوصیا و جانشینان مظهر اعظم الهی را
 فرمانبردارم و به جمیع شئون این امر اعظم با کمال خلوص و پانهایت
 اخلاص اعتراف و اقرار دارم شکر خدا را که مرا به این فضل عظیم
 رهبری فرمود آنچه برای من باقی مانده آن است که درباره مقام
 مقدس حضرت غصن الله الاعظم و حضرت ولی امر الله نیز بیانات
 لازمه را از تو استماع کنم به فرما بدانم آیا حضرت غصن اعظم و ولی
 امر الله نیز از مظاهر مقدسه الهیه هستند یا آنکه هر یک را مقام
 مخصوصی و رتبه خاصی است؟

زید گفت: من درباره توضیح این مطلب از خود چیزی نمیگویم و
 آنچه را حضرت ولی امر الله غصن ممتاز حضرت شوقی ربانی در لوح
 نظم بدیع دوره حضرت بهاء الله بسببان فرموده اند و محفل روحانی
 ملی بهائیان قطر مصر آن را از انگلیسی به عربی ترجمه و نشر

فرموده اند (۱) برای تو ذکر میکنم (مضمون بیان مبارک به فارسی این است):

دوره دعوت حضرت باب هر چند کوتاه بود ولی نباید از نظر دور داشت که مقام آن حضرت منحصر و محدود به مبشر جمال اقدس ابهی نیست بلکه به علاوه مقام تبشیر دارای رتبه رسالت و مظهر ربوبیت کلیه الهیه بودند و همان سلطه کامله و قوه قدسیه که در جمیع مظاهر الهیه موجود در آن حضرت نیز بشدت تجلی داشت "

و نیز در همین لوح مبارک در باره حضرت غصن اعظم الهی یعنی حضرت عبدالبها* عباس به این مضمون بیانی فرموده اند:

حضرت عبدالبها* مظهر ظهور الهی نیستند و با آنکه وصی پسر بزرگوارند ولیکن دارای همان رتبه و مقام نه واحدی پس از حضرت باب و حضرت بها* الله نمیتواند قبل از انقضای هزار سال کامل ادعای مظهریت الهیه نماید " (دوربهای طبع ایران ص ۵۴)

آنچه ذکر شد در بیانات مؤسس شریعت الله و بیانات مبارکه مبین آیات الله به صراحت مذکور گردید و در رساله دوربهای حضرت ولی امرالله قسمتی از بیانات مبارکه را که در این موضوع نازل شده ذکر فرموده اند از جمله فرمایش حضرت عبدالبها* است که میفرمایند

(۱) این لوح مبارک در ایران توسط محفل مقدس روحانی فلسفی بهائیان ایران به فارسی هم ترجمه شده و منتشر گردیده و نام آن (دوربهای) است .

قوله الاحلی :

" این است عقیده ثابتہ راسخہ و حقیقت معتقدات واضحہ صریحہ
این عبد و اهل ملکوت ابہی کہ جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از
برج حقیقت و حضرت اعلیٰ شمس حقیقت لامع از برج حقیقت . . .
و اما مقام این عبد عبودیت محضہ صرفہ حقیقیہ ثابتہ راسخہ واضحہ
من دون تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح . . . من مبین آیاتم این است
بیان من "

و نیز حضرت عبدالبہا میفرمایند قوله الاحلی :

" اساس عقاید اهل بہا روحی لہم الفداء حضرت رب اعلیٰ
مظہر وحدانیت و فردانیت الہیہ و مبشر جمال قدم . حضرت جمال
ابہی روحی لاحبائہ الثابتین فداء مظہر کلیہ الہیہ و مطلع حقیقت
مقدسہ ربانیہ و مادون کل عباد لہ و کل بامرہ یعملون "

از این بیانات واضحہ و مبین کہ با ہر قسم دعوی رسالت مبینت
دارد بہ هیچ وجہ نباید این نتیجہ را گرفت کہ حضرت عبدالبہا
فقط یکی از بندگان جمال مبارک و یا فقط مبین منصوص تعالیسم اب
بزرگوارش میباشد " این بیان حضرت ولی امراللہ در رسالہ
دوربہائی ادامہ دارد تا آنکہ میفرمایند :

" . . . حضرت عبدالبہا در رتبہ اولی مرکز و محور عہد و میثاق
بی مثل حضرت بہا اللہ و اعلیٰ صنع ید عنایتش و مرآت صافی انوارش
و مثل اعلائی تعالیم و مبین مصون از خطای آیاتش و جامع جمیع

کمالات و مظهر کلیه صفات و فضائل بهائی و غصن اعظم منشعب از اصل
 قدیم و رکن رکین شریعت الله و حقیقت من طاف حوله الاسماء و مصدر
 و منشا و وحدت عالم انسانی و رایت صلح اعظم و قمر سما ایسین
 شرع مقدس بوده و الی الابد خواهد بود و نام معجز شیم عبد البها
 بنحو اتم و اکمل و احسن جامع جمیع این نعوت و اوصاف است و
 اعظم از کی این اسماء عنوان منبع سر الله است که حضرت بها الله
 در توصیف آن حضرت اختیار فرموده اند و با آنکه به هیچ وجه این
 خطاب نباید عنوان رسالت آن حضرت قرار گیرد مع الوصف حاکی از
 آنست که چگونه خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی
 در نفس مقدس حضرت عبد البها مجتمع و متحد گشته است . . .
 حضرت ولی امر الله در اینجا قسمتی از آیات کتاب اقدس و سوره
 الغصن و بعضی دیگر از آیات جمال قدم را که خطاب به حضرت
 عبد البها نازل شده و همچنین قسمتی از مناجات مبارک را در باره
 غصن اعظم و مطالب دیگری را ذکر فرموده اند که شرح و نقل آن در
 این مقام سبب تطویل است و لهذا از آن میگذریم و میرسیم به جائی
 که حضرت ولی امر الله در همین رساله دور بهائی میفرمایند :
 " چنانکه مذکور شد نفوسی که نسبت به مقام حضرت عبد البها راه
 میالغند بی پیمایند به همان درجه مقصر و مستحق ملامت و سرزنشند
 که آنان که مقام حضرتش را تنزیل میدهند زیرا با اصرار در استنباطات
 واهییه خود از آثار حضرت بها الله من غیر عمد بهانه بدست دشمن

داده اند و مفتریات کاذبه و اظهارات ایشان را که سبب تخدیش اذهان است تأیید میکنند بنابراین لازم میدانم بدون هیچگونه شائبه شك و تردید تصریح نمایم که نه در کتاب اقدس و نه در کتاب عهدی و یا سوره الغصن و سایر الواحی که از یراعه حضرت بها^۱ الله و حضرت عبدالبها^۲ نازل گشته به هیچ وجه نص دیده نمیشود که مؤید عقیده وحدت معنوی حضرت بها^۱ الله و حضرت عبدالبها^۲ باشد و یا حضرت عبدالبها^۲ را با اب جلیلش و یا یکی از مظاهر ظهور قبل دریک مقام قرار دهد . . . " (دورسهای ص ۶۱) تا آنکه میفرمایند :

" . . . بعلاوه عبارت (انه نفسی) حاکی از وحدت معنویه خداوند و مظاهر ظهور الهی است که در کتاب ایقان نیز بیان گردیده نه آنکه حضرت عبدالبها^۲ نفس حضرت بها^۱ الله باشند چنین عقیده ای با اصل وحدت مظاهر الهیه که کرارا در الواح و بیانات مبارکه تصریح و در فقرات مذکور نیز تلویحا تأکید گردیده است مابین و متناقض است قبول این عقیده به منزله رجوع به عقاید خرافیه غیر معقولی است که در قرن اول مسیحی بطور غیر محسوس در دیانت مسیح رخنه کرد و به تدریج به عقاید و سنن مسلمان تبدیل شد که آن آئین را از نفوذ و تأثیر باز داشت و مقصد جلیلش را از انظار مخفی و پنهان داشت . حضرت عبدالبها^۲ در تفسیر لوح غصن چنین میفرمایند :

" معنی حقیقی و مفهوم و رمز اصلی این آیات و کلمات عبودیت محضه

ورقیت بحته و محویت صرفه این عبد در آستان جمال ابهی است .
 این تاج وهاج واکلیل جلیل و منقبت عظمی من در ملکوت آسمان وزمین
 است و به این مقام در بین ملا مقربین مفتخر این است بیان من "
 (ترجمه) و در عبارت بعد چنین میفرمایند " مبادا کسی این آیات
 را بنوع دیگر تأویل نماید " (ترجمه) و نیز در این باره میفرمایند
 بنص کتاب اقدس و صریح کتاب عهد من مبین آیاتم . . . و هر کس
 از بیان من انحراف جوید متابعت هوای نفس خویش نموده است . . . "
 (دوربهای ص ۶۳)

پس از این بیانات با هره حضرت ولی امرالله در لوح دوربهای
 به این مضمون بیان میفرمایند :
 " . . . بنابراین آنچه ذکر شد حضرت عبدالبها از جمله مظاهر الهیه
 نیستند بلکه مستقیماً از شارع و مؤسس امربهای اقتباس نور و الهام
 و فیض میفرمایند و بمنابه مرآت صافیه کامله انوار عظمت و جلال
 حضرت بها الله را منعکس میکنند و ذاتا واجد حقیقت محیطه غیر
 قابل وصفی که مختص انبیای الهی است نمیباشند و کلماتشان با آنکه
 همان قوت و اعتبار کلمات حضرت بها الله را داراست در رتبه و مقام
 با آن برابر نه و نباید آن حضرت را رجوع مسیح یعنی ظهور ابنی
 دانست که در جلال اب آسمانی ظاهر میگردد این بیانات حضرت
 عبدالبها خطاب به احبای امریک که مسک الختام این رساله میگردد
 خود نیز دلیل دیگر بر تائید این حقایق است قوله الاحلی :

"مرقم نموده بودید که در بین احبای در خصوص رجوع ثانی مسیح اختلاف است سبحان الله به کرات و مرات این مسئله بمیان آمده و به صریح عبارت از قلم عبدالبها " جواب صادر گردیده که مقصود از نبوت در خصوص رب الجنود و مسیح موعود مراد جمال قدم و حضرت اعلی است نام من عبدالبها " است صفت من عبدالبها " ست حقیقت من عبدالبها " ست نعت من عبدالبها " ست رقیبت به جمال قدم اکیلی جلیل و تاج و هاج منست و خدمت به نوع انسان آئین قدیم من ... نه اسی دارد نه لقبی نه ذکری خواهد نه نعتی جز عبدالبها " اینست آرزوی من اینست اعظم آمال من اینست حیات ابدی من اینست است عزت سرمدی من ... " (ص ۶۵ دور بهائی فارسی)

اما مقام حضرت ولی امرالله غصن ممتاز و مبین آیات الله را سؤال نمودی هیکل مبارک حضرت ولی امرالله در این خصوص در لوح دور بهائی به این مضمون میفرمایند :

" ... حضرت عبدالبها " راجع به وظائف ولایت امرالله در الواح وصایا میفرمایند اوست مبین آیات الله و این عینا عبارتی است که آن حضرت در موقع اعتراض ناقضین میثاق به مقام تبیین از نصوص مبارکه حضرت بها " الله اختیار فرموده در رد آنان اظهار میداشتند و نیز میفرماید و من بعده بکرا بعد بکرا یعنی در سلا له او و ایضا میفرماید حصن متین امرالله به اطاعت من هو ولی امرالله محفوظ و مصون ما ند و اعضای بیت العدل و جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله باید کمال

اطاعت و تمکین و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را به ولی امر الله داشته باشند . . . " تا آنکه میفرمایند " . . . و هر قدر مقام ولایت امر در نظم بدیع حضرت بها^۱ الله جلیل و وظائفش حیاتی و مسئولیتش سنگین و عنایاتی که در حق او در کتاب وصایا نازل گشته موفور باشد نباید نسبت به مقامش مبالغه نمود ولی امر هر چند حائز لیاقت و مصدر امور مهمه باشد هرگز نباید به مقام فرید مرکز میثاق ترفیع داده شود و معادل و شریک حضرت عبدالبها^۱ ملحوظ گردد تا چه رسد به اینکه مقام مظهریت ظهور باو نسبت داده شود چنین انحراف شدیدی از اصول موضوعه امرالله کفر محض است چنانچه قبلاً در فصل مربوط به مقام حضرت عبدالبها^۱ اشاره گردید هر چند میان حضرت عبدالبها^۱ و مظهر ظهور الهی فاصله باشد با فاصله میان مرکز میثاق بها^۱ و ولایت امر قابل قیاس نیست فی الحقیقه فاصله میان ولی امر و مرکز میثاق به مراتب از فاصله میان مرکز میثاق و شارع آئین الهی است "

(دوربهای فارسی ص ۷۸)

نفوس مقدسی که بعد از جمال قدم جل کبریاء^۱ بعنوان مبین آیات زمامدار امرالله بوده اند نفوس مقدسه کامله ای هستند که در مراتب عالیه جای دارند و از لسان بزرگان قبل همانطور که در باره انبیا^۱ و مرسلین بشارت داده شده در باره این نفوس مقدسه هم بشارات وارد شده است و برای هر یک از نفوس بزرگوار مقامی مخصوص و رتبه ای بخصوص است که از آن تجاوز نفرموده اند و البته ایمن

موضوع به اشاره الهی و به اراده مقدسه قدیمه خداوندی تحقق یافته . شیخ اکبر محیی الدین در کتاب مواقع النجم پس از آنکه به ظهور حضرت باب و حضرت بهاء الله بشارت داده در باره حضرت غصن الله الاعظم جل ثنائه چنین فرموده است : " قوله ثم نزل و صعد القمر علی المنبر الازهر " یعنی پس از جمال قدم که از منبر دعوت بزیتر آمد و دور اشراق شمس ظهور گذشت و صعود مبارک واقع شد حضرت قمر میناق و ماه عهد و پیمان الهی بر منبر آشکار شد و درخشان برآمد " و قال قمر ظل فنور و تکلم فسحر " فرمود اینست قمری که ظل آفتاب حقیقت است و جهانی را بنور خود روشن ساخت و تکلم فرمود و بمحر بیان نفوس اهل عالم را منجذب ساخت و نظم و نثر الجواهر و الدرر انا السر الاکبر و البرزخ الاظهر صاحب المقام الازهر و النور الابههر " و آن حضرت بایمان شیوا و منظم و با گفتاری مانند در و گوهر فرمود من سر اکبر چون مرکز عهد الهی از طرف جمال قدم به لقب سر الله ملقب بودند و منم برزخ و واسطه فیض جمال قدم و خلق جهان منم صاحب مقام روشن و آشکار که مقام مرکزیت عهد و تبیین آیات باشد منم نور درخشنده " الله اکبر سبحانی سبحانی الاکبر " یعنی خدای من بزرگ است و خدای مقدس و منزّه من تنها خدای مقدس و منزّه من است و بس و بیش از این چیز دیگری نیست " نظر الناس فاعتبر جمالا قد بهر و جلالا قد غمر کل من شاهد و نظر عن تکشف او استتر و ستره القدر " یعنی مردم چون نظرو

شریعت الله که کشتی نجات است و هادی خلق به موهبت ایمان و جملات دیگر تا جمله وقت السحر اشاره به صعود مبارك است که در وقت سحر اتفاق افتاد و در ضمن ابیاتی که ذکر فرموده این مصراع مذکور است که " قمر شاهد الغیوب عیانا . . . " این مصراع اشاره به این است که حضرت غضن اعظم غیوب یعنی غیبت و صعود پسر بزرگوارش را مشاهده خواهد فرمود و غضن اعظم در هنگام صعود حضرت بهاء الله حاضر و ناظر خواهد بود .

در اینجا به گفتار خود خاتمه میدهم سپاس خداوند را در آغاز و انجام کار سزاوار است .

حسب الامر محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران
این عبد اشراق خاوری به ترجمه این کتاب توفیق

یافت

مهرماه ۱۳۴۴ ه . ش - طهران

اشراق خاوری

در ضمن مطالب مندرجه در متن کتاب موضوعی چند از
الواح جمال مبارك مورد استفاده این عبد قرار گرفته
در این مقام عین بیانات مبارکه را مستقلا نقل میکنم
تا خوانندگان محترم به زیارت آن نایل شوند .

اول — قوله تعالى :

" انى عبد آمنت بالله وآياته " (لوح سلطان ايران)

دوم — قوله تعالى :

" الروح انه لظهور نور الاحديه بين البريه وآيه القدم بين
الام من اقبل اليه فقد اقبل الى من ارسله و من اعرض عنه اعرض
عن من اظهره وانطقه انه كان على ما كان وما يكون بمثل ما قد
كان انما تختلف اشراقات تجليه فى المرايا باختلافات صور هسن و
الوانهن . "

سوم — قوله تعالى :

" لان الاسماء والصفات يطوفن حول تجلى الذى اشرق من
الشمس لا حول المرايا بنفسهن لئنفسهن " (لوح سلمان)

چهارم — قوله تعالى :

" فسبحان الله من ان يعرف بعرفان احدا وان يرجع الله
امثال نفس لم يكن بينه وبين خلقه لا من نسبه ولا من ربط ولا من
جبهه و اشاره و دلالة و قد خلق الممكنات بمشيئته التى احاطت

العالمين " (ليج سلمان - مجموعه الواح ص ١٤٤)

ينجم - قوله تعالى :

" ان الذى قصد الغايه القصى والحضور تلقاء وجه مالك
 المورى له ان يتبع ما امره القلم الاعلى من لدن عزيز عليم انه يمنعكم
 عن الانحناء والانطراح على قدى واقدام غيرى هذا ما نزل فى
 الكتاب من لدن عليم حكيم قل يا احبا الرحمن ان اردتم اللقا
 فاحضروا بالروح والريحان باداب كانت من سجيته الانسان اتقوا الله
 ولا تكونوا من الغافلين انه يحكم كيف يشاء ويامر بما يهدى العباد
 الى هذا النور الاعظم الذى اذ ظهر سجد له الروح الامين لا تقبلوا
 الايادى ولا تنحنوا حين الورد انه يامركم بالمعروف وهو الامر
 المجيب ليس لاحد ان يتذلل عند نفس هذا حكم الله اذ استوى
 على العرش بسلطان مبين قد حرم عليكم ما ذكرناه خذوا سنن الله
 وامره ولا تتبعوا سنن الجاهلين من حضر لى الوجه انه من
 المزائرين لى الله مالك هذا المقام الكريم من حضر وزار انه ممن
 فاز بما كان مسطورا فى كتب الله رب العالمين قد حرم عليكم تقبيل
 السجود والانطراح والانحناء كذلك صرفنا الايات وانزلناها فضلا
 من عندنا وانا الفضال القديم ان السجود ينبغى لمن لا يعرف
 ولا يرى الذى يرى انه ممن شهد له الكتاب المبين ليس لاحد ان
 يسجده والذى سجد له ان يرجع ويتوب الى الله انه لهو
 الثواب الرحيم قد ثبت بالبرهان بان السجده لم تكن الا لحضرة

الغیب اعرفوا یا اهل الارض ولا تكونوا من المعرضین قل یا قوم ضعوا
 اصول انفسکم وخذوا اصول الله بقوه من عنده ولا تتبعوا کل عالم
 مریب ایاکم ان تعترضوا علی الذی جائکم بایات بینات وایاکم ان
 تنکروا هذا النبا الذی اذ ظهر خضع له کل نبا عظیم " (ازالواح
 ضمیمه کتاب اقدس چاپ بمبئی ص ۱۲۹)

ششم — قوله تعالی :

" و مقصود آنکه کل به یقین مبین بدانند که خاتم انبیاء روح
 ما سواه فدا در مقام خود شبه و مثل و شریک نداشته اولیاء صلوات
 الله علیهم بکلمه او خلق شده اند ایشان بعد از او اعلم و افضل
 عباد بوده اند و در منتهی رتبه عبودیت قائم تقدیس ذات الهی
 از شبه و مثل و تنزیه کینونتش از شریک و شبیه بآن حضرت ثابت
 و ظاهر این است مقام توحید حقیقی و تفرید معدنی و حزب قبسل
 از این مقام کما هو حقه محروم و ممنوع حضرت نقطه روح ما سواه فدا
 میفرماید اگر حضرت خاتم بکلمه ولایت نطق نمیفرمود ولایت خلق نمیشد
 حزب قبل مشرک بوده اند و خود را موحد میشمردند اجهل عباد
 بودند و خود را افضل میدانستند از جزای آن نفوس غافله در یوم
 جزا عقاید و مراتب و مقامات ایشان نزد هر بصیر و هر خبیری واضح
 و معلوم گشت از حق بطلب عباد این ظهور را از ظنون و اوهام حزب
 قبل حفظ فرماید و از اشراقات انوار آفتاب توحید حقیقی محروم نسازد "

(لوح اشراقات)